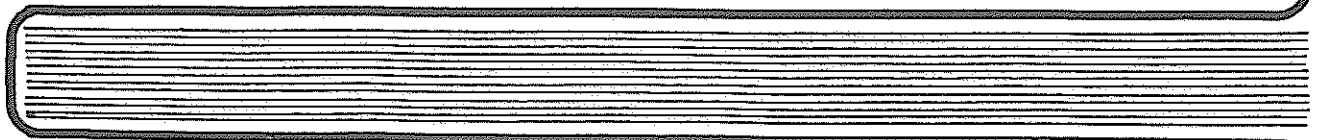




رهائی



کمونیست‌ها

و ضرورت برخورد با دین

ذاتوانی بشر دین را آفرید و دین ناتوانی بشر را جاودانه ساخت

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم شماره ۵

تیر ماه ۱۳۶۳

www.iran-archive.com

رهائی

نشریه سازمان وحدت کمونیستی

دوره سوم - تیرماه ۱۳۶۲ - شماره ۵

چاپ اول، ایران در قطع رقی، ۶۸ صفحه

چاپ دوم، خارج از کشور، مرداد ماه ۱۳۶۲

کمونیسیت‌ها و ضرورت برخورد با دین

ناتوانی بشر دین را آفرید و دین ناتوانی بشر را جاودانه ساخت

www.iran-archive.com

در اواخر نیمه‌ی اول سال ۶۰، یک نوشته‌ی داخلی تحت عنوان "ضرورت برخورد با دین توسط کمونیست‌ها" در سطح سازمانی پخش و مورد تبادل نظر قرار گرفت که قرار بود پس از پایان بحث‌های درونی به منظور انتشار در سطح خارجی تنظیم شود. این ایام تقریباً مصادف شد با طرح ضرورت سازماندهی جدید (در دی و بهمن ۶۰) و توقف حدود یکساله‌ی انتشار "رهائی" (از بهمن ۶۰ تا دی ماه ۶۱). پس از انتشار دوره‌ی جدید رهائی، اهمیت و ضرورت طرح مسئله‌ی فوق از نظر دور نبود ولی چهار شماره‌ی اول دوره‌ی جدید، علاوه بر وجود برخی مشکلات تکنیکی و لزوم طرح مسائل مبرم (نظیر بررسی وضع اقتصادی رژیم، جنگ و رژیم حاکم بر ایران و عراق، وضع و عملکرد سازمان‌های سیاسی و چشم انداز چپ، ماهیت ضد تثبیت بودن رژیم ولایت فقیه و بررسی آینده‌ی آن، دستگیری و مصاحبه‌ی تلویزیونی رهبران حزب توده، آنچه چپ باید در زمینه‌ی سوسیالیسم و دموکراسی بیاموزد)، ارائه‌ی مقاله‌ی حاضر را ضرورتاً باز به تاخیر انداختند. پیداست که ضرورت طرح این مسئله امروز، همچون گذشته، به قوت خود باقیست.

پایه‌های اساسی مباحث

به عنوان جلوگیری از تکرار هر باره در طول مباحث مختلف این مقاله، مقدّمات تکرار چند نکته به تفصیل در زمینۀ پایه‌ها و محور اساسی و چارچوب آن، ضروری می‌نماید (هر چند که ممکنست برخی از این نکات یا مطالب مندرج در آن‌ها جزء بدیهیات و واضحات بنظر برسد ولی به تجربه دریافته‌ایم که متأسفانه بدیهیات به تکرار و واضحات به توضیح نیازمندند) . به هر تقدیر، در طی مقاله‌ی حاضر هر گاه اشکال یا ابهامی بنظر رسید، مراجعه و مطالعه‌ی مجدد این نکات توصیه می‌شود:

الف- دیالوگ با توده‌های چپ

مخاطبین این مقاله مانند بسیاری از مقالات چهار شماره‌ی گذشته‌ی دوره‌ی جدید رهائی، همان طوری که در مقدمه‌ی اولین شماره‌ی این دوره‌ی نشریه گفته‌ایم و سطوری از آن را در زیر نقل خواهیم کرد، توده‌های چپ‌اند . البته منظور این نیست که غیر از توده‌های چپ، هیچکس "حق ندارد" این مقاله را بخواند . خیر . فرق است بین افراد مورد خطاب یک نوشته و خوانندگان آن . در واقع، منظور اینست که هدف اصلی مقاله‌ی حاضر، دیالوگ با سازمان‌های چپ و بویژه با توده‌های چپ حیران و سرگشته و سرخورده‌ی کنونی است که می‌خواهند بدانند چه شده و چرا چنین شده است . ما در مقدمه‌ی شماره‌ی اول دوره‌ی جدید رهائی (دوره‌ی سوم - دی ماه ۶۱) نوشته‌ایم:

"مخاطبین ما در این شماره‌های رهائی توده‌های چپ خواهند بود . و این از چند جهت است ((۰۰)) این وظیفه‌ی ماست که اکنون به گذشته برخورد نقادانه کنیم و نکات و نقاط انحراف را تشخیص داده و تصحیح کنیم . دیالوگ درونی چپ در جهت پالودن ایرادات و اشکالات، پیش شرط قبول موفقیت‌آمیز آن توسط توده‌های مردم است . انتشار رهائی اداء سهمی در این وظیفه است . و از آن جا که در گذشته هیچگاه در شنا کردن در خلاف جهت جریان آب، در انتقاد به آن تصورات و جزم‌هایی که مانند بختک بر چپ‌ایران سنگینی می‌کردند، تردیدی به خود راه نداده‌ایم، اکنون با اطمینان بیشتری می‌توانیم در این راه گام برداریم . مشاهده‌ی سردرگمی و ابهامات بخش عظیمی از توده‌های چپ که سرخورده از آموخته‌های پر خدشه‌ی گذشته و ناتوان از شناخت ریشه‌های کج روی دچار انفعال و پراکندگی شده‌اند، این وظیفه را برای همه‌ی مبارزین متعهد عاجل تر می‌کند . ما ایمان داریم که عناصر اولیه‌ی کافی و وافی برای تجربه‌اندوژی و اعتلاء کیفیت چپ، و از آن جا محتمل تر کردن پیروزی‌های آن، هم اکنون قابل دسترسی است . این عناصر وجود دارند ولی همراه با پراکندگی سازمان‌های چپ، پراکندمانند ((۰۰)) شماره‌های آینده‌ی رهائی توشه‌هاییست که ما از گذشته‌ی خود و سایر سازمان‌های چپ ایران بر— داشته‌ایم و به عنوان عناصری اولیه به جمع‌اشتراکی، یعنی کل چپ، تقدیم می‌کنیم ."

متن اولیه‌ی مقاله‌ی حاضر که دو سال و نیم قبل، مورد بحث و تبادل نظر در سطح سازمانی قرار گرفت لازمست که امروز به منظور طرح در سطحی گسترده‌تر، در میان توده‌های چپ ایران برده شود . باشد که از این طریق گامی برداشته شود در جهت پالودن تفکرات و برداشتهای غیر مارکسیستی - ایده‌آلیستی و غیر ماتریالیستی - موجود در جنبش چپ ایران که مرده ریگی هشتاد ساله از سنت بدآموزی و انحراف را در پشت سر دارد . باشد توهماتی که بخش اعظم چپ ایران، قبل، در آغاز و مدت‌ها بعد از پیدایش جمهوری اسلامی نسبت به دین، بویژه مذهب تشیع، و خمینی داشت و بعدها این توهمات نسبت به بخش دیگری از خرده بورژوازی انتقال یافت، با دید و شناخت از پدیده‌ی دین و تاثیرات شوم آن، دگر باره و به نوعی دیگر تکرار نشود و بعد از اسلام راستین خمینی، با انواع و اقسام "اسلام راستین" دیگر (ارائه شده چسب توسط بورژوازی و چه توسط خرده بورژوازی) در خدمت ترویج جهل و خرافات مذهبی و تحمیق توده‌ها و در نتیجۀ—

در خدمت مداوم استثمار و ستم طبقاتی، مواجه نگردیم. باشد که کمونیست‌ها، در کنار مبارزه با سرمایه داری، مبارزه با یکی از مظاهر جهل و عقب ماندگی و مدافع نظام‌های طبقاتی (و امروز، سرمایه داری) یعنی دین را یک لحظه فراموش نکنند و وظیفه‌ی بردن شعار جدائی دین از دولت را که زمانی وظیفه‌ی بورژوازی انقلابی بود و امروزه بویژه در کشورهای نظیر ما، که با بورژوازی ناقص‌الخلقه، جبون و بی‌هویت مواجه ایم، به عهده‌ی کمونیست‌هاست، به شایسته‌ترین نحوی انجام دهیم. وظیفه‌ی کمونیست‌ها بویژه در شرایط کنونی جامعه‌ی ما، نه تنها بردن این شعارهای مترقی در بین توده‌های مردم، بلکه همچنین و بویژه ارتقاء و اعتلای آن‌هاست.

ب- مفهوم ضرورت برخورد با دین

قبلا دو نکته‌ی متفاوت را باید از هم تمیز داد: بی‌بردن به ضرورت انجام یک کار و نحوه‌ی انجام آن. هدف مقاله‌ی حاضر، همان طور که به کرات در متن آن اشاره شده، منحصرآ مربوط به بخش اول است. یکی از تره‌های اساسی و در واقع اساسی‌ترین تر این مقاله این است که چپ‌ایران از دیرباز، از زمان پیدایش پدیده‌ی عجیبی بنام "سوسیال دموکراسی" در ایران در حوالی ۱۲۸۳ شمسی (۱۹۰۴ میلادی) تا به امروز (۲۰۰۰) به خاطر ماهیت و خاستگاه طبقاتی خود، به خاطر

چپ ایران از دیرباز، نه تنها در مقابل حملات مداوم مدافعان مذهبی نظام طبقاتی به دفاع از خود نپرداخت، از اصول و عقاید خود و حقانیت آن دفاع نکرد، حملات را با ضد حمله جواب نداد، دروغ‌بافی‌ها، هوچی‌گری‌های رهبران مذهبی را بی‌پاسخ گذاشت، با تکیه به احکام صریح قرآن نشان نداد که اسلام "حامی مستضعفان" و یار و یاور و مدافع زحمتکشان نیست. کاملا برعکس چه مستقیم (از زمان مشروطیت تا حزب توده امروزی) و چه غیر مستقیم (از فدائیان قبل از انقلاب تا سازمان‌ها و گروه‌های چپ بعد از انقلاب) به مماشات با دین تن در داد و یا نقش ویرانگرانه آن را نادیده گرفت.

انحرافات بینشی، به خاطر تاثیر پذیری از انحرافات جنبش کمونیستی جهانی، به خاطر نقدان یک حزب واقعی کارگری، به خاطر رشد ناموزون و عدم تکامل جامعه، به خاطر وجود توهمات خرده بورژوازی، به خاطر خصلت‌های پوپولیستی و ایپورتونیستی، به خاطر نقدان مرزبندی صریح (و عدم درک ضرورت آن) بین ماتریالیسم و ایده آلیسم، در زمینه‌ی یکی از مهم‌ترین وظایف سوسیالیستی خود یعنی برخورد قاطع با دین و افشای ماهیت آن، عملا کوتاهی کرده و مهم‌تر از آن، با اختلاط دین و سوسیالیسم یعنی ایده آلیسم و ماتریالیسم، با تحریف و مسخ اصول روشن مارکسیسم در زمینه‌ی دین، به گیج‌سری‌ها و سردرگمی‌ها دامن زده است. چپ‌ایران از دیرباز، نه تنها در مقابل حملات مداوم مدافعان مذهبی نظام طبقاتی به دفاع از خود نپرداخت، از اصول و عقاید خود و حقانیت آن دفاع نکرد، حملات را با ضد حمله جواب نداد، دروغ‌بافی‌ها، هوچی‌گری‌های رهبران مذهبی را بی‌پاسخ گذاشت، با تکیه به احکام صریح قرآن نشان نداد که اسلام "حامی مستضعفان" و یار و یاور و مدافع زحمتکشان نیست، کاملا برعکس، چه مستقیم (از زمان مشروطیت تا حزب توده‌ی امروزی) و چه غیر مستقیم (از فدائیان قبل از انقلاب تا سازمان‌ها و گروه‌های چپ بعد از انقلاب) به مماشات با دین تن در داد و یا نقش ویرانگر آن را نادیده گرفت.

رفقای چپ! چند نفر از ما، همین قرآن کنونی را که متن آن در زمان عثمان تنظیم شد (۱)، به دقت خوانده ایم؟ چند نفر از ما می‌دانیم نهج البلاغه که به عنوان سخنان "مولای متقیان" به خورد مردم می‌دهند، بیش از سید سال پس از کشته شدن علی نوشته شده است (۲) چند نفر از ما قبل از انقلاب، کتاب "حکومت اسلامی یا ولایت فقیه" خمینی را که پانزده سال قبل از انقلاب نوشته شده و در سال ۵۶ (۰۰۰۰۰۰۰۰) تحت عنوان "نامه ای از امام موسوی کاشف الغطاء" و در صفحه ی دوم داخل کتاب با همان نام "ولایت فقیه" چاپ شده و مفاد آن بطور کامل در حکومت اسلامی کنونی به مورد اجراء درآمده است، خوانده بود که نه امروز، پس از گذشت پنج سال، بلکه از همان وقت می‌دانستیم که در صورت استقرار رژیم اسلامی چه چیزی در انتظار جامعه است. چپ که در روزهای بعد از انقلاب فقط در تهران چند صد هزار نفر بود (در صورتی که راهپیمایی با شکوه ۱۱ اردیبهشت ۵۸ بتواند ملاک محاسبه باشد) البته فراموش نکرده ایم که طرفداران رژیم، حزب توده و مجاهدین، میتینگ های جداگانه، در همان روز

۱- آیات قرآن بسته به این که در مکه یا در مدینه نوشته شده باشند، از نظر محتوی (و از همین جاست "محکات و مشابهات" و یا احکام ناسخ و منسوخ)، متضاد از نظر شیوه نگارش (در رابطه با این که "کتاب وحی" عبدالله بن ابی سرح یا عمر بن خطاب و غیره باشد) بسیار با هم متفاوتند. مضافاً، چه در زمان محمد بدفعات و چه پس از مرگ او، توسط عمر که خود را به نوعی در تالیف قرآن شریک می‌دانست در همین متن قرآن تغییرات فراوانی داده شد. بالاخره در زمان عثمان تصمیم گرفته شد که متن "نهایی" و رسمی قرآن تنظیم شود چرا که در این زمان نسخه های متعددی از قرآن، هر یک با دیگری بسیار متفاوت، در دست ها بود و این امر سبب می‌شد که در ایمان مسلمین خلل وارد آید و درست نبود که خدا یک حرف را چند جور بزند. نسخه ی تنظیم شده در زمان عثمان که نسخه ی رسمی قرآن است، آیات آن نه بر اساس تاریخ نگارش یا "وحی" بلکه منحصر بر اساس طول سوره ها کنار هم قرار داده شده است یعنی به ترتیب طویل ترین سوره ها تا کوتاه ترین آن ها (یک استثنا، بر این قاعده کلی عبارت است از "سوره ی اول قرآن - سوره ی الفاتحه الکتاب - و سه سوره ی پایانی آن). اسلام شناسان و محققان (بویژه "نولدکه" محقق و اسلام شناس آلمانی در کتاب "تاریخچه ی قرآن") در تحقیقات خود ثابت کرده اند که برخلاف تصور رایج، نثر قرآن نه تنها "محکم ترین، زیباترین و شیواترین" نثر عرب نیست، نه تنها سوره های مخطف آن (بدلایی که در فوق اشاره کردیم) یک دست نیست، بلکه از نظر سبک نگارش و دستور زبان عربی (زبان متداول در همان زمان در حجاز - که قرآن به این زبان با برخی تاثیر پذیری هسا از لهجه های نقاط همسایه آن نوشته شده) دارای اشتباهات و اغلاط فاحش است.

برای اطلاع بیشتر در زمینه ی مطالب ارائه شده در فوق، خواننده می‌تواند از جمله به منابع زیر مراجعه کند:

- ۱- "اسلام شناسی از دیدگاه فلسفه ی علمی" بابک دوستدار، صفحات ۳۲-۳۶ تحت عنوان "مرتب شدن کاتب وحی" و نیز به منابع مندرج در زیر صفحه ۲۷ (الکامل، تفسیر شریف لاهیجی، درس هائی درباره ی اسلام گلد زیهر، تاریخ طبری، تفسیر شیخ الفتح رازی).
- ۲- مقدمه ی اد وار مونت بر یکی از ترجمه های قرآن به زبان فرانسه، انتشارات "مارابو" بویژه فصل "نگارش قرآن" آن در صفحات ۸۲-۷۳.
- ۳- کتاب "اسلام - منشاء و جهش جهان عرب" نوشته ی رنه کالیسکی، انتشارات "مارابو" بویژه فصل "نگارش قرآن" آن در صفحات ۴۸-۴۶.
- ۴- کتاب "اسلام" نوشته ی دومینیک سوردل، ترجمه ی حسینی حسین نژاد، کتاب فروشی علی اکبر علمی، چاپ ۱۳۴۰، صفحات ۴۸-۴۶. ترجمه ی فارسی این کتاب، هم چندان دقیق نیست و هم مضافاً به بلیه ای گرفتار است که ترجمه ی آثار نویسندگان خارجی در مورد اسلام در کشورهای اسلامی (و حتی در گذشته، در ایران) دچار آنست: حذف پاره ای از عبارات "توهین آمیز"، تعدیل برخی مفاهیم و یا بر عکس، غلو کردن در مورد برخی دیگر از آن ها و غیره. به هر تقدیر، در صورت امکان، متن فرانسوی کتاب سوردل از انتشارات "چه می‌دانیم؟" توصیه می‌شود.

- ۵- کتاب "محمد" نوشته ی و. مونتگری وات چاپ دانشگاه آکسفورد لندن، ترجمه ی فرانسه انتشارات "پایو"، سال ۱۹۶۲، صفحات ۱۸-۱۷ و صفحات دیگری در بخش اول کتاب.
- ۶- کتاب "محمد" نوشته ی ماکسیم رودنسون، انتشارات "سوی"، سال ۱۹۷۵ (چاپ سوم)، صفحات ۱۲۱-۱۱۹، ۲۵۴-۲۵۱، ۲۷۶، ۲۹۷، و بسیاری از صفحات دیگر.

۲- نویسنده ی واقعی نهج البلاغه شخصی است بنام "سید رضی" که به گفته ی مترجم فارسی این کتاب در سال ۲۵۹ هجری در بغداد متولد شد و در سال ۴۰۶ وفات یافت (علی ابن ابی طالب در سال ۵۰ هجری به قتل رسید). توجیه آخوندی این است که نسبت سید رضی به علی می‌رسد به این شرح:

"ابوالحسن محمد ابن ابی احمد، حسین ابن موسی ابن ابراهیم ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب علیهم السلام معروف به سید رضی (رضوان الله تعالی علیه)".

نگاه کنید به ترجمه و شرح نهج البلاغه - خطبه ها، نامه ها و سخنان کوتاه امیر المومنین علیهم السلام، به قلم فیض الاسلام، به خط "طاهسر خوشنویس"، چاپ "آفتاب تهران"، سال ۱۳۶۵ قمری.

و همان ساعت، در نقاط دیگر برپا کرده بودند) اگر بینش درستی (در تمام زمینه‌ها و نه فقط در برخورد با دین) داشت نقش عظیمی می‌توانست در تحولات جامعه ایفاء کند و قدر مسلم، در این صورت، سرنوشت چپ و سرنوشت جامعه‌ی ما بدین حال نبود. اگر مسائل را به جای توجیه، تحلیل می‌کردیم، اگر می‌توانستیم روند وقایع را تشخیص دهیم (نشانه‌ها از همان آغاز، از ۲۲ بهمن چه فراوان بودند) مردگان برخاسته از قرون تاریک تاریخ، اگر فرضاً بر سرنوشت جامعه حاکمیت سیاه خود را اعمال می‌کردند، به این زودی و به این سادگی به آمال خود دست نمی‌یافتند. ممکنست گفته شود که در مقابل توده‌های میلیونی متوهم نسبت به جمهوری اسلامی، اسلام، "تشیع سرخ علوی" و خمینی، کساری از دست ما ساخته نبود. آیا واقعا همین طور بود؟ پس نقش نیروهای آگاه جامعه چیست؟ دنباله روی از توده‌ها یا آگاهی دادن به آن‌ها؟ مطلب را به نوع دیگری عنوان کنیم: آیا خود ما: سازمان‌ها، گروه‌ها، افراد و عناصر چپ نسبت به جمهوری اسلامی، اسلام، "تشیع سرخ علوی" و خمینی متوهم نبودیم؟ ما معتقد نیستیم که گناه وضع کنونی چپ و جامعه فقط به گردن چپ ایران است. عوامل متعدد دیگری در این امر نقش داشتند ولی اشتباهات و ندانم کاری‌های چپ ایران (بویژه بزرگترین سازمان چپ در آن زمان یعنی فدائیان) فاجعه‌آمیز بود. رفقای چپ و خوانندگان، لحن تند ما نسبت به سازمان‌های چپ، و بویژه بزرگترین آن‌ها (در آن زمان) نظیر فدائیان، پیکار و راه کارگر را بر ما خواهند بخشید. بلائی که این چپ با اشتباهات و انحرافات خود به سرکارگران، مردم، جامعه‌ی ایران و حیثیت چپ وارد آورد گرچه خیانت (یعنی غامدانه) نبود ولی چیزی کمتر از خیانت نیست که به این زودی‌ها و به سادگی قابل جبران باشد. چپی که به سرکوب زنان در اسفند ۵۷ بی‌اعتنا ماند، چپی که سرکوب روزنامه‌های نظیر آیندگان را چه علنا و چه قلباً جشن گرفت، چپی که وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها نسبت به آزادی‌های بیان، اجتماعات و مطبوعات را نادیده گرفت تا از "خصلت ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری وابسته‌ی امام خمینی در مقابل تهاجم امپریالیست‌ها" دفاع کند، چپی که شعبده‌بازی مسخره و مشکوک اشغال سفارت آمریکا را به عنوان اوج مبارزه‌ی ضد امپریالیستی رژیم مورد ستایش قسرار داد، چپی که جنگ ارتجاعی ایران و عراق را یک "جنگ میهنی" تلقی کرد، چپی که در ظرف سه سال اول انقلاب، صدها بار کارگران و توده‌های مردم ایران را عملاً فریب داد، این چپ به این زودی‌ها و به سادگی نمی‌تواند خود را تطهیر کند. ما در شماره‌های قبلی رهایی نوشته‌ایم که کسی، بویژه کارگران، برای فروپاشی این چپ اشک نریخت. و حق داشت. و این سیاه‌نامه را می‌توان دقیق‌تر و مفصل‌تر ادامه داد و هزاران فاکت به آن اضافه کرد. ولی زمان، زمان نمک پاشیدن بروی زخم‌ها نیست. زمان مرهم گذاشتن است. همه کم و بیش می‌دانیم که چه کرده‌ایم و چه خطاهای هولناک و مخوفی مرتکب شده، به خود و به دیگران چه زیان‌های فاجعه‌آمیز و جبران‌ناپذیری وارد کرده‌ایم. رفقا، به دست‌های خود نگاه کنیم. دست‌های ما چه خوشمان بیاید چه نیاید، آلوده است. دست‌های دیگران مانند مجاهدین هم آلوده است. می‌دانیم. ولی به اینان حرجی نیست. اسلام مجاهدین و اسلام خمینی را دره‌ی عمیقی از هم جدا نمی‌کند. ولی ما، کمونیست‌ها، مخالفین سرسخت‌اید آلیسم، چه توجیهی می‌توانیم داشته باشیم؟

به این بحث‌ها دوباره و چند باره در طی مقاله باز خواهیم گشت. گرچه نسل جوان امروز برای پی بردن به اشتباهات و انحرافات بینشی چپ در زمینه‌ی دین و سازش و معاشات با آن و در بهترین حالت بی‌توجهی به یکی از مهم‌ترین وظایف سوسیالیستی خود، از انقلاب مشروطیت تا قبل از بهمن ۵۷، عمدتاً باید به نوشته‌های آن ایام (روزنامه‌ها، نشریات، اعلامیه‌ها، مرامنامه‌ها و غیره)، به کتاب‌ها و اسناد تاریخی مراجعه کند. ولی خاطره‌ی تلخ عملکرد منفی سازمان‌های چپ در این چند سال در زمینه‌ی مورد بحث هنوز آن‌چنان زنده است که نیاز چندانی به ذکر نمونه نیست و چه بسا بسیاری از ما (مخاطبین این مقاله) تا دیروز معتقد بودیم که رژیم از نظر زیربنایی خواستار دگرگونی‌هایست، مهم نیست که از نظر روبنای مرتجع باشد، مهم اینست که دارد با "سرمایه‌داری" یا "سرمایه‌داری وابسته" و یا "امپریالیسم" مبارزه می‌کند. چه فرقی می‌کند که این کار را "کمونیست‌ها" و "جمهوری دموکراتیک خلق" انجام دهند یا آخوند‌ها و جمهوری اسلامی.

از بحث این بخش یعنی مفهوم "ضرورت برخورد با دین" می‌دور افتادیم. به دنباله‌ی آن برگردیم. گفتیم که هدف مقاله‌ی حاضر صرفاً طرح یک مسئله است: ضرورت برخورد با دین. ضرورتی که به نظر ما تا به امروز از طرف چپ

ایران احساس شده است . یعنی عملاً به آن ، چه در زمینه ی ترویجی و چه در زمینه ی تبلیغی ، نپرداخته است . این که در زمینه ی تبلیغی یا ترویجی چکار باید کرد ، بحث مهمی است ولی هدف این مقاله نیست (۳) . نقل قول هـ از کلاسیک های مارکسیسم ، تماماً فقط در این رابطه (ضرورت برخورد با دین توسط کمونیست ها) انتخاب شده اند . نه به منظور ارائه ی رهنمود هائی در زمینه ی کار ترویجی و تبلیغی . به چند دلیل . اولین و عمده ترین آن ها اینست که مقاله ی حاضر صرفاً و منحصرأ یک وظیفه و هدف را دنبال می کند که به کرات در خود مقاله به آن اشاره شده است : چپ ایران ، از دیر باز ، از آغاز تا امروز چه نبایست می کرد و کرده است و نتیجه ی آن اکنون در پیش چشم ماست : درمآشات و سازش با دین ، نه تنها هیچ چیز بدست نیاورده است بلکه هویت خود را نیز از دست داده است . و امروز چه بایست بکند . ثانیاً در زمینه ی کارهای تبلیغی در مورد دین ، معتقد به نسخه برداری از سخنان بزرگان سوسیالیسم علمی نیستیم (منظورمان از این بیان ، نسخه برداری است و نه استفاده از برخی رهنمود های آن ها نظیر نمونه ای که در همین مقاله از انگلس و لنین در زمینه ی ترجمه و پراکندن آثار نویسندگان عصر روشنگری فرانسه عنوان شده است) ، چرا که به نظر ما ، شرایط ویژه ی جامعه مان (اسلام ، مذهب تشیع ، حکومت دینی ، وجود یک نیروی سیاسی - مذهبی مانند مجاهدین - و غیره) با شرایط جامعه ی اروپا در قرن نوزدهم و روسیه در اوائل قرن بیستم ، کاملاً متفاوت است و این شرایط ویژه ، نحوه ی عمل متفاوتی را می طلبد . ما به عنوان بخش کوچکی از چپ ، در مبارزه ی با دین ، چه در سطح ترویجی و چه در سطح

... زمان ، زمان نمک پاشیدن به روی زخم ها نیست . زمان مرهم گذاشتن است . همه کم و بیش می دانیم که چه کرده ایم و چه خطاهای هولناک و مخوفی مرتکب شده ، بخود و به دیگران چه زیان های فاجعه آمیز و جبران ناپذیری وارد کرده ایم . رفقا ، به دست های خود نگاه کنیم . دست های ما چه خوشمان بیاید و چه نیاید ، آلوده است . دست های دیگران مانند مجاهدین هم آلوده است . ولی به اینان حرجی نیست . اسلام مجاهدین و اسلام خمینی را دره ی عمیقی از هم جدا نمی کنند . ولی ما ، کمونیست ها ، مخالفین سر سخت ایده آلیسم ، چه توجیهی می توانیم داشته باشیم ؟

تبلیغی ، باید وظیفه ی کمونیستی خود را انجام دهیم (و انجام می دهیم) ولی پیشبرد موثر این هدف به تلاش همگانی و همکاری گسترده ی عناصر آگاه ، توده ها و سازمان های چپ و بویژه کمونیست ها نیازمند است .

ج- منظور از مبارزه قاطع و برخورد صریح با دین

آیا منظور از " مبارزه ی قاطع " و " برخورد صریح " با دین اینست که باید شمشیر را برداشت و بر فرق هر آدم مذهبی کوبید و یا به خدا و رسول دشنام داد و قرآن را در انظار مردم پاره پاره کرد ؟ آیا کمونیست ها با سرکوب بیسمارک هـ ، بورژوازی فرانسه بعد از انقلاب ۱۷۸۹ ، آتاتورک ها و رضا خان ها موافقت ؟ زنان دوره ی رضاخان هنوز به خاطر دارند ، و از یاد آوری آن ، گویا که دیروز اتفاق افتاده ، بر خود می لرزند : پاسبان ها در کوچه و خیابان ها دنبال زنان پیچیده و جوان چادر به سر می دیدند و با زور باتوم و لگ ، چادر از سر آن ها برداشته و پاره پاره می کردند . آیا منظور ما از " مبارزه ی قاطع " و " برخورد صریح " ، چنین مبارزه و برخورد است ؟ آیا ما با شیوه های سرکوب استالینی و مائوئی (در زمان

۳- تا آن جا که به ما مربوط می شود ، رفقای ما در خارج ، در نشریه ی خارج از کشور سازمان (اندیشه رهائی) ، در سلسله مقالاتی تحت عنوان " در انشاء ماهیت دین " تلاش هائی در این زمینه کرده اند و در اولین شماره ی آن (اسفند ۶۲) ، طرحی در زمینه ی کار ترویجی و تبلیغی به چپ ایران و به دیگران ارائه داده اند . رفقای ما در باره این طرح گفته اند که یک طرح پیشنهادی است . طرحی ناکامل است و کامل شدن و بویژه اجرای آن به کوشش همگانی نیازمند است .

انقلاب فرهنگی) در مورد افراد مذهبی موافقیم؟ حزب توده که در طی عمر چهل و چند ساله ی خود، از پیگیرترین مبلغین ترازش دین و سوسیالیسم و وحدت هدف اسلام و "مارکسیسم" بوده و در بیش از چهار سال بعد از انقلاب (تا قبل از دستگیری رهبران آن)، تعلق و چارپلوسی و نوکر صفتی و بی شخصیتی و فلاکت آیدئولوژیک را از مرز تهوع و اشمئزاز گذرانیده و صدها بار ادعا کرده است که یگانگی "دین و سوسیالیسم" و وحدت هدف اسلام و "مارکسیسم" مطلقاً يك امر تاکتیکی نیست (۴)، فقط در يك دوره بسیار کوتاه قبل از ۲۸ مرداد ۳۲، به فکر "مبارزه" با دین افتاد و در این "مبارزه"، زشت ترین، بی شمرترین، چپ روانه ترین و منفی ترین شیوه ها را به کار گرفت. نسلی که در آن روزگاران زیسته است، نمونه هائی از آن را به خاطر دارد و یکی از بهترین نمونه ها را تصادفاً خمینی چندی پیش ارائه داد. و این یکی از ناب ترین مواردیست که دروغ نگفته است. بطور خلاصه خمینی تعریف می کند: سگی را بصورت آیت الله در آورد نسد و در میدان بهارستان می گرداندند (۵). آیا منظور ما از "مبارزه قاطع" با دین و "برخورد صریح" با آن به کار بردن

۴- چند نمونه که دم دست ماست:

"... لذا ابداً تعجبی نیست اگر حزب توده ی ایران که اندیشه های فلسفی و اجتماعی و اقتصادی مارکس و انگلس و لنین را به عنوان اندیشه های علمی اسلوب تحلیل خود قرار می دهد در برخورد با آیدئولوژی مترقی اسلامی که از طرف یاران صدیق امام خمینی ارائه شده و می شود نظر پشتیبانی داشته باشد. این کار از طرف حزب توده ی ایران "يك عمل حساب شده تاکتیکی" يك "نیرنگ و مانور" نیست بلکه يك موضع گیری صدیقانه و ناگزیر است. آیا حزب توده ی ایران حق دارد با توده های مردم که بدنبال امام خمینی با امپریالیسم و بهره کشی سرمایه داری، بر ضد سلطه ی مستکبرین داخلی و خارجی وارد عمل انقلابی شده اند وارد مخالفت شود؟ از آن پشتیبانی نکند؟ تحت این عنوان مضحك که در فلان یا فلان مسئله ی فلسفی نظرم و تو عین هم نیست... (دنیاء، مجله ی "سیاسی شوریک کمیته ی مرکزی حزب توده ی ایران"، ۱۳۵۸، شماره ی ۲، ص ۱۹۴).

"ما با احساس تحسین و ستایش شاهد پیدایش، گسترش و تشکیل زمره ی نوینی در میان روحانیون و مذهبیون بطور اعم هستیم که حساب خود را از رژیم (شاه) و نظام آفریده اش بطور قاطع جدا می سازد و در داخل و خارج کشور به انحاء مختلف وارد نبرد مردانه و جانبازانه ای شده است... تجربه ی نه تنها کشور ما، بلکه کشورهای اسلامی دیگر نشان داده است که وحدت عمل در دراز مدت و وسیع مارکسیست ها و مسلمانان قبل از انقلاب اجتماعی و بعد از آن امری است شدنی و نه فقط شدنی است، امری است ضروری و نه فقط ضروری است تنها وظیفه ایست که در برابر آن ها قرار دارد." (دنیاء، "نشریه ی سیاسی شوریک"، مقاله "رژیم و مذهب"، به قلم احسان طبری، آبان ماه ۱۳۵۳، ص ۲۶۶).

"برای حزب ما همکاری با نیروهای بالفعل و بالقوه خلق که معتقد به دین اسلام هستند يك مسئله ی تاکتیکی و گذرا نیست. حزب ما این همکاری را یکی از پایه های استراتژی دراز مدت خود برای پایان دادن به فرمانفرمائی رژیم کنونی، استقرار رژیم طلسمی و موکراتیک متکی به رای اکثریت خلق، حرکت بسوی ایجاد پایه های جامعه ی سوسیالیستی و ساختن جامعه ی سوسیالیستی گسترش یافته می داند. ادامه ی همکاری دراز مدت مذهبیون و مارکسیست ها در کشورهای سوسیالیستی، حتی در جائی که پایه های مادی و فنی کمونیسم را بر پا می سازند مهمترین شاهد درستی این ادعای حزب ماست." (دنیاء، "نشریه ی سیاسی شوریک"، مقاله ای با عنوان طولانی "حزب طبقه ی کارگر و مبارزان دارای اعتقادات مذهبی میدان وسیعی برای همکاری انقلابی به منظور برانداختن رژیم استبدادی و بدست آوردن عدالت اجتماعی بسود توده های مردم دارند". به قلم نورالدین کیانوری، آذر ماه ۱۳۵۵، صفحات ۷-۶).

۵- البته همان طوری که گفتیم این دوره ی بسیار کوتاه مبارزه ی حزب توده با دین (از نوع "توده ای" اش)، تنها دوره در تمام طول حیات چهل و چند ساله ی این حزب است و قبل و بعد این دوره، تراز اصلی حزب توده سازش "سوسیالیسم" و دین و "مارکسیسم" و اسلام بوده است. بعد از انقلاب و به روی کار آمدن رژیم آخوند ها، بارها از آن "زیاده روی ها"، مستقیم و غیر مستقیم پوزش خواسته و به جبران مافات برخاسته است. يك نمونه ی غیر مستقیم از آن در دسترس ماست (که دنباله ی پاراگرافی است که در زیر نویس ۴ از "دنیاء" سال ۵۸ نقل کرده ایم):

"عمده چیست؟ مبارزه بر ضد جهان خواران غارتگر غرب و سرمایه داران تاراجگر داخلی و سلطه ی استبداد طاغوتی... بحث درباره ی طبیعت و ماوراء طبیعت؟ در خود حزب توده ی ایران اعضا فراوانی از میان مردم هستند که مذهبی می اندیشند و حزب ابداً مانعی نمی بیند که آن ها در صفوف حزب باشند و آن ها ابداً مانعی نمی بینند که در صفوف حزب بمانند. این حقه بازی عمال امپریالیسم است که می خواهند میان توده ای ها و مسلمانان مبارز ضد امپریالیست به این بهانه تفرقه بیافکنند. آنچه به ما توده ای ها مربوط است، هرگز آلت دست قرار نخواهیم گرفت و اگر کسی بنام ما بخواهد کمترین بی احترامی را به معتقدات مذهبی روا دارد چنین کسی را مورد اخطار جدی قرار خواهیم داد و اگر نخواهد روش خود را اصلاح کند ما او را از صفوف حزب طرد خواهیم کرد." (همان نشریه، همان شماره، همان صفحه).

چنین شیوه هائیکست؟ آیا چون معتقدیم دین، دشمن آزادی و پیشرفت و تمدن و تکامل جامعه، ابزار عمده‌ی فریب و تحمیق توده‌ها و تداوم استثمار کارگران و سایر زحمتکشان جامعه و به غایت ارتجاعی است، پس باید هر انسان مذهبی و هر کارگر مذهبی را به خاطر مذهبی بودن و اعتقادات دینی داشتن، "مرتجع" خواند؟ در برخورد با گروه‌های سیاسی (دارای اعتقادات مذهبی)، آیا ما که خود را مارکسیست می‌دانیم، نباید ابتدا به این توجه کنیم که خاستگاه طبقاتی، عملکرد اجتماعی و مواضع سیاسی آن‌ها چیست و یا باید فقط بدلیل این که دارای اعتقادات مذهبی اند و بدلیل این که مذهب به نظر ما یک پدیده‌ی ارتجاعی است، فلان گروه سیاسی را یکبار برای همیشه با چسباندن انگ "ارتجاعی" مطرود شناخت و امکان هرگونه همکاری و ائتلاف سیاسی با آن‌ها، چه در حال، چه در آینده، فقط به همان دلیل مذهبی بودن و به همان دلیل که به نظر ما مذهب ارتجاعی است، منتهی دانست و حتی برخی از مواضع سیاسی مترقی آن‌ها را، باز به همان دلایل، "ارتجاعی" و "ضد انقلابی" خواند؟

هنوز ممکن است سئوالاتی مشابه آنچه در فوق آورده ایم وجود داشته باشد که در اینجا طرح نشده‌اند. فعلاً به همین سئوالات طرح شده پاسخ دهیم. پاسخ ما به کلیه‌ی آن سئوالات، در یک کلمه، منفی است. اما یک کلمه، کافی نیست. گرچه در متن مقاله، به همه یا حداقل به بخش عمده‌ی سئوالات، چه به اشاره و چه به تفصیل، پرداخته شده است با این حال در اینجا نیز پرداختن به آن‌ها، به منظور جلوگیری از هرگونه ابهام یا سوء تفاهم، ضروری است. این توضیحات اضافی، به خاطر وجود بینش و عملکرد ماکیاولیستی غالب در جنبش کمونیستی جهان (ایران)، ضروری تر است. از نظر ما در هیچ حال، حتی در مبارزه با دین، هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. اگر هدف در مبارزه با دین،

از نظر ما در هیچ حال، حتی در مبارزه با دین، هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند. اگر هدف در مبارزه با دین، آزادی و رهایی انسان از بیگانگی از خود است، با هر وسیله‌ای به این هدف نخواهیم رسید. سوسیالیسمی که خدا را از توده‌ها بگیرد و کیم ایل سونگ را بجای آن بنشانند، چه بهتر که "خورشید موهوم" بر جای خود باقی بماند که لااقل نامی از خورشید با خود دارد.

آزادی و رهایی انسان از بیگانگی از خود است، با هر وسیله‌ای به این هدف نخواهیم رسید. سوسیالیسمی که خدا را از توده‌ها بگیرد و کیم ایل سونگ را بجای آن بنشانند چه بهتر که "خورشید موهوم" بر جای خود باقی بماند که لااقل نامی از خورشید با خود دارد.

از امروز، که توسط دین و حکومت دینی مورد خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها قرار داریم که بگذریم، چه دیروز و چه فردا (در صورت انقلاب سوسیالیستی) حتی در مبارزه با دین برای متحقق کردن هدف متعالی آن، به سرکوب اعتقادی نداشته ایم و نخواهیم داشت. دیروز، که هنوز دوره‌ی مظلوم‌نمایی دین خاتمه نیافته و قدرت دولتی و اهرم‌های سرکوب آن را بدست نگرفته بود، در "قانون اساسی، شمشیر چوبین مبارزه" (۶) نوشتیم و در اینجا عین آن را (با تغییر دو سه واژه‌ی غیر دقیق نظیر دین بجای مذهب، مردم بجای خلق و غیره) نقل می‌کنیم:

موضع مارکسیست‌ها در مورد دین (تمام ادیان) بر کسی پوشیده نیست ولی آنچه که عده‌ای را از عده‌ای دیگر جدا می‌کند، نحوه‌ی برخورد با دین است. قائل شدن یا قائل نشدن تفاوت بین متولیان دین و قربانیان دین. ما چنین تفاوتی را قائلیم و این امر برای ما یک تاکتیک مبارزه نیست بلکه از اعتقاد عمیق ما به حقانیت ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر و پیروزی محتوم آن سرچشمه می‌گیرد. در ایران سوسیالیست‌فردا، برای مردم (چه مسلمان و چه غیر مسلمان) آزادی دین و مذهب وجود خواهد داشت ولی آزادی تحمیق مردم از متولیان دین و مذهب سلب خواهد شد. گهتیم که سرمایه داری با فروپاشیدن نظام فئودالیسی،

۱- درباره‌ی این کتاب توضیح کوتاهی می‌دهیم. این کتاب که در پائیز ۵۷ نوشته شده، در اواخر آذر یا اوایل دی ماه همان سال به چاپ رسید. با این که توسط رفقای گروه (اتحاد کمونیستی) خوانده شد و رفقا پیشنهادات اصلاحی ارائه دادند، کتاب با امضاء مستعار یکسری از رفقا توسط گروه، چاپ و بخش شد.

دین را نیز در هم پاشید . ولی دین از بین نرفت و در حاشیه به زندگی خود ادامه داد . بقایای فرهنگی فئودالیسم، در رژیم سوسیالیستی نیز بلافاصله از بین نخواهد رفت و نابودی آن نسل ها (بسته به مراحل تکامل هر جامعه) بطول خواهد انجامید . در کشورهای نظیر ایران، که از نظام ماقبل سرمایه‌داری چندان فاصله نداریم، حل مسئله‌ی دین دشوارتر و طولانی‌تر خواهد بود . نابودی بقایای فرهنگی ماقبل سرمایه‌داری، راه حل خود را در آموزش توده‌ها و بویژه در کوشش مداوم و پیگیر برای ساختن انسان سوسیالیست پیدا خواهد کرد نه در شیوه‌های سرکوب استالینی و یا در انقلاب‌های نارس فرهنگی . سرکوب، دین را نابود نمی‌کند بلکه از آن بت می‌سازد . چین فقط بیست و چند سال پس از پیروزی انقلاب پنداشت که با یک "انقلاب فرهنگی" به حیات دوازده هزار و پانصد ساله‌ی کنفوسیونیسم خاتمه خواهد داد و دیدیم که چنین نشد . (صفحات ۸۱-۸۰) .

عدم اعتقاد ما به سرکوب فقط به این دلیل نیست که سرکوب، دین را نابود نمی‌کند بلکه عمدتاً از بینش ما از کمونیسم و اهداف انسانی آن سرچشمه می‌گیرد . سرکوب، دین را از بین نمی‌برد، همان طوری که سرکوب دینی، آرمان بشریت را برای آزادی، برای رهایی از ظلم و ستم و استثمار نابود نمی‌کند . اگر چنین بود، پیروان اینوسان سوم (۷) هنوز در دنیای مسیحی حاکمیت داشتند . رژیم اسلامی خمینی نیز آب در هاون می‌کوبد و باد می‌کارد و بی لحظه‌ای تردید، طوفان درو خواهد کرد . و همین نسل حاضر آن را به چشم خواهد دید .

جهل، ناتوانی و شرایط مادی زندگی انسان‌ها دین را بوجود آورده است . دولت و جوامع طبقاتی همواره از دین برای تداوم استثمار انسان‌های محروم بهره گرفته‌اند . با دخالت عنصر آگاهی، با وقوف انسان‌ها به قدرت خلاق خویش، با تغییر شرایط مادی، با نابودی جامعه‌ی طبقاتی و یا بی مصرف شدن دولت به عنوان حافظ نظام طبقاتی است که دین از بین خواهد رفت . لنین در "سوسیالیسم و دین" بدرستی می‌گوید که: "دین ۰۰۰ فقط با تبلیغ از بین نمی‌رود" . ولی آنچه در این عبارت، در زمینه‌ی نقش بزرگ کمونیست‌ها در مبارزه با دین وجود دارد در لفظ "فقط" نهفته است . بیه این عبارت مارکس :

این انسان است که دین را می‌سازد، دین نیست که انسان را می‌سازد .

این عبارت را به عنوان نتیجه‌گیری، می‌توان افزود: این انسان است که می‌تواند دین را نابود کند . انسان رهایی یافته از اوامع مذهبی، انسان آگاه به قدرت خویش . چنین انسانی است که می‌تواند شرایط مادی هستی خویش را دگرگون کند . و در اینجا است که نقش عناصر آگاه در میان توده‌های کارگر (و توده‌های مردم) تجلی می‌کند . آنچه در شماره‌ی ۲ "رهائی" دوره جدید در زمینه‌ی مبارزه طبقاتی گفته شده است در زمینه‌ی مبارزه با دین نیز صادق است :

۷- در بین قرن پنجم تا هجدهم میلادی (از ۴۰۲ تا ۱۷۲۴)، سیزده پاپ به "اینوسان" یعنی معصوم ملقب بودند که "کنت دوسگی یا حیوانی لوتاریو" ملقب به "اینوسان" (معصوم) سوم، مقتدرترین پاپ‌های قرون وسطی بود که در بین سال‌های ۱۲۱۶-۱۱۹۸ میلادی به عنوان یکم و هفتم و چهارمین پاپ کلیسای کاتولیک، قدرتی مطلق داشت . اینوسان سوم، اقتدار خود را بر تمامی پادشاهان و کلیساهای دنیای مسیحیت تحمیل کرده بود . تمامی پادشاهان اروپا، در واقع به عنوان نماینده‌ی او در کشور خویش حکومت می‌کردند ولی پادشاه واقعی مسیحیت، اینوسان سوم بود . در مورد اختلاف در جانشینی یک پادشاه، انتخاب او تعیین کننده بود (مثلاً در آلمان و اسپانیا)، اگر پادشاهی از فرمان او سرپیچی می‌کرد مورد تکفیر قرار می‌گرفت و معنای تکفیر شدن، یعنی معزول شدن از پادشاهی (به عنوان نمونه در آلمان و انگلستان) و انتخاب جانشین پادشاهان معزول نیز با اینوسان سوم بود . او بود که فرمان جنگ صلیبی چهارم را صادر کرد که به فتح قسطنطنیه و قتل عام متعاقب آن منجر شد . تفتیش عقاید، قتل و شکنجه‌ی وحشیانه، آدم‌سوزی و کشتار دستجمعی گرچه در زمان پاپ‌های قبل از اینوسان سوم مرسوم بود ولی در زمان او برای اولین بار بصورت نهادی درآمد و فرمان‌های مربوط به آن مستقیماً از طرف او و نمایندگان صادر می‌شد . در مواردی، خود اینوسان سوم، برای کسب اجر و ثواب، کوله بار هیزم را بدوش خود حمل می‌کرد و به محل آدم‌سوزی می‌رساند و با این همه ۰۰۰، "اینوسان" یعنی معصوم لقب داشت! دوازده معصوم دیگر (و نیز سایر پاپ‌ها) در شقاوت و بی‌رحمی با او تفاوت چندانی نداشتند . به اندازه‌ی او معصوم بودند . ریشخند نیست؟ تاریخ از این گونه ریشخندها بسیار فراوان دارد . معروفترین و مخوفترین شکنجه‌گاه‌های اوروگوئه و بزرگترین زندان این کشور، زندان "آزادی" نام دارد . لاجوردی و بسیاری از رهبران رژیم اسلامی کشتارگاه اوین را "دانشگاه" می‌نامند .

" انسان کارگر، در جامعه‌ی سرمایه‌داری، بخشا از هستی خویش و از زندگی روزمره‌ی خویش می‌آموزد و بخشا وظیفه‌ی کمونیست‌ها است که این آگاهی را در میان طبقه‌ی کارگر (وتوده‌های مردم) ببرند."

مبارزه‌ی ایدئولوژیک و تبلیغ سیاسی، همواره تنها سلاح کمونیست‌ها در مبارزه با دین است.

ما در مقاله‌ی حاضر، به کرات و بشدت از چپ‌ایران که از دیرباز مبلغ‌همسازی و دمسازی دین و سوسیالیسم و اسلام و کمونیسم بوده و از عملکرد سترون پوپولیستی آن در التقاط ماتریالیسم و ایده‌آلیسم انتقاد کرده‌ایم، شعارها یا توجیهات "شوریک" آن در زمینه‌ی "توهین نکردن به اعتقادات توده‌ها" و "احترام به احساسات پاک مذهبی توده‌های ناآگاه" (۸) را پوچ و بی‌محتوی و فرصت‌طلبانه دانسته‌ایم و با این که قائل به مرزبندی صریح بین ماتریالیسم و ایده‌آلیسم هستیم و هیچ گونه سازشی را در بین آن‌ها متصور نمی‌دانیم با این حال ما نیز معتقدیم که به باورهای مذهبی مردم نباید "توهین" کرد، بلکه باید آن‌ها را طی یک دوره مبارزه‌ی تبلیغی و روشنگرانه‌ی طولانی، پیگیرانه و ظریف، تصحیح کرد. ما نیز معتقدیم که دین و مذهب در رابطه با مردم (و کارگران) یک امر خصوصی است (نه ابدا در رابطه با کمونیست‌ها و سازمان‌های کمونیستی) ما که برای آزادی واقعی وجدان مبارزه می‌کنیم با این حال معتقدیم که "آزادی وجدان" را نه فقط امروز بلکه در جامعه‌ی سوسیالیستی فردا نیز نباید سرکوب کرد بلکه باید پایه‌های مادی آن را از بین برد. ما نه فقط در رابطه با فرد مذهبی بلکه حتی در رابطه با نیروهای مذهبی نیز چنین اعتقادی را دنبال

عدم اعتقاد ما به سرکوب فقط به این دلیل نیست که سرکوب، دین را نابود نمی‌کند بلکه عمدتاً از بینش ما از کمونیسم و اهداف انسانی آن سرچشمه می‌گیرد. سرکوب، دین را از بین نمی‌برد، همان طوری که سرکوب دینی، آرمان بشریت را برای آزادی، برای رهایی از ظلم و ستم و استثمار نابود نمی‌کند.

می‌کنیم. مسئله‌ی ما این نیست که فی‌المثل مجاهدین مشرک اسلام راستین هستند یا نه. آیات قرآن را در تمامی آن قبول دارند یا نه، نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند یا نه، مسئله‌ی ما ابدا این نیست که (بقول مجاهدین) "خمینی ضد بشر" اسلام را خوب اجرا می‌کند یا نه، تصویر خوب یا بدی از اسلام ارائه می‌دهد یا نه. این‌ها مسئله‌ی مجاهدین یا هر نیروی مذهبی یا فرد مذهبی است در زندگی خصوصیش.

اعتقادات مذهبی گروه‌های سیاسی، همان طوری که در صفحات قبل هم اشاره کرده‌ایم، در ارزیابی ما - در شرایط مشخص، به منظور همکاری در زمینه‌های معین و یا حتی در ائتلاف سیاسی، در صورتی که آن را برای پیشبرد امر انقلاب (سیاسی) و در جهت منافع کارگران و زحمتکشان جامعه و یا در زمینه‌ی تدارک انقلاب سوسیالیستی، مفید و ضروری تلقی کنیم - نقش تعیین‌کننده‌ای ندارد. نکته‌ی پیداست که این حالات (همکاری یا ائتلاف سیاسی با یک گروه مذهبی - سیاسی) نیز نباید و نمی‌تواند در جدل نظری در هیچ زمینه‌ای از جمله در زمینه‌ی ایدئولوژیک و فلسفی (مشخصاً در عرصه‌ی مبارزه با دین و افشاء ماهیت آن) دست و بال ما را ببندد. و یا مانند آن گروه چپ، مؤلف کنونی مجاهدین، معتقد شویم که وظیفه‌ی چپ اینست که برای ایجاد رفورم در مذهب تلاش کند! اولاً نیاز به ضرورت رفورم (در هر مورد و از جمله در مورد دین) را شرایط مشخص یک جامعه تحمیل می‌کند و نه موعظه و نصیحت. ثانیاً وظیفه‌ی کمونیست‌ها نه کمک به ایجاد رفورم در دین و از آنجا، زشتی‌های چهره‌آن را زدودن و سیئاتی تازه و مقبول به آن دادن بلکه تلاش برای نابودی آنست. مضافاً در این مورد، رفورمیست‌های دینی نیازی به کمک رفقای چپ ما ندارند و بدون اجازه‌ی آن‌ها، از صد سال پیش، از زمان جمال‌الدین افغانی این کار را آغاز کرده، آیت‌الله نائینی‌ها در زمان مشروطیت، شریعت سنگلی‌ها و احمد کسروی‌ها در سال‌های بیست، آیت‌الله کاشانی‌ها (۹) در سال‌های سی و بالاخره معروف‌ترین

۸- با توجه به تجربیات مشخص تاریخی و با توجه به شناختی که از جهان بینی، سیستم فکری و عملکرد همین چپ داریم می‌دانیم که اگر بقدرت می‌رسید ما را از روزگار حاملین همین "احساسات پاک مذهبی" در می‌آورد تا "سوسیالیسم" زودتر مستقر شود. حتی تصور بقدرت رسیدن فدائیان یا پیکار یا حزب توده، ما را بریدن سیخ می‌کند.

۹- در مورد آیت‌الله کاشانی مراجعه کنید به سلسله مقالات مربوط به فدائیان اسلام در دوره‌ی دوم رهائی.

و پیگیرترین آن‌ها دکتر شریعتی و پیروانش از سال‌های چهل بیعد در این جهت گام برداشته‌اند (۱۰).

۱۰- دکتر شریعتی در میان وراجی‌های فلسفی و "علمی" خود در مورد "ضرورت انجام رفرم در مذهب" و "خطراتی" که عدم انجام آن، دین اسلام و مذهب تشیع را تهدید می‌کند، بسیار سخن گفته است. کمتر کتابی از اوست که این امر لااقل یک بار و در بسیاری از کتاب‌ها ده‌ها بار تکرار نشده باشد. چند نمونه‌ی زیر مشتق است از خروار:

"ادیان در وضع خاصی هستند، اگر خود را با بینش کنونی و رنج‌ها و پریشانی‌های امروز انسان منطبق نکنند و پاسخ درستی به آن‌ها ندهند، از جامعه‌ی امروز بشری فاصله گرفته‌اند. چنان‌که فاصله می‌گیرند." ("علامه‌ی اقبال" کنفرانس مجاهد شهید دکتر شریعتی در کنگره‌ی بزرگداشت اقبال در حسینیه ارشاد، سال ۱۳۴۹، ص ۴).

"وقتی که (روشنفکران) به مذهب موجود نگاه می‌کنند نمی‌توانند خودشان را تسلیم مذہبی سنتی و تخیلی کنند. (بازگشت به خویشستن و نیازهای انسان امروز - کنفرانس در دانشگاه جندی شاپور اهواز - تکثیر از اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، اسفند ۱۳۵۵، ص ۷).

"من به مذهب تکیه می‌کنم به اسلام تکیه می‌کنم، تکیه من به یک اسلام رفرم شده و تجدید نظر شده‌ی آگاهانه و معینی، بر یک نهضت رنسانس اسلامی است." (همانجا، ص ۱۳).

"حقایق اسلامی و شیعی، حقایق ثابت و لایتغیر است و آنچه باید تغییر کند نوع اعتقاد و کیفیت ابزار زمان، وسائل مادی و معنوی و شکل، شیوه و نوع کوششی که در احیاء و حفظ و نشر این حقایق ثابت داریم، است. اینست که گروهی - چون ما - معتقدند که حقیقت ثابت اسلام و اصول و ارزش‌های لایتغیر تشیع را باید در تجلی فهم‌های متحول زمان ریخت و بر حسب زبان علمی و بینش اجتماعی و نیازها و دردها و مشکلات زمان و به اعتبار این مسائل و واقعیات عینی طرح کرد." ("یاد و یاد آوران"، سازمان انتشارات حسینیه‌ی ارشاد، سال ۱۳۵۱، ص ۸).

"... از افق‌های دور و ناشناخته، حریری تازه نفس و هوشیار و نیرومند و سلطه‌جو و عالمگیر بر او (اسلام) تاخته است که هم با علم، تکنیک، فلسفه، ادبیات و هنر و قدرت عظیم اقتصادی و تجربه‌ها و موفقیت‌های تاریخی بسیار در طرد و نفی قدرت مذهب مجهز است." ("پدر، مادر، ما متهمیم"، سازمان انتشارات حسینیه‌ی ارشاد، ۱۳۵۰، ص ۸).

"... در این اسلامی که اکنون مطرح است و چهره‌ی ایدئولوژیک اسلام است تشتتی که الان احساس می‌کنیم از میان برود. چهار چوب آن مشخص شود و بقول امروز مبنای مانیفستی‌اش معین گردد و حد و حدودش و مرز بندی‌اش مورد توافق همه تیپ‌ها باشد. در حال حاضر آنچه را که کم داریم جهت‌گیری مشخص اصول اعتقادیمان است. زیرا به مرحله‌ای رسیده‌ایم که راجع به امام زمان مثل سابق فکر نکنیم، راجع به نماز مثل سابق فکر نکنیم و راجع به خدا مثل سابق فکر نکنیم. راجع به مسائل جزئی اسلامی توجیه عقلی داریم، آگاهی داریم، چند تا کتاب داریم، از افکار دنیا هم کک گرفته‌ایم و موضوعات اسلامی، عناصر اسلامی را بصورت عقلی، منطقی و قابل قبول برای روشن فکر آورده‌ایم. اما آنچه پیکر ایدئولوژیک می‌سازد و چهره می‌سازد، ترکیب است و این کار هنوز مانده است. و البته باید کار کرد، و برای آن کمیسیون هم نباید درست کرد! آن مارکسیسم است که یک کمیسیون "اوربانتاسیون فکری" از طرف دولت دارد و این کمیسیون است که ایدئولوژی را درست می‌کند. ولی نه ما کمیسیون داریم و نه کمیسیون بازی در شیعه هست و این یکی از بهترین امتیازات شیعه است که همیشه راه را برای حرکت و حرکت‌ها باز گذاشته. (مجموعه‌ی آثار، "چگونه ماندن - طرح مسئله، جستجوی جواب"، از انتشارات مشترک حسینیه‌ی ارشاد، اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، اسفند ۵۶، ص ۲۴).

لزوم نو کردن مذهب

"... اسلام به عنوان دینی در ظرف سنتی جامعه‌ها و در کالبد تمدن‌ها و فرهنگ‌هاست که جسمیت عینی خارجی پیدا می‌کنند و به این صورت است که در مسیر تحولات تاریخ، فرسایش می‌یابد و احتیاج به نوشتن، تغییر فورم، لباس، روابط و زبان دارد."

خطر

"خطر اینست. خطری که همیشه حرفش را می‌زنیم اینست که وقتی یک واقعیت جاوید را در یک ظرف متغیر کهنه شدنی قرار بدیم. چون این ظرف‌ها نمی‌توانند همه‌ی زمان‌ها بماند و جبراً نابود می‌شود، پس می‌رود، به عقب رانده می‌شود و اصولاً و خود بخود قابلیت ماندن و استعمال ندارد. اگر یک نسل آگاه و معتقد و آشنا با این محتوا - که اسلام و مذهب است - این را احیاء و استخراج نکند و در ظرف‌های بیانی آرائی و علمی متناسب با زمان خویش، دیگر بار تجدید و مطرح نکند، ظرف و مظهر هر دو نابود می‌شوند." ("درس‌های اسلام شناسی، درس دهم: فلسفه‌ی تاریخ" تکثیر از اتحادیه‌ی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا، چاپ سوم ۱۳۵۵، صفحات ۱۸-۱۷).

آیا رفقای چپ ما می‌خواهند بیش از این رفرمیست‌شدیدا مذہبی و عمیقاً ضد کمونیست، در دین و مذهب، رفرم ایجاد کنند و یا این که وظیفه‌ی کمونیست‌هاست که برای نابودی "ظرف و مظهر، هر دو"، تلاش کنند؟

قبل از توجه به تصویری که یک گروه سیاسی - مذهبی یا مذهبی - سیاسی از خود دارد و یا از خود ارائه می‌دهد، باید دید که آن تصویر یا تصور تا چه حد و چگونه در عملکرد اجتماعی و مواضع سیاسی آن گروه انعکاس می‌یابد و مهم‌تر از این، در ورای آن، چه چیزهایی بیان یا مخفی می‌شود و در جهت حمایت از منافع کدام قشر یا طبقه است. برای روشن شدن این بحث اجازه بدهید از عباراتی از "ایدئولوژی آلمانی" کمک بگیریم:

"تولید واقعی زندگی، منشاء تاریخ بنظر می‌رسد در حالی که آنچه بطور ویژه تاریخی است به مثابه‌ی چیزی مجزا از زندگی عادی به مثابه‌ی چیزی مافوق و ماوراء زمینی جلوه گر می‌شود. با این کنار، مناسبات بین انسان‌ها و طبیعت از عرصه‌ی تاریخ حذف شده و همین امر، تقابل بین طبیعت و تاریخ را بوجود آورده است. در نتیجه، چنان درکی نتوانسته است در تاریخ جز وقایع تاریخی و سیاسی و برخی مبارزات مذهبی و خلاصه‌ی کلام، شوریک، چیز دیگری را مشاهده کند و خصوصاً مجبور شده است به خاطر هر عصر تاریخی، در توهم آن عصر سهیم شود. فرض کنیم عصری عامل تعیین کننده‌ی خود را صرفاً انگیزه‌های "سیاسی" یا "مذهبی" بنمایاند در حالی که این انگیزه‌ها جز اشکال انگیزه‌های واقعی آن چیز دیگری نباشند: در این حال مورخ آن عصر، این عقیده را می‌پذیرد. "نماینده‌ی" "تصور"ی که این انسان‌های معین (انسان‌های یک عصر) از پراتیک واقعی خود در ذهن خویش دارند منحصرآبديل به قدرت فائقه‌ای تعیین کننده و فعال می‌گردد که ((این قدرت فائقه منبعث از پراتیک واقعی و نه آن تصورات ذهنی)) بر پراتیک این انسان‌ها حاکم است و نقش تعیین کننده دارد. (تاکید از مارکس و انگلس و آنچه داخل و پیرانتر آمده از ماست).

یک گروه از انسان‌های مذهبی - سیاسی مشکل در سازمانی مانند مجاهدین را در نظر بگیریم. وقتی که می‌خواهیم تحلیل مارکسیستی از آن‌ها ارائه دهیم، اساس تحلیل ما نمی‌تواند بر وجه "مذهبی" (مثلاً مسلمانند، می‌خواهند اسلام راستین را پیاده کنند و غیره) و حتی بر وجه "سیاسی" (مثلاً نظراتشان در مورد دموکراسی، دولت و حتی امپریالیسم - از جنبه سیاسی - و غیره چیست) استوار باشد. مهم‌ترین نکته‌ای که قبل از همه باید مورد بررسی قرار گیرد اینست که "اشکال انگیزه‌ها"ی مذهبی یا سیاسی آن‌ها چه "انگیزه‌های واقعی" یا چه محتوایی را در بر می‌گیرد. وقتی که پرده‌های "مذهبی" یا "سیاسی" کنار زده شود (نه فقط در مورد مجاهدین بلکه همچنین در مورد سایر گروه‌های سیاسی و مذهبی)، منافع کدام قشر یا طبقه بطور عریان ظاهر می‌شود. ما با این که شناخت خود در مورد اسلام راستین (بر اساس معتبرترین منابع اسلامی یعنی قرآن) را داریم و در متن مقاله نیز آن را عنوان کرده ایم با این حال می‌دانیم که طیف بسیار وسیعی بین د و قطب رژیم ولایت فقیه و مجاهدین وجود دارد که همه از اسلام راستین خود سخن می‌گویند. در بین این دو قطب و یا کم و بیش در کنار آن‌ها، بازرگان‌ها، بنی‌صدرها، شریعت‌مداری‌ها، گلپایگانی‌ها، شیخ علی‌تهرانی‌ها، دکتر پیمان‌ها، سلطنت‌طلبان (و آخوند‌هایشان نظیر مهدی روحانی، "رهبر شیعیان اروپا") و غیره وجود دارند که همه بلا استثناء از "اسلام راستین" خود دم می‌زنند. از قرار معلوم، سلطنت‌طلبان اخیراً در خسار ج از کشور در زمینه‌ی مبارزه با دین و دفاع از تز "اسلام راستین" (اسلام بدون آخوند) بسیار فعال شده‌اند (۱۱).

طیفی این چنین گسترده، وقتی که از هم‌اکنون برای اثبات "راستین" بودن اسلام خود با هم مسابقه گذاشته باشند، نشانگر اینست که پس از این همه جنابیتی که بر مبنای دین اسلام و مذهب تشیع انجام گرفته، در تحولات جامعه پس از سرنگونی رژیم خمینی (جز در صورت قیام توده‌ای و با نتایجی از هم‌اکنون غیر قابل پیش‌بینی)، باز همچنان با یکی

۱۱ - علاوه بر تبلیغات ضد آخوندی رادیویی سلطنت‌طلبان، بطوری که شنیده ایم در نشریات و کتاب‌هایشان در خارج از کشور در این زمینه فعالیت‌های گسترده‌ای را در پیش گرفته‌اند و مدعی‌اند که اسلام اصیل و راستین را باید از چنگ آخوند و خرافات دینی نجات داد. شجاع‌الدین شفا، که تا زمان سقوط رژیم شاه چندین مقام مهم و از جمله معاونت وزارت دربار را یدک می‌کشید، اخیراً در خارج از کشور کتابی هزار صفحه‌ای تحت عنوان "توضیح المسائل - پاسخ به پرسش‌های هزار ساله، از کلبی تا خمینی" انتشار داده که به نوعی یاد آور "پرسش‌های هزار ساله"ی شریعت سنگجی است که بیش از چهل سال پیش انتشار یافته بود. تز شجاع‌الدین شفا، به قرار اطلاع، دفاع از همان تفسیر معروف "اسلام راستین" (اسلام بدون آخوند) است.

از اسلام های راستین مواجه خواهیم بود . ولی نکته ی از هم اکنون قابل پیش بینی اینست که کمونیست ها در مقابل این اسلام های منتظر الظهور ساکت نخواهند نشست و از هم اکنون می توان اطمینان داد که هر رژیمی در آینده ، متصوفاً نخواهد دگم ها و تعبد های مذهبی را در حیات اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی و مدنی جامعه دخالت دهد و بر مبنای مذهب ، در ترویج جهل و خرافات بکوشد ، کارگران و سایر زحمتکشان جامعه را فریب دهد و به کمک دین به توجیه نظام ظالمانه ی طبقاتی بپردازد ، کمونیست ها را در برابر خود خواهد یافت و رویای ابلهانه خمینی (و کلیه نظام های طبقاتی و سرمایه داری جهانی) را در " نابودی کمونیسم " ، با پرداخت بهائی گزاف ، یکبار دیگر تجربه خواهد کرد . در پایان این بند ، اشاره به یک نکته ی دیگر نیز ، در رابطه با همین بند و مطالبی که متعاقباً در طی مقاله حاضر خواهد آمد ، ضروری است :

یک وقت ، بحث ما تبیین جایگاه طبقاتی و مواضع اجتماعی و سیاسی گروه ها و سازمان ها و شخصیت هائی (به عنوان نمایندگان واقعی یا تصویری قشرهای یک طبقه یا لایه هائی از یک قشر اجتماعی) است که راست یا دروغ ، با اعتقاد یا بطور مصلحتی ، از اسلام راستین خود سخن می گویند . در این حالت ، وظیفه ی اصلی ما این نیست که راست یا دروغ بودن ادعاهایشان را در زمینه ی اسلام راستین آن ها نشان دهیم بلکه وظیفه ی اصلی ما در اینست که نشان دهیم در پشت این پرچم سبز محمدی و آیه های قرآنی و شعارهای الهی ، در واقع دفاع از منافع (این دنیائی) چه قشر یا طبقه ی اجتماعی نهفته است . اما یک وقت ، هدف بحث ما (مانند مقاله ی حاضر) طرح ضرورت مبارزه با دین و افشای ماهیت واقعی آنست و در چنین حالتی است که با توجه به تاریخ و با توجه به معتبرترین منابع اسلامی یعنی قرآن ، این اعتقاد را عنوان می کنیم که اسلام راستین ، اسلام صدر اسلام ، اسلام حکومت محمد + حکومت علی (به افسانه های بافته شده به دروغ های ساخته و پرداخته شده در طی چهارده قرن کاری نداریم) ، همین اسلامی است که در ایران ، در حال حاضر حاکم است .

دو جنبه ی فوق از یک بحث (که یکی ابدانائی دیگری نیست) هر دو درست است . البته هر یک بجای خود . بی تردید بی توجهی مطلق به یکی از دو جنبه ی فوق ، در یک مقاله ، نادرست است ولی عمده شدن یکی از آن ها به دلالت ندارد ، به معنای عدم توجه به دیگری نیست .

د- آیا دین علت العلیل تمامی مصائب بشریت است ؟

مباحث مربوط به این بند را به دو دلیل ، کوتاه تر برگزار می کنیم :

- ۱- در بخش پایانی بند قبلی ، به نوعی به این سؤال (اگر چنین سئوالی مطرح باشد) پاسخ داده ایم و می توان در صورت لزوم مجدداً به آن مراجعه کرد .
 - ۲- صفحات بعدی مقاله ی حاضر به روشنی پاسخگوی چنین سؤال احتمالی است .
- در اینجا به اختصار به همین دو مورد می پردازیم . ولی قبل از آن تذکر یک نکته لازمست . اگر سؤال این باشد که آیا علت اصلی تمام مصائب بشریت (و جامعه ما) ، دین است ، پاسخ ما این خواهد بود که علت اصلی مصائب بشری (و نیز جامعه ی ما) ، نظام طبقاتی است . و بلافاصله اضافه می کنیم که دین (بویژه در جامعه ی ما) یکی از پایه های اساسی آن نظام طبقاتی بشمار می رود .

اگر در مقاله ای عمدتاً به مسئله ی دین و ضرورت برخورد به آن توجه می شود ، به مفهوم این نیست که ما به مسئله ی سرمایه داری و امپریالیسم و ده ها مسئله ی ریز و درشت دیگری توجهیم . همان طور که قبلاً نیز گفته ایم ، در هر مقاله ، یک بخش از کل مسائل موجود عمده می شود . مثلاً در مقالات مربوط به نظام سرمایه داری ، طبقات و افسار اجتماعی ، دموکراسی ، آزادی ، امپریالیسم ، سوسیالیسم ، مرحله ی انقلاب و غیره ، بی توجهی مطلق به مسئله ی دین ، البته یک نقص است و عمده کردن آن نیز در این گونه مقالات یک نقص بشمار می رود . همین طور در مقاله ای که تمامی بحث آن درباره ی دین است ، بخش غالب آن را نمی تواند مسائلی دیگر مثلاً بحث درباره ی مرحله انقلاب تشکیل دهد .

با این حال در همین مقاله، به دفعات به نظام طبقاتی و تاکید در مبارزه با سرمایه داری در کنار مبارزه با دیسین پرداخته شده است که نمونه های آن را در متن مقاله می توان یافت و در این جا نیازی به برجسته کردن آن ها (از طریق نقل قول آوردن از متن مقاله) نیست. این کار، در این مورد و همه ی موارد، توهین به شعور يك خواننده ی دقیق است.

ضرورت مبارزه قاطع و برخورد صریح با دین توسط کمونیسست ها

۱

حزب توده فقط استاد تحریف تاریخ جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی نیست و در مورد بحث مقاله ی حاضر نیز وارث و مورث تمامی سنن و خصلت های غیر مارکسیستی و غیر انقلابی و رفورمیستی جنبش سوسیال دموکراسی و کمونیستی از آغاز تا به امروز در ایران است. به این معنا که (از میان انحرافات بسیار دیگر) التقاط دین و مارکسیسم را نیز از گذشته (یعنی از گروه ها و احزاب سوسیال دموکرات در زمان مشروطیت به بعد) به ارث برد و برای آینده (یعنی برای سازمان ها و گروه های چپ ایران از دهه ی پنجاه تا به امروز) به ارث گذاشت (۱۲). و از این نظر اطلاع از نظریات حزب توده، به عنوان حلقه ی ارتباطی نظریات انحرافی سوسیال دموکراسی (تحت نام های گوناگون) در چند دهه ی اول قرن بیستم و سازمان ها و گروه های چپ ایران در دهه ی هفتم و اوایل دهه ی هشتم همین قرن، در التقاط ایده - آلیسم و ماتریالیسم و سازش دین و سوسیالیسم، جایز اهمیت است. سر مقاله ی طویل العنوان قبلا اشاره شده ی (" حزب طبقه ی کارگر و مبارزان دارای اعتقادات مذهبی میدان وسیعی ۰۰۰"، " دنیا" آذر ۱۳۵۵)، نورالدین کیانوری نمونه ی کاملی از تحریف مبانی اساسی مارکسیسم و قلب واقعیت های تاریخی، مثال روشنی از فرصت طلبی، نوکر صفتی و دلال مسلکی حزب توده در رابطه با شوروی است و مضافا، متاسفانه بازتابی از برداشت عمومی (تا چند وقت پیش) موجود در بخش اعظم چپ ایران در مورد برخورد با دین را نیز با خود دارد. عباراتی که از آن سر مقاله ی " دنیا" در زیر نقل می شود آن چنان رسا و گویا هستند که نیازی به توضیح اضافی ندارند و به تنهایی می توانند بسیاری از مباحث مادر مقاله ی حاضر را روشن کنند.

سر مقاله ی " دنیا" چنین آغاز می شود:

" دیر زمانی است که مسئله ی مناسبات میان مارکسیست ها یعنی هواداران جهان بینی طبقه ی کارگر که در راه دگرگونی انقلابی مناسبات اجتماعی در ایران گام بر می دارند با مبارزان انقلابی دارای اعتقادات مذهبی و در درجه ی اول مسلمانان مبارز که در راه بدست آوردن عدالت اجتماعی بر پایه ی احکام اجتماعی دین اسلام تلاش می کنند در محافل اجتماعی میهن ما مطرح است."

در پاراگراف بلافاصله بعدی چنین می خوانیم:

۱۲- می دانیم که میراث بجای گذاشته توسط حزب توده برای سازمان ها و گروه های چپ ایران نظیر فدائیان، پیکار، راه کارگر، اتحادیه - کمونیست ها و غیره (علی رغم نحش های تند و آبداری که به حزب توده می دادند) فقط در زمینه ی التقاط دین و سوسیالیسم نیست، بلکه در زمینه های بسیار دیگر از جمله در مقوله ی سوسیالیسم، مرحله ی انقلاب، دموکراسی و آزادی های سیاسی، متد برخورد، شیوه ها و عملکرد های ماکیاولیستی و استالینیستی و غیره نیز متجلی است که در مقاله ی حاضر فرصت پرداختن و باز کردن آن ها نیست. فقط به عنوان مثال، بطور گذرا اشاره کنیم که همان سازمان ها و گروه های چپ، بعد از انقلاب در " مبارزه ی ایدئولوژیک" خود، مدام ناب ترین دشمنان را به حزب توده داده و مدام تزه های حزب توده را در زمینه های فوق به عاریت گرفته و در توضیح و تبلیغ آن کوشیده اند. مثلا مبتکر و مبلغ اولیسه ی تز " لیبرالی" جلوه دادن آزادی های سیاسی و حقوق دموکراتیک و بی اعتنائی در مقابل سرکوب آن ها و تکیه بر خصلت " ضد امپریالیستی" رژیم اسلامی، حزب توده بود که پرشورترین مبلغان خود را در طیف بسیار وسیعی از چپ ایران (در بین " مخالفان سرسخت" حزب توده) به باز یافت

" البته این مسئله ای نیست که تنها در کشور ما و آن هم در مرحله ی کنونی تاریخی اش مطرح باشد . از همان نخستین روز پیدایش جهان بینی علمی طبقه ی کارگر و آغاز سازمان یابی مبارزان آگاه راه طبقه ی کارگر به زیر پرچم این جهان بینی این مسئله ی مهم مطرح بوده است . بویژه در سال های پس از جنگ دوم جهانی که طی آن با پیروزی اتحاد شوروی بر فاشیسم . . . مسئله ی مناسبات نیروهای هوادار طبقه ی کارگر و نیروهای مذهبی ، چه در مقیاس جهانی بین کشورهای دارای نظام های اجتماعی و جهان بینی گوناگون و چه در مقیاس ملی هر کشور ، بصورت یکی از عمده ترین مسائل روز اجتماعی در آمد ."

این " مسئله " یعنی التقاط ایده آلایسم و ماتریالیسم و سازش دین و سوسیالیسم نه فقط " از همان نخستین روز پیدایش جهان بینی علمی طبقه ی کارگر " مطرح بوده بلکه انقلاب اکتبر هم ، آغاز یک انقلاب اجتماعی نبود و محتوای طبقاتی نداشت بلکه بر اساس همان " مسئله " گویا یک انقلاب تمام خلقی یا انگیزه های مذهبی - ملی بود که فقط برای خالی نبودن عریضه " زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم . . . انجام گرفت " :

" خیلی دور نمی رویم . به انقلاب اکتبر که به رهبری حزب بلشویک ، حزبی که زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم مبارزه می کرد ، انجام گرفت و طی نبرد تاریخی طبقات زحمتکش و مردم علیه ارتجاع دواخالی و بیگانه به پیروزی رسید ، نظر می افکنیم نیروهای خلق که در میان آن ها افراد متدین و متعلق به مذاهب مسیحی (ارتدوکس) و نیز مسلمانان (شیعه و سنی) و ده ها فرقه مذهبی دیگر شرکت داشته اند تا وابستگان به ملیت های گوناگون روس و اُکراینی ، اُزبک و آذربایجانی و ارمنی دست بدست هم دادند و یوغ بردگی را در هم شکستند و با هم شاهراه حرکت بسوی آزادی

با این همه ، در مقاله ی حاضر بویژه در این بخش ، بین خیانت و مبارزه قائل به تغذیه هستیم . توضیح کوتاهی در این رابطه ضروری است :
 ۱- مباحث این بخش ، همچون سرتاسر مقاله ی حاضر ، در عرصه ی شوریک و انحرافات بینشی بخش اعظم چپ ایران است نه موضع گیری های سیاسی این یا آن گروه چپ . می دانیم که این دو مقوله به روی هم تاثیر متقابل دارند و در دراز مدت ، نزدیکی و پیوند آن دو ، اجتناب ناپذیر است ، با این حال به تفاوت های آن ها بی توجه نیستیم . گفته ایم که بخش اعظم چپ ایران در زمینه های متعدد و بویژه در زمینه ی التقاط ماتریالیسم فلسفی و ایده آلایسم فلسفی ، شدت متاثر از ترزهای حزب توده بود . می دانیم که همین چپ مدت ها نسبت به رژیم اسلامی و خمینی متوهم بود . به سرکوب حقوق دموکراتیک و آزادی های سیاسی در جامعه بی توجهی نشان می داد ، ده ها انحراف ریز و درشت و ده ها اشتباه کوچک و بزرگ مرتکب شد ، ولی مانند حزب توده ، مأمور ، کارگزار و سرسپرده ی شوروی نبود و در عملکرد های خویش غالباً مواضعی را یکپاله اتخاذ می کرد . مجبور نبود که مانند حزب توده ، کوچکترین گام خود را با سیاست خارجی شوروی تنظیم کند و در نتیجه به آستان بوسی حکومت آخوندی و مرتجعین مذهبی و تأیید جنایات آن ها بپردازد . همان چپ ، بر خلاف حزب توده ، بالاخره راه مبارزه با رژیم اسلامی را برگزید و در حد امکان (کمی و کیفی) خود در این راه پیش رفت . در آغاز هم که بجای مبارزه ، یا به توجیه اقدامات سرکوبگرانه ی رژیم پرداخت و یا در مقابل آن ها سکوت کرد ، بدلیل همین اشتباهات شوریک و انحرافات بینشی ، فاقد امکان کیفی مبارزه بود . بدیگر سخن ، راست روی ها ، چپ روی ها ، کج روی ها و بی راهه روی های هر چند کودگانه بود و نشانه های عدم بلوغ و پختگی را با خود داشت ولی مانند حزب توده ، عامدانه ، سازشکارانه و خائنانه نبود . همان چپ ، برخلاف حزب توده که تا زمان انتقال رهبران و کادرهایش با خط اوین به زندان اوین . نسبت به خط امام وفادار مانده بود ، بجای سازش و خیانت کم و بیش راه مبارزه را برگزیده بود . خلاصه این که - هر چند عجیب می نماید ولی کاملاً ممکن است - : می توان انحرافات بینشی داشت و خائن بود ، می توان انحرافات بینشی داشت ولی مبارز بود (البته مبارز ، چپ ، ضد امپریالیست ، ضد مذهبی . . . بودن لزوماً به معنای مارکسیست بودن نیست) .

۲- اختصاصاً در مباحث این بخش ، باز منظور این نیست که چون حزب توده همواره (بطوری که در نمونه ی ارائه شده در صفحات بعد متعلق به سال ۵۵ نیز مشاهده می شود) مبلغ و مروج ترسناک دین و سوسیالیسم ، التقاط ایده آلایسم و ماتریالیسم بود پس ، به همین " دلیل " با رژیم آخوندی و حکومت مذهبی سازش کرده بود . البته ما ابداً چنین اعتقادی نداریم . حزب توده ، پس از سقوط رژیم شاه ، نه فقط با رژیم مذهبی خمینی بلکه با هر رژیم دیگری که بقدرت می رسید ، در صدد سازش برمی آمد . حتی از بازرگان و بنی صدر ، اگر دست بالا را در حاکمیت می داشتند ، اگر موضع آشکارا خصمانه نسبت به شوروی نمی گرفتند و اگر کالاهای روسی می خریدند ، حمایت می کرد . مگر فراموش کرده ایم کسسه در سال های پنجاه ، وقتی که رژیم از سر تا پا وابسته به غرب شاه ، گوشه چشمی به شوروی انداخت و مناسبات بازرگانی ایران و شوروی کمی بهبود یافت ، حزب توده به رژیم شاه چراغ سبز نشان داد ؟

باری از این زاویه نیز ما همان چپ را ، علی رغم تمام اشتباهات موحش شوریک و انحرافات فاجعه آمیز بینشی اش ، با آن خائنین مقایسه نمی کنیم .

و خوشبختی را گشودند^{۱۰}

در بخش دیگری از مقاله می‌خوانیم :

” برای مردم ما و بویژه برای مبارزان مذهبی در میهن ما چگونگی مناسبات اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیستی و کارگری با جنبش‌های مترقی و ملی - اسلامی در کشورهای اسلامی چه در آنجا هائی که این جنبش‌ها پیروز شده و قدرت دولتی را در دست گرفته‌اند و چه در حالتی که این نبرد با امپریالیسم و ارتجاع ملی درگیر هستند ، می‌تواند بارزترین نمونه برای همکاری انقلابی شمر بخش میان نیروهای مبارز مذهبی و هواداران مارکسیسم باشد . این همکاری عظیم که اکنون ده‌ها سال است بطور درخشانی در برابر چشم همه‌ی مسلمانان جهان جای گرفته و هر روز ثمرات تازه‌ای می‌دهد به بهترین وجهی شاهد این ضرورت تاریخی دوران ماست که مبارزان راه استقلال ملی ، آزادی ، عدالت اجتماعی و پیشرفت - اعم از معتقدان به مذهب و بی‌مارکسیست‌ها - تنها از راه همکاری همه‌جانبه با نیروی عظیم طبقه‌ی کارگر جهانی و بویژه بسا آن بخشی از این نیرو که در کشور خود پرچم قدرت انقلابی را برافراشته و محکم‌ترین دژها و سنگرهای جبهه جهانی نبرد علیه امپریالیسم را برپا ساخته‌اند ، می‌توانند در کوتاه‌ترین زمان و با بهترین اشکال بهره‌برداری از نیروهای خویش به آماج‌های عدالت‌خواهانه ، آزادی‌خواهانه و ترقی‌خواهانه خود برسند ” .

نویسنده سر مقاله ی ” دنیا ” در پاراگراف بعدی نیز ” بارزترین نمونه برای همکاری انقلابی شمر بخش میان نیروهای مبارز مذهبی و هواداران مارکسیسم ” ، هم ” ثمرات تازه ” ی هر روزه اش را نشان می‌دهد و هم منظور از ” کوتاه‌ترین زمان و با بهترین اشکال بهره‌برداری ” را روشن می‌کند :

” مناسبات در حال گسترش اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و نظامی اتحاد شوروی که یک کشور کلاسیک سوسیالیستی است با جمهوری عربی لیبی ، کشوری که در آن قدرت دولتی در دست کسانی است که بطور پیگیر از احکام اسلام پیروی می‌کنند ، و یکی از بهترین نمونه‌های این همکاری عربی ، جمال عبدالناصر[★] ، با تجربه‌ی شخصی خود در میدان مبارزه در یافتند که راستین‌ترین و پیگیرترین دوستان جنبش استقلال طلبانه و عدالت‌جویانه‌ی خلق‌های مسلمان عرب همانا کشورهای خانواده‌ی سوسیالیستی و احزاب راستین کمونیستی و کارگری هستند . آن‌ها این توانائی را در خود یافتند که سد‌های دروغین ایجاد شده به وسیله‌ی ارتجاع را در هم شکنند و پرده‌های ریا و دروغ و تزویر را پاره کنند و مبانی همکاری تاریخی خلق‌های کشور خود را با جنبش کمونیستی و کارگری جهانی و در درجه‌ی اول با اتحاد شوروی ، بزرگترین و نیرومندترین این گردان پایه‌گذاری کنند . مناسبات دوستانه و پشتیبانی کشورهای سوسیالیستی از کشور عربی مسلمان لیبی یگانه نمونه نیست . عین همین مناسبات بی‌شائبه مبتنی بر پشتیبانی همه‌جانبه از خواست‌های استقلال طلبانه و ترقی‌خواهانه میان اتحاد شوروی از یک سو ، عراق ، الجزایر ، یمن جنوبی و سوریه از سوی دیگر وجود دارد و هر روزه توسعه می‌یابد . نمونه‌ی عالی پشتیبانی از مبارزات انقلابی خلق‌های مسلمان در مناسبات برادرانه و کمک‌های بی‌دریغ کشورهای سوسیالیستی و همه‌ی جنبش‌های راستین کمونیستی جهان به جنبش انقلابی خلق فلسطین متجلی است . این‌ها بود چند نمونه از همکاری انقلابی مارکسیست - لنینیست‌ها و جنبش‌های مترقی خلق‌های مسلمان در جهان ” .

ارائه‌ی تمامی این ” نمونه‌های درخشان ” و ” همکاری شمر بخش ” بین ” مارکسیست - لنینیست‌ها و جنبش‌های مترقی خلق‌های مسلمان جهان ” مقدمه و صغری کبری هائی بود برای تدارک ” نمونه‌های درخشان ” و ” همکاری شمر بخش ” بین [★] این عبارت از نظر جمله بندی ، ناقص و نارساست . این نقص و نارسائی از متن مقاله چاپ شده در ” دنیا ” است . (توضیح از کمیته خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی)

"انقلابیون مارکسیست" و "مسلمانان مبارز" و "روحانیون مسلمان عالیقدر" از صدر مشروطیت تا به امروز: "تاریخ میهن و جامعه ی خودمان هم شاهد گویای شمر بخشی از این همکاری است. در تاریخ دوران نوین میهن ما که با مبارزه برای خاتمه دادن به استبداد سلاطین قاجار آغاز شد، از همان نخستین روز این همکاری به چشم می خورد. همکاری انقلابیون مارکسیست ایران به رهبری حیدر عموی اوغلی با بخش مهم دیگری از جنبش مشروطیت که زیر رهبری روحانیون مبارز بود. همکاری انقلابی مسلمان مبارز شیخ محمد خیابانی با مارکسیست های ایران و با کشور نوزاد شوروی، همکاری انقلابی مسلمان عالیقدر و مبارز پیگیر واعظ قزوینی با انقلابیون مارکسیست و نمونه های بسیار زیاد دیگر اولین صفحات این همکاری تاریخی در جبهه ی مبارزه را تشکیل می دهند. حزب کمونیست ایران و پس از آن، ادامه دهنده ی راهش حزب توده ی ایران، از همان آغاز فعالیت سیاسی خود به این واقعیت آگاهی داشتند و آن را با تمام وزنش به حساب می گذاشتند که اکثریت زحمتکشان خلق های ایران را مسلمانان معتقد تشکیل می دهند. حزب ما به این واقعیت آگاه بود که نه تنها اکثریت عظیم خلق های ایران مسلمان معتقد هستند بلکه اکثریت همان نیروهائی که در مبارزه برای آزادی، استقلال ملی و زندگی بهتر در صفوف مبارزه زیر پرچم و یا رهبری حزب ما مبارزه خواهند کرد از مسلمانان معتقد تشکیل می شود."

بنابراین بشتابیم، چرا که "هر روز تاخیر در پایه گذاری و تحکیم مبانی همکاری" میان حزب توده ی ایران یعنی "حزب مارکسیست - لنینیست های ایران" و "مسلمانان مبارز" و "روحانیون عالیقدر مسلمان" و کشورهای بلوک شرق یعنی "جنبش کمونیستی و کارگری جهانی و در درجه ی اول، اتحاد شوروی، بزرگترین و نیرومندترین گردان این جنبش"، موجب پشیمانی است. و بالاخره این ترجیح بند هشتاد ساله یعنی "هدف مشترک" برای "تأمین عدالت اجتماعی":

"آنچه میان مبارزان راه طبقه ی کارگر، مارکسیست - لنینیست ها و نیروهای مبارز و عدالت خواه مذهبی دارای اهمیت اساسی و پایه ای است هدف مشترک آن ها در برانداختن استبداد و تأمین عدالت اجتماعی به سود محرومان و غارت شوندگان است."

البته "حزب توده ی ایران همانطور که همواره نظر داده است" معتقد است که: "ما می توانیم" با هم به روی مسائل فرعی کنار بیاییم و در هر لحظه و برای باز کردن هر گره ی دشواری، مناسب ترین راه را پیدا کنیم. بسیار خوب، چکار باید بکنیم؟ - اولین گام مهم، موثر و ضروری تشکیل جبهه ی ضد دیکتاتوری برای برانداختن استبداد کنونی است. چرا که:

"ما اطمینان داریم که علی رغم همه ی پیشداوری های موجود در میان مبارزان مذهبی و سایر گروه های مبارز راستین راه خلق و سایر مخالفان رژیم استبداد، علی رغم همه ی تلاش های تفرقه اندازانه ی رژیم سیاه ساواکی، جنبش آزادی خواهانه و میهن پرستانه ی مردم ما گام به گام بسوی ایجاد چنین جبهه ای پیش خواهد رفت."

رژیم دیکتاتوری شاه سرنگون شد. "مسلمانان مبارز" و "روحانیون عالیقدر" که در این فاصله "ضد امپریالیست" و "ضد سرمایه داری وابسته" هم شدند، قدرت را بدست گرفتند. از همان روزهای اول بعد از انقلاب، جبهه ای مرکب از "مسلمانان مبارز"، "روحانیون مبارز و ضد امپریالیست" و "حزب مارکسیست - لنینیست های ایران" عملاً شکل گرفت (چندی بعد "گردان رزمنده پرولتاریا" - فدائیان خلق، اکثریت - نیز به آن پیوست). مدت چهار سال، ائتلاف های رسمی و غیر رسمی بیشماری به هم خورد و دسته دسته "یاران امام" از او جدا و یا حذف شدند ولی "حزب مارکسیست - لنینیست های ایران" به خاطر حفظ منافع "مهد سوسیالیسم" همچنان "در خط امام" باقی ماند، به هر خواری و خفتی تن در داد ولی همچنان امام امام کرد.

"حزب مارکسیست - لنینیست های ایران" اعتراض کرد ها به عملکرد ایادی رژیم در اسفند ۵۷ را محکوم کرد و بمباران شهر سنج در شب عید ۵۸ توسط سرلشکر قره نی را عملاً تأیید کرد، حرکت اعتراضی زنان در اسفند ۵۷ را محکوم کرد

و آن را حرکت ضد انقلابی زنان بورژوا ، ساواکی و بدکاره و وابستگان به امپریالیسم خواند ، نبرد حق طلبانه ی روستائیان ترکمن در فروردین ۵۸ را محکوم و سرکوب آن ها توسط ارتش و پاسداران را عملاً تأیید کرد ، توقیف و مصادره ی روزنامه های آیندگان ، کیهان و اطلاعات را عملی انقلابی نامید و روزنامه نگاران توده ای را برای آموختن فوت و فن روزنامه نگاری — امت حزب الله و گرداندن آن روزنامه ها گسیل داشت ، اخراج کارکنان مبارز رادیو و تلویزیون را تأیید و جای آن ها را با نویسندگان ، مترجمان ، فیلم برداران و کارکنان فنی و گویندگان توده ای پر کرد ، کانون نویسندگان ایران را در آغاز با بیرون بردن شاعران ، نویسندگان و مترجمان توده ای تضعیف و بعد به هنگام حمله اوپاشان به دفتر کانون نویسندگان و تعطیل آن ابراز خشنودی کرد ، حمله به سازمان های سیاسی چپ و مجاهدین ، بستن روزنامه هایشان و سرکوب خونین راه پیمائی ها را توسط اوپاشان حزب اللهی مورد تأیید قرار داد ، حمله ی گسترده ی رژیم به خلق کرد در مرداد ۵۸ را تأیید کرد و مبارزات حق طلبانه ی این خلق را به عمال امپریالیسم نسبت داد و حتی سرهنگ عطاریان ، فرمانده ی سابق لشکر ۲۸ ارومیه (که چند ماه پیش به عنوان یکی از افراد شاخه ی نظامی حزب توده اعدام شد) در زمان مأموریت خود در کردستان ، تعصب در سرکوب خلق کرد و مبارزان آن را به حد باور نکردنی رساند و در مصاحبه های خود در آن زمان چه خوش رقصی ها که نکرد ، مضحکه ی گروگان گیری سفارت آمریکا را به عنوان اوج مبارزه ضد امپریالیستی مورد حمایت قرار داد و وقتی هم پایان رقت انگیزی در سازش با امپریالیسم یافت ، خفقان گرفت یا به توجیه پرداخت ، اعتراض دانشجویان دانشگاه ها را چپ روانه و در خلاف جهت مصالح انقلاب دانست و محکوم کرد و عملاً کشتار وحشیانه ی دانشجویان سراسر کشور را تأیید کرد ، بعد از سی خرداد ، از سرکوب "گروه های ضد انقلاب" ، سازمان های چپ و مجاهدین و بویژه — از سرکوب "مائوئیست" ها و "تروتسکیست" ها و سایر "چپ رو" ها از خوشحالی در پوست نمی گنجید و در کنار فدائیان خلق (اکثریت) با واحدهای گستی و مرکز اطلاعاتی سپاه و کمیته ها به همکاری فعال پرداخت و اعضا و هواداران هر دو ، در شناسائی و دستگیری اعضا و هواداران سازمان های چپ و مجاهدین فعالانه کوشش کردند ، بسیاری از بازجویان و شکنجه گران و برخی از دادستان های دادگاه های اسلامی ، توده ای بودند . "حزب طبقه ی کارگر ایران" (و کمی بعد "گردان رزمنده ی پرولتاریا") ، کارگران را نیز بی نصیب نگذاشت . از همان آغاز ، تحصن ها ، اعتصابات و اعتراضات و راه پیمائی های کارگران را خلاف منافع انقلاب و مبارزه ی ضد امپریالیستی رژیم اسلامی تلقی کرد ، مستقیم یا غیر مستقیم آن ها را محکوم کرد ، سرکوب های وحشیانه و تجاوزات پی در پی رژیم به حقوق اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی آن ها را توجیه کرد و بعد از سی خرداد به همراه فدائیان (اکثریت) ، در شناسائی و لو دادن کارگران وابسته به سازمان های چپ — و مجاهدین با حزب اللهی ها و شورا های اسلامی کارخانه ها به همکاری پرداخت ، مدیران توده ای کارخانه های دولتی هم در پیشبرد سیاست های ضد کارگری رژیم اسلامی ، توفیقی بیشتر از مدیران حزب اللهی داشته اند .

این سیاه نامه را می توان طی صفحات متعدد ادامه داد . کیست که از کارنامه ی ننگین و خائنانه ی حزب توده در ظرف چهار سال اول بعد از انقلاب ، تا زمان دستگیری رهبران و کادرهای آن (خیانت های گذشته ی این حزب در تمام تاریخ چهل و چند ساله اش بجای خود محفوظ) ، اطلاع نداشته باشد .

در حالی که هر کسی مشخصاً يك یا چند توده ای را می شناخت که در دستگاه های رژیم ، پست های کم و بیش مهمی داشتند ، در حالی که بارها برخی از سازمان های چپ و مجاهدین در این زمینه افشاگری کرده بودند ، در حالی که "لیبرال ها" و نیز در مجلس ، بازرگان و حجتیه ای ها بارها در زمینه ی نفوذ توده ای ها در ارکان مهم و حساس رژیم هشدار داده بودند و حتی گفته بودند که در جلسه ی غیر علنی حاضرند اسامی و پست های آن ها را اعلام کنند ، با این همه رژیم و رهبران اسلامی گویا از این امر خبر نداشتند و فقط يك سال و اندی پیش به هنگام دستگیری رهبران حزب توده متوجه ی آن شدند؟! حتی تصور این فرض ، مضحک است . رژیم حتی يك لحظه فریب "دلسوزی" حزب توده برای انقلاب اسلامی را نخورد و خوب می دانست که حزب به دستور ارباب بزرگ به خدمت ارباب اسلامی درآمده است و تا وقتی که از جنبه های متفاوت هنوز مفید بود ، تا وقتی که (در کنار محاسبات و ملاحظات بین المللی) ، بی مصرف نشده بود ، از آن استفاده کرد . و در اوج همکاری با حزب توده ، يك لحظه ، حذف آن را از نظر دور نمی داشت (و حزب توده نیز با تشکیل شبکه ی نظامی و غیره ، نقشه های مشابه خودش را داشت) . در این جاست که "همکاری انقلابی شمر بخش میان

نیروهای مبارز مذهبی و حزب مارکسیست - لنینیست های ایران ، مفهوم واقعی خود را پیدا می کند . کمتر کسی بود که باور داشته باشد حزب توده برای پیروزی انقلاب اسلامی با رژیم همکاری می کند ولی خیلی ها خیال می کردند که رژیم ولایت فقیه به شرق گرایش دارد و این نزدیکی را کم و بیش قطعی می دانستند . این برداشت، همان طوری که تجربه هم نشان داد کلاً نادرست بود .

باری ، پس از اشغال سفارت آمریکا و محاصره ی اقتصادی غرب ، " همکاری " بین " مسلمانان انقلابی ، روحانیون عالیقدر " و " حزب مارکسیست - لنینیست های ایران " و " اردوگاه سوسیالیسم " داشت ثمرات خود را " بطور درخشانی " نشان می داد و " هر روز ثمرات تازه " ای به بار می آورد . داشت زود باوران و سطحی نگران را نیز فریب می داد . در هر حال ، حزب توده در این " همکاری " ، چشم انداز بسیار روشنی برای خود می دید و به عنوان مقدمه ، بسیاری از مهره های خود را در پست های حساس جا داده بود . برخی از مدیران کارخانه های دولتی و موسسات دولتی شده ، مدیران کل و معاونین وزارتخانه ها (حتی اگر احتمال توده ای بودن بعضی از وزیران را کنار بگذاریم) ، توده ای بودند . حزب توده در شوراها و انجمن های اسلامی کارخانه ها و ادارات ، در دادگاه ها و زندان های اسلامی ، در روزنامه ها و رادیو تلویزیون ، در حزب جمهوری اسلامی (حتی گویا یکی از مشاوران رفسنجانی ، توده ای بود) ، در ارتش و سپاه و کمیته و بسیج و واحدهای اطلاعاتی سپاه راه یافته بود . برخی از فرماندهان لشکرها و حتی فرماندهی نیروی دریایی سپاهیان اسلام، آن هم در زمان جنگ با لشکریان کفر، توده ای بودند . و این همه " ثمرات درخشان " " همکاری انقلابی ثمر بخش میان مسلمانان مبارز و روحانیون عالیقدر و حزب مارکسیست - لنینیست های ایران " بود . همه چیز داشت به خوبی و خوشی پیش می رفت که ناگهان چند آخوند (آن هم نه چند آخوند خارج از گود ، بلکه " رهبر کبیر انقلاب اسلامی " و سایر " رهبران ضد امپریالیست ") به " حزب طراز نوین طبقه کارگر " نارو زدند . " جبهه ی خلق " فرو پاشید و کاخ کاغذی " همکاری ثمر بخش بین مسلمانان انقلابی و " حزب مارکسیست - لنینیست های ایران " به سر رهبران و شورسین های حزب توده فرو ریخت . یک بار دیگر ، خواب های طلائی ، تعبیر ناخوش یافت .

با این همه ، ساده لجی است که گمان کنیم حزب توده و تفکرات توده ایستی ، پس از افشاء (چند باره ی) ماهیت آن از بین رفته است . همانطوریکه بعد از افشاء ماهیت حزب توده و تفکرات توده ایستی بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ هم از بین نرفت . حتی آن دسته از اعضاء حزب توده که ۲۵ سال در زندان بسر بردند ، در تمام این مدت توده ای باقی ماندند و سپس از انقلاب به صورت رهبران آن درآمدند . کیانوری ها و طبری ها که امروز حزب توده را حزب جاسوس و خائن می خوانند ، همچنان توده ای باقی مانده اند و یک کلمه از آنچه را می گویند باور ندارند . حتی اعضاء و هواداران حزب توده که خود را به دادگاه های انقلاب اسلامی معرفی کرده ، نسبت به حزب توده و شوروی ابراز انزجار کرده اند ، همچنان توده ای باقی مانده اند ، همچنان از افکار توده ای دفاع می کنند و همچنان شوروی را " مهد سوسیالیسم " می دانند . مهم تر از این ، بینش توده ایستی در بین بخش اعظم چپ ایران ، در میان " مخالفان سر سخت " حزب توده ، نه فقط در زمینه التقاط ایده آلیسم و ماتریالیسم و سازش دین و سوسیالیسم بلکه همان طوری که در صفحات قبل اشاره کرده ایم ، در زمینه های متعدد دیگر تا دیروز به شدت رواج داشته و قدر مسلم امروز نیز از بین نرفته است .

اکنون رهبران حزب توده در زندان به حقانیت اسلام راستین امام خمینی پی برده اند و مجاهدین را بیش از زمان انتشار نشریات خود ضد انقلابی می دانند ، ولی به نظر رهبران جدید همین حزب توده ، در خارج از زندان و در خارج از کشور (" کمیته ی مرکزی حزب توده در خارج از کشور ") رهبران رژیم اسلامی دیگر " ضد امپریالیست " نیستند ، " مرتجع " اند و مجاهدین دیگر " ضد انقلاب " نیستند ، " دموکرات " و " انقلابی " اند . باز روز از نو ، روزی از نو . باز از " همکاری ثمر بخش بین مسلمانان مبارز و نیروهای انقلابی مسلمان و حزب طبقه ی کارگر ایران " سخن می رود و باز پیروزی بر ارتجاع داخلی و امپریالیسم ، در گرو این همکاری قلمداد می شود . تکرار چندش آور یک نمایشنامه ی مبتذل تراژی - کمدی . این طور نیست ؟

☆☆

ما در نوشته های قبل از انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ و اعلام جمهوری اسلامی در ایران، اثرات شوم يك امر (استقرار يك رژيم اسلامی و استبداد دینی بجای دیکتاتوری سلطنتی) را تشریح کرده و چشم انداز رقت انگیز آینده ی جامعه را، که پس از اعلام رژيم اسلامی دقیقاً تحقق یافت، ترسیم و پیش بینی کرده بودیم. پس از انقلاب سیاسی بهمن، انقلابی که به حاکمیت قرون وسطائی ولایت فقیه منجر شد، نیز در سلسله مقالات "سیر مشروعه طلبی در ایران"، "فدائیان اسلام" و "لایحه قصاص" و مقالات متعدد دیگر "رهائی"، به اثرات و جوانب مختلف این پدیده ی منحوس پرداخته ایم.

ولی پس از سی خرداد ۶۰، کم کم بر خورد صریح و مبارزه ی قاطع با دین (اسلام بویژه مذهب تشیع)، به عنوان یکی از عوامل عمده ی عقب ماندگی در ایران و سایر کشورهای اسلامی، دشمن آزادی و آگاهی، میسر جهل و خرافات و مانع پیشرفت و تمدن، زمینه های اجتماعی مساعد یافت. در میان بخش اعظم چپ (پوپولیست) ایران نیز کم کم، دگم ها و قالبهای از پیش ساخته شده ی "شوریک" در زمینه ی سازش ایده آلیسم و ماتریالیسم (تحت شعار توخالی "توهین نکردن به اعتقادات مذهبی توده ها")، که عمری هشتاد ساله دارد، تا حدی ترك برداشت، تا جایی که معروف ترین سازمان خرده بورژوا و پوپولیستی ایران یعنی فدائیان اقلیت، بالاخره در آذر و بهمن ۶۰ (پس از شکست تاکتیک مجاهدین، پس از شکست آرزوهای همیشگی فدائیان در وحدت با طرفداران "اسلام راستین" یا بقول خودشان "دموکرات های انقلابی"، پس از بی اعتنائی تحقیر آمیز مجاهدین به "نامه ی سرگشاده به مجاهدین خلق ایران" به امضای اقلیت، راه کارگر و جناح چپ اکثریت، چاپ شده در "کار" ۱۳۱، مهرماه ۶۰)، دل به دریا زد و سلسله مقالاتی در سه شماره تحت عنوان "ضرورت جدائی دین از سیاست" (کار ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵) انتشار داد. دو سه ماه قبل از اقلیت، يك سازمان پوپولیستی دیگر یعنی پیکار، سلسله مقالاتی در زمینه ی تز جدائی دین از سیاست انتشار داده بود. آیا باید موضع گیری هسای این گونه سازمان ها را در این زمینه به فال نیک گرفت و گمان برد که چپ ایران بالاخره پس از هشتاد سال، از التقاط ایده آلیسم و ماتریالیسم بریده است؟ آیا باید گمان برد که این چپ سرگشته و گم کرده راه، بالاخره به ضرورت برخورد با دین پی برده است؟ به نظر ما متأسفانه چنین نیست. نگاهی سطحی به همین سلسله مقالات پیکار و اقلیت کافیسست تا نشان دهد که این رفقا (خصوصاً پیکار) در همان حال و هوای دهه ی اول قرن بیستم به سر می برند و موضع گیری اقلیت نیز نه ناشی از نوعی آگاهی مارکسیستی بلکه بیشتر حاکی از يك برخورد عکس العملی و بقول معروف "نه از حُب علی بلکه از بُغض معاویه" است. عکس العمل در مقابل يك رویای تحقق نیافته، يك آرزوی سرکوب شده است. البته فراموش نکنیم که تز "جدائی دین از دولت" به عنوان يك ضرورت تاریخی توسط بورژوازی تاریخ انقلابی قرن نوزدهم عنوان شده بود. چپ کج اندیش و نابالغ ایران، مدت سه سال اول بعد از انقلاب، با هر چه که رنگ و بوئی بورژوائی یا بقول خودش "لیبرالی" داشت، عداوت می ورزید. تز متری جدائی دین از دولت بد بود چرا که بورژوائی بود. توجیه "شوریک" آن، "توهین نکردن به اعتقادات توده ها" بود. اما واقعیتی را که اپورتونیست های ما ناشیانه پنهان می کردند چیزی جز این نبود: ارائه ی این تز (جدائی دین از دولت)، "دموکرات های انقلابی" (یعنی مجاهدین) را از "پرولتاریا" (یعنی اقلیت و امثالهم) می رماند و "انقلاب دموکراتیک خلق" یتیم می ماند. دموکراسی بد بود و نمی بایست به آن نزدیک شد، چون بورژوائی بود. لابد استبداد آخوندی و ارتجاع کثیف پیش سرمایه داری (در آن ایام هنوز "ضد سرمایه داری وابسته" و "ضد امپریالیسم") چیز خوبی بود. وقتی هم که معلوم شد رژیم ولایت فقیه، "ضد سرمایه داری وابسته" و "ضد امپریالیسم" نیست، باز دموکراسی بد بود، چرا که "لیبرالی" بود (۱۳).

باری، اگر يك رژيم سیاه و قرون وسطائی متکی بر دین و پیاده کردن اسلام و قرآن در ایران حاکم نبود، اگر اشاعه ی مستقیم و غیر مستقیم تز سازش با دین یعنی سازش ایده آلیسم و ماتریالیسم، توهم نسبت به اسلام مجاهدین، طی چهار

۱۳- در باره ی پریشان گوئی های چپ ایران در زمینه ی دموکراسی، بارها و بارها در "رهائی" سخن گفته ایم. جدیدترین نمونه ی آنرا در رهائی شماره ۲ (دوره ی سوم)، اسفند ۱۳۶۱، بویژه در مباحث مربوط به دموکراسی و آزادی در همان شماره می توان مشاهده کرد.

سال بخش اعظم چپ ایران را سترون نکرده بود، اگر انبانی از انحرافات و بد آموزی های هشتاد ساله (از بد و شکل گیری پدیده‌ی عجیب و نوظهوری در سوسیال دموکراسی جهان، در ایران تحت نام "سوسیال دموکراسی"، "اجتماعیون - عامیون"، "مرکز غیبی" و غیره از حوالی سال ۱۲۸۳ شمسی - ۱۹۰۴ میلادی - به بعد) وجود نمی‌داشت، اگر سایه‌های از برداشت‌ها، فرهنگ و تفکر مذهبی هنوز در بین بسیاری از عناصر چپ به چشم نمی‌خورد، اگر معادله‌ی انسان - جامعه و جامعه - انسان بر هم تاثیر متقابل نداشت و به دیگر سخن، اگر عقب ماندگی چپ ایران ریشه در عقب ماندگی جامعه‌ی ایران نداشت و متاثر از آن نبود، اگر تفکر علمی و حتی اگر تجربه‌ی تاریخی جایگزین مداوم توهمات ایده‌آلیستی شده بود، اگر "توهم توده‌ها"، و در واقع، توجیه توهم خود آن‌ها (نیروهای چپ) نسبت به دین - به طور عینی وجود نمی‌داشت، اگر التقاط اسلام و مارکسیسم در بین مجاهدین و التقاط ریشه دار مارکسیسم و اسلام در بین گروه‌ها و سازمان‌های مدعی کمونیسم (علی‌رغم انکار وجود یک چنین التقاطی توسط هر دو دسته‌ی فوق) حاکم نبود، اگر سازمان‌های مدعی مارکسیسم - لنینیسم در ایران، درک عمیق و دقیقی از ماتریالیسم می‌داشتند، و اگر ده‌ها "اگر" دیگر را می‌شد نادیده گرفت، در این حال مقاله‌ی حاضر، که جزایشات ضرورت برخورد کمونیست‌ها با دین، وظیفه‌ی دیگری را برای خود قائل نیست (و این امر نه تصادفی بلکه عالمانه و عامدانه است) می‌توانست به عنوان توضیح واضحات و تکرار یک حقیقت مسلم تلقی گردد. و در این حال البته ما می‌توانستیم بدون گذار از این مقدمه‌ی بدیهی و غیر ضروری مستقیماً وارد مباحث اساسی شده، وظیفه‌ی کمونیست‌ها را در روشن کردن کم و کیف برخورد با دین، چه در سطح تزویجی و چه به خصوص در سطح تبلیغی، برای توده‌ی عادی مردم مورد بررسی قرار دهیم. ریشه‌های تاریخی و زمینه‌های اجتماعی ادیان (و بویژه دین اسلام) را به نمایش بگذاریم، جنایاتی را که در طول تاریخ بشریت بر مبنای دین (در ایران و سایر کشورهای اسلامی بر مبنای اسلام) انجام شده است نشان دهیم، منشاء تحولات بعدی ادیان (و علت تحول کمتر دین اسلام) و ضرورت پیدایش این تحولات (عمدتاً همگام با تکامل تاریخی آن جوامع) را بر ملا سازیم، زیر و بم روابط ادیان با طبقات استثمارگر در طول تاریخ و امروز با سرمایه داری را افشاء کنیم، آگاهی و علم را در مقابل جهل و خرافات پوسیده‌ی مذهبی، تمدن و پیشرفت را در مقابل ارتجاع و عقب ماندگی، آزادی را در مقابل دگم‌ها و تعبد مذهبی قرار دهیم، ببینیم که مثلاً پروتستانتیسم در مسیحیت و نوعی تجدیدگرایی در اسلام از زمان سید جمال الدین افغانی، آیت‌الله نائینی، آیت‌الله کاشانی، آیت‌الله شریعت‌داری، آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر شریعتی، مجاهدین خلق و غیره در پاسخ به چه نیاز تاریخی صورت گرفته است و می‌گیرد تا ده‌ها مسائلی از این قبیل را مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم. ولی متأسفانه چنین نیست. به خاطر سنت هشتاد ساله‌ی تز سازش دین با سوسیالیسم (۱۴) وجود ریشه‌های عمیق و سخت جان انحرافات و بد آموزی در بخش اعظم چپ کنونی ایران، نکته‌ای که در شرایطی دیگر و در جوامعی دیگر، یک امر بدیهی و قابل چشم پوشی بشمار می‌رود، برای ما، هنوز گام اولیه و ضروری است. گام اولیه و اساسی این است که اول برادری را ثابت کنیم یعنی قبل از این که برای روشن کردن چگونگی برخورد با دین - به سراغ توده‌ی عادی مردم برویم، اول باید ریشه‌های گیج سری‌ها، کج اندیشی‌ها و بد آموزی‌ها را در چپ نشان دهیم. وقتی نیروها و عناصر به اصطلاح آگاه، در یک چنین اعماقی از نا آگاهی (نسبت به وظیفه‌ی سوسیالیستی خود) به سر می‌برند، از

۱۴ - تا آنجا که ما اطلاع داریم در این زمینه تا کنون تحقیق مستقلی انجام نشده است و اگر اشتباه نکنیم این مباحث برای اولین بار در کتاب "قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه"، جلد اول (پیشگفتار)، چاپ آذر ۵۷، در صفحات ۲۸-۱۲ (و زیر نویس‌ها و یادداشت‌های مربوط به آن) مطرح شده است. اسناد مربوط به چهل سال دوم (حدوداً از ۱۲۲۰) که به حزب توده و سازمان‌های چپ دیگر در این چند سال اخیر مربوط می‌شود، علی‌رغم پراکنده بودن، غالباً موجود و برای جویندگان، کم و بیش قابل دسترسی اند. اسناد مربوط به چهل سال اول نادر و دسترسی به آن‌ها دشوار است چرا که بیشترین آن‌ها در آرشیوهای کتابخانه‌های شوروی بویژه در گرجستان، ازبکستان و آذربایجان شوروی خاک می‌خورند. با این حال همین مقدار اسنادی که از این دوره در اختیار داریم، برای اثبات تز "سنت هشتاد ساله‌ی بد آموزی - های چپ ایران در التقاط دین و سوسیالیسم" کافی است. در این زمینه خوانندگان علاقمند می‌توانند از جمله به "اسناد جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران"، انتشارات مزدک، جلد‌های اول، سوم و ششم و نیز به اسناد و مطالب مندرج در کتاب "انترناسیونال دوم و شرق" (به زبان فرانسه)، انتشارات "کوزا"، پاریس، مراجعه کنند.

زحمتکشان جامعه چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم. اول باید دم در خانه خود را جارو کرد و ضرورت برخورد صریح و مبارزه‌ی قاطع کمونیست‌ها در مورد دین را نشان داد. چندین دهه است به گوشمان خوانده اند که سوسیالیسم و اسلام یک هدف مشترک یعنی آزادی، برابری و عدالت اجتماعی را دنبال می‌کنند. حتی همین چند وقت پیش بود که احسان طبری و شاگردش، فرخ نگهدار، در نمایش مضحک تلویزیونی می‌خواستند با تکیه بر آثار مارکس، انگلس و لنین، برای ایمان "ثابت" کنند که مارکسیسم و اسلام، با دوشیوه‌ی به ظاهر متفاوت، یک هدف دقیقاً مشابه را دنبال می‌کنند. مدت سه سال، تمام نشریات بخش اعظم چپ "مارکسیست-لنینیست" ایران با تکیه بویژه بر آثار لنین می‌خواستند به ما بیاموزند که نباید به اعتقاد مذهبی توده‌ها "توهین" کرد (یعنی باید به آن تمکین کرد) و برای "اثبات" این امر چه بسیار از نوشته‌های لنین را نقل یا تحریف کردند (۱۵). برای نشان دادن عدم صداقت، تقلب، روحیه و عملکرد اپورتونیستی، عقب‌ماندگی و خصلت دنباله‌روی پوپولیست‌ها، چکار می‌توان کرد؟ آیا در مقابل سازمان‌های به اصطلاح کمونیست که اصول اساسی سوسیالیسم علمی را تحریف می‌کنند و از قول مارکس و انگلس و لنین به خود آن‌ها و به هواداران خودشان دروغ می‌گویند، چه شیوه‌ای را باید به کار برد؟ آیا برای نشان دادن این امر که سخنان روشن و تفسیر ناپذیر کلاسیک‌های مارکسیسم در رابطه با دین، در جهت خواست‌های اپورتونیستی، تحریف شده است، چه راهی برای انتخاب باقی می‌ماند؟ آیا جار و جنجال‌های چند دهه - بویژه از زمان پیدایش حزب توده، این استاد تحریف تاریخ جنبش کمونیستی و اصول مارکسیستی و شاگردان (به ظاهر مخالف) امروزش - بر سر دوسه عبارت لنین را، با بریدن سر و ته آن، و یک عبارت از برنامه‌ی سوسیال دموکراسی آلمان (که در همان زمان، به طوری که خواهیم دید مورد انتقاد شدید و ریشخند آمیز مارکس قرار گرفت) به چه وسیله‌ای می‌توان افشاء کرد؟ آیا در مقابل تز سازش دین و سوسیالیسم، با دست‌آویزهای مسخره ("توهین نکردن...") در جهت توجیه سیاست‌های اپورتونیستی و با استفاده (در واقع تحریف) از آثار مارکس و انگلس و لنین چگونه می‌توان نشان داد که اینان هرگز چنان خُزعلاتی را عنوان نکرده‌اند؟ برای نشان دادن همگی اینها و افشاء شارلاتانیسم سیاسی و اپورتونیسم مهوع، آیا چاره‌ای جز این باقی می‌ماند که به آثار خود آن‌ها مراجعه شود؟ باری نقل قول‌هایی که از مارکس و انگلس و لنین در صفحات بعد خواهد آمد، فقط فقط در این رابطه است و هر تفسیر دیگری از آن‌ها، از هدف اصلی مقاله بدور.



همان طوری که در صفحات قبل گفته ایم، برخورد صریح و مبارزه‌ی قاطع با دین (و مفهوم این "برخورد صریح و مبارزه‌ی قاطع" را نیز قبلاً توضیح داده ایم)، یکی از عمده‌ترین وظایف کمونیست‌ها و هر سازمان کمونیستی علی‌الخصوص در جوامعی نظیر جامعه‌ی ماست. بریدن از تمام نمودهای ایده‌آلیسم (از جمله دین) یکی از عمده‌ترین پیش‌شرط‌های کمونیست بودن است و هیچ کمونیستی نمی‌تواند، در مورد ضرورت برخورد صریح با دین و مبارزه‌ی قاطعانه با آن تردید داشته باشد (گرچه متأسفانه تا کنون چنین نبوده است). بدین ترتیب، این سؤال دیگر نه تنها بجاست بلکه لازمست که در هر سازمان کمونیستی و در کل چپ ایران مورد بحث و بررسی قرار گیرد که: نحوه‌ی برخورد با دین و مبارزه

۱۵- از زمان نوشتن متن اولیه‌ی مقاله‌ی حاضر، در دو سال و نیم پیش‌تر، تا کنون، بسیاری از باورها و توهمات در جامعه زیر و رو شده است. در آغاز، توده‌های مردم و در فاصله‌ی زیاد متعاقب آن، چپ پوپولیست ایران در یافتن که توهماتش بر پایه‌های لرزانی بنا شده بود. این چپ، بویژه فدائیان خلق (اکثریت، جناح چپ اکثریت، اقلیت و غیره) که روزنامه و ستاد آن‌ها مورد حملات سازمان یافته‌ی حزب‌اللهی‌ها قرار می‌گرفت و راه پیمائی‌های آن‌ها به خاک و خون کشیده میشد، "عصر تاریخی فدائی خلق" بودن خود را به نمایش می‌گذاشتند و بسا فداکاری اعلام می‌کردند که گویا نه رژیم اسلامی خمینی بلکه دست‌های نامرئی "وابسته به امپریالیسم"، "شاه خائن" و "ساواکی‌ها" در این جریان‌دست دارند تا "انقلاب شکوهمند ضد امپریالیستی ایران به رهبری امام خمینی را منحرف کنند" و از "احساسات پاک مذهبی توده‌ها سو استفاده کنند". فدائیان خلق، از باند‌های سیاه سازمان یافته‌ی آن روز (که امروز به برادران حزب‌اللهی و یا امت حزب‌الله معروفند، حزب‌اللهی‌های آن روز که امروز، نمایندگان، وزیران و رهبران رژیم ولایت فقیه را تشکیل می‌دهند)، مرتباً توسری می‌خوردند ولی با این همه، این توهم را در میان اعضا و هواداران خود می‌پراکنده که برای فدائی خلق توسری خوردن از "خلق" رواست.

این دوره‌ی تلخ خود فریبی و مردم فریبی این "پیشگامان خلق" بنظر می‌رسد که - هر چند موقتاً - به پایان رسیده است. ولی امروز بطوری که در صفحات بعد خواهیم دید همان‌ها (از جمله اقلیت) به سادگی آب خوردن از آن ور بام به این ور بام افتاده‌اند.

با دین (و تکرار کنیم نه مبارزه با معتقدین به دین) ، توسط کمونیست ها و سازمان های کمونیستی ، در شرایط مشخص جامعه ی ما ، باید چگونه باشد ؟



شاید بسیاری از رفقای چپ ، اعلامیه معروف " دو گاو " را که در همان ماه اول یا دوم پس از قیام بهمن ، توسط حزب الله در سطح بسیار وسیع در تهران پخش شد و مدت ها بر دیوارهای اطراف دانشگاه باقی بود ، به خاطر داشته باشند . خلاصه فرمایشات این اعلامیه ، که اسلام را با کمونیسم مقایسه می کرد ، این بود : اگر کسی دو گاو داشته باشد ، اسلام می گوید یک گاو را خودت نگه دار و گاو دوم را برای جلب رضای خدا ، به برادر دینی ، به همسایه ی مستمند و مستضعف بده که گاو ندارد . اما کمونیست ها هر دو گاو را به زور می گیرند و به دولت می دهند تا روستائی بیچاره حتی برای تغذیه ی طفل شیر خواره اش هم شیر نداشته باشد .

غالباً از آخوند ها یعنی " رهبران دینی " — که همواره با گرفتن خمس و نکات و سهم امام از مالکان و سرمایه داران (روستائیان و کارگران قادر به پرداخت چنین باج هایی نبودند) زیسته اند و در نتیجه بدون وجود سرمایه و سرمایه دار نمی توانند به حیات انگلی خود ادامه دهند و وظیفه ی دو گانه ی حمایت از منافع سرمایه داران و فریب و تحمیق زحمتکشان را بر عهده دارند ، در راستای وظیفه ی دو گانه شان ، شنیده ایم که لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و مصادره ی اموال و املاک و کارخانه های سرمایه داران زالو صفت و غارتگر را برای زحمتکشان چنین تفسیر می کنند : کمونیسم می خواهد خانه ی محقری را یک کارگر با عرق جبین و خون دل خوردن ساخته است و یا کلبه ای را که یک روستائی از گاو و گل و با دست های پینه بسته اش بالا برده تا زن و فرزندانش سر پناهی داشته باشند بگیرد و جل و پلاشش را بیرون بریزد زیرا که کمونیسم با مالکیت خصوصی مخالف است و حتی زن ها را هم می خواهد اشتراکی کند . . .

با این مقدمه ، به سئوالی می پردازیم که گاهی عنوان می شود: آیا یک سازمان کمونیستی حق دارد با توجه به این که دین " یک امر خصوصی و شخصی است " ، با آن به مقابله بر خیزد ؟

سئوال بدین گونه کمی بد مطرح شده است و تا حدی شباهت پیدا می کند به یک سئوال دیگر : آیا یک سازمان کمونیستی حق دارد با توجه به این که مالکیت یک امر شخصی و خصوصی است با آن به مقابله بر خیزد ؟

علی رغم برخی شباهت های این دو سئوال (که نمی توان آن ها را نادیده گرفت و متوجه نشد که " منطق " — مورد استفاده ی هر دو در نهایت خود در یک نقطه — رفورمیسم — با هم تلاقی خواهند کرد) ، لاقلاً ، به نظر ما تفاوت هایی نیز بین آن ها وجود دارد و این تفاوت ها ، کوچک نیستند : اولی (دین) ، پناهگاه محرومان و ستمدیدگانی است که هنوز به قدرت ویران گرانه و خلاقه ی خود آگاهی نیافته اند و دومی (مالکیت) وسیله ی غارت و چپاول زورمندان و استثمارگران . با اولی ، از طریق بردن آموزش و بردن آگاهی در میان توده ها باید مبارزه کرد و با دومی از طریق قهر انقلابی و در هم شکستن ماشین دولتی مدافع طبقه ی حاکم (مگر این که در این مورد اخیر ، مانند بسیاری از رفورمیست های ایرانی و غیر ایرانی به ضرورت اعمال قهر انقلابی اعتقادی نداشته باشیم و در این حال ، در بهترین حالت ، تعدادی رفورم های اجتماعی خواهیم داشت ، نه انقلاب اجتماعی) .

به مسئله ی " خصوصی بودن " دین برگردیم . برای این که مجبور به تکرار مباحثی که به تفصیل در صفحات قبل ، بویژه در بند ۲ و ۳ (" مفهوم ضرورت برخورد با دین " و " منظور از مبارزه ی قاطع و برخورد صریح با دین ") عنوان کرد هایم ، نشویم ، از رفقا می خواهیم مجدداً به آن صفحات مراجعه کنند . قبل از این که در این مورد پیش تر رویم ، به ریشه ی تاریخی " امر خصوصی بودن دین " در جنبش سوسیال دموکراسی ایران اشاراتی بکنیم ، سئوال قبلی را تکرار می کنیم : آیا یک سازمان (حزب ، گروه) کمونیستی حق دارد با توجه به این که دین یک امر خصوصی و شخصی است به مقابله با آن بر خیزد ؟

برای یافتن پاسخ به این سئوال اگر بخواهیم به ریشه ی تاریخی سوسیال دموکراسی در ایران یعنی " حزب سوسیال دموکرات مسلمان " (به اختصار " همت " نامیده می شد) و به " جمعیت مجاهدین " و غیره و به منشاء طبقاتی بنیانگذاران آنها (اکثریت قریب به اتفاق آن ها پیشه وران ، بازرگانان و روشنفکران بودند) ، به موضع طبقاتی آنها (عدم مخالفت شدید و صریح

در انقلاب مشروطیت یا فتوایسم) ، به اهداف آن ها (" حزب سوسیال دموکرات مسلمان همت" فقط مسلمان نبود بلکه " سوسیال دموکرات های ایران ، مدافعان اسلام بودند ") بپردازیم (۱۶) ، اگر این روند ، یعنی منشاء و موضع طبقاتی احزاب سوسیال دموکرات ، برنامدها ، عملکردها و اهداف آن ها را در سنوات بعد و پس از جنگ دوم جهانی در پیدایش حزب توده و متعاقباً در دهه پنجاه ، با پیدایش فدائیان و " مارکسیست " های مشعب از مجاهدین و پس از انقلاب ، با پیدایش ده ها حزب و سازمان و گروهی که از آن دو (فدائیان و مجاهدین " مارکسیست " شده) و یا به طریق دیگر زائید شدند . مراجعه کنیم ، پاسخ به سؤال فوق ، منفی است . آری ، یک سازمان کمونیستی حق ندارد با وجود بدین که دین یک امر خصوصی است ، با آن به مقابله برخیزد !

در تمامی مباحث مربوط به " امر خصوصی بودن دین " . چند در رابطه با چپ ایران در طی یک دوره ی طولانی هشتاد ساله و چند در رابطه با برنامه ی حزب سوسیال دموکرات آلمان ، همواره بدو و مقولدی متفاوت باید توجه شود :

- ۱- یک وقت بحث است که دین یک امر خصوصی است برای مردم (و کارگران) و نیز یک امر خصوصی است در رابطه با دولت .
- ۲- یک وقت یک حزب ، یک گروه ، یک سازمان کمونیستی . تحت هر توجیه ، بهانه و انگیزه ای (غالباً انگیزه های هر چند تخیلی ولی کم و بیش سالم : رم ندادن توده های مذهبی و کارگران مذهبی و غیره) ، این امر را مطرح می کند که عملاً از زیر بار مسئولیت خود بد عنوان یک حزب ، گروه یا سازمان کمونیستی ، یعنی مبارزه با دین و افشاء ماهیت آن شانه خالی کند .

امر خصوصی بودن دین گر چه یک شعار بورژوازی است ولی خوب است . صدقه ی بورژوازی هم نیست . دستاورد بشریت است . در مقام مقایسه با زنجیرهای محکمی که دین در طی قرون به دست و پای انسان ها بست است ، انسان ها بسته است ، مترقی است . گامی بد پیش است که دین رسمی یا دولتی وجود نداشته باشد . کمونیست ها با همه این ها نه تنها مخالف نیستند بلکه (حتی گر چه آن را کافی نمی دانند) موافقت . . .

امر خصوصی بودن دین گر چه یک شعار بورژوازی است ولی خوب است . صدقه ی بورژوازی هم نیست . دستاورد بشریت است . در مقام مقایسه با زنجیرهای محکمی که دین در طی قرون به دست و پای انسان ها بست است ، مترقی است . گامی بد پیش است که دین رسمی یا دولتی وجود نداشته باشد . کمونیست ها با همه ی این ها نه تنها مخالف نیستند بلکه (حتی گر چه آن را کافی نمی دانند) موافقت . بورژوازی ، آزادی وجدان " را بد پیش می کند ، یعنی هر کس می تواند هر دین و مذهبی را که بخواهد انتخاب کند و یا هیچ دین و مذهبی نداشته باشد . این باز در مقابل بینش پیش سرمایه داری ، در سارده ی تمدن مذهبی و دین رسمی و غیره ، گامی بد جلوس است . ولی بورژوازی بد همراه آن یک چیز دیگر را هم برای کارگران مطرح می کند : شما آزادید که نیروی کار خود را بد هر کسی که خواستید بفروشید یا نفرروشید (" آزادی " در مردن از گرسنگی) و یا هر دین و مذهبی را که بخواهید انتخاب کنید . این ملك خصوصی شماس است ولی آزاد نیستید که " حق " ما سرمایه داران را مورد تجاوز قرار دهید . این هم ملك خصوصی ماست و ورود در آن ، ممنوع !

در این مقاله منظور این نیست که امر خصوصی بودن دین در رابطه با مردم و دولت (بد مفهوم واقعی آن) ، بد زیر سؤال کشید شود بلکه بحث اینست که اگر چپ ایران ، از دیر باز ، از " امر خصوصی بودن دین " مفهوم واقعی آن یعنی " آزادی وجدان " — هر کس می تواند بد هر دین و مذهبی معتقد باشد ، یا هیچ دین و مذهبی نداشته باشد — را در نظر می داشت (که نداشت) و اگر جدائی دین از دولت را تبلیغ می کرد (که هیچوقت نکرد) ند صد البته امروز (پس از بقدرت رسیدن يك حکومت دینی در ایران) بلکه حتی دیروز (در تمام دوره های قبل از آن ، از مشروطیت تا بهمن ۵۷) با توجه بد شرایط جامعه ی ما و نقش دین در آن ، شعارهای مترقیانه ای ارائه داده بود . در حالی که این چپ از شعار " امر خصوصی بودن دین " همواره به يك نتیجه گیری اپورتونیستی می رسید : " نباید بد اعتقادات توده ها توهین کرد " . یعنی چه ؟ این عبارت ، در پراتیک چپ ایران ، در طی چند دهه (تا بد امروز) ، دقیقاً چه معنائی داشت ؟ در

۱۶- برای اطلاع بیشتر در این زمینده مراجعه کنید به :

" بین الملل دوم و شرق " و " قانون اساسی ایران ۲۰۰۰ " اشاره شده در زیر نویس شماره (۱۴) .

همان پراتیک چپ، هیچ معنایی جز این نداشت: اگر برای جلب نظر مذہبیون به خوش رقصی نمی‌پردازیم یعنی بسرای اسلام و کمونیسم، "هدف مشترک" نمی‌سازیم و اگر آسمان و ریسمان را به هم نمی‌بافیم که یک "اسلام مترقی" پیدا کنیم، ما که "دین و مذہب" خودمان ("کمونیسم") را داریم، به دین و مذہب "توده‌ها" چکار داریم، درباره‌ی دین و نقوش مخرب آن سکوت می‌کنیم، مگر از قدیم نگفته اند که: عیسی به دین خود، موسی به دین خود!

باری، عمده‌ترین منشاء کج اندیشی‌ها و بدآموزی‌های چپ ایران در توجیه عدم برخورد صریح و قاطع با دین را باید در شعار اپورتونیستی حزب سوسیال دموکرات آلمان جستجو کرد: "دین یک امر خصوصی است" (۱۷). با این همه برای پی بردن به عمق کج اندیشی چپ ایران، باید این نکته را تذکر داد که آن شعار، در دهه‌ی هفتاد قرن نوزدهم ارائه شد و در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان راه یافت که این زمان مصادف با فرمان سرکوب‌های بیسمارک در مورد کاتولیک‌ها و رهبران مذہبی آن‌ها بود. در آن شرایط مشخص، با توجه به سرکوب‌های وحشیانه‌ی بورژوازی و "مظلومیت" دین، بظاهر ممکنست آن شعار سوسیال دموکراسی آلمان، اپورتونیستی جلوه نکند. و اگر بخواهیم به زبان پوپولیست‌های کنونی خودمان صحبت کنیم: بورژوازی و "لیبرال‌ها" دارند "خلق" را سرکوب می‌کنند و ما انواع و اقسام "خلقیون" باید به دفاع از "خلق" یعنی مرتجعین مذہبی (برخیزیم - مارکس و انگلس، بر خلاف پوپولیست‌های ما و اپورتونیست‌های رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان، نه به ظاهر بلکه به عمق مسئله توجه داشتند و بشدت در مقابل آن شعار خوش آب و رنگ پوپولیستی به مخالفت برخاستند. مارکس، در ۱۸۷۵، در انتقاد به رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان در مقابل سیاست مآشات‌گرایانه نسبت به دین و عدم برخورد صریح و قاطع در مورد آن در نوشته‌ای تحت عنوان "عیب‌گیری‌های حاشیه‌ای بر برنامه‌ی حزب کارگری آلمان" در رابطه با دین چنین می‌نویسد:

"آزادی وجدان"! اگر کسی در این دوران "مبارزه به خاطر فرهنگ" می‌خواست به لیبرالیسم واژه‌ی قدیمی‌اش را یاد آوری کند، این کار را تحت همین عبارت مندرج در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان می‌توانست انجام دهد: "هر کس باید بتواند نیازهای دینی و جسمی خود را برآورده کند بسی آن که پلیس بینی‌اش را در آن فروبرد". اما حزب کارگری (آلمان) این موقعیت را بدست آورده بود تا اعتقادش را بیان کند که "آزادی وجدان" بورژوازی، بیانگر چیزی جز این نیست که باید انواع و اقسام ممکن آزادی وجدان دینی را تحمل کرد، در حالی که حزب کارگری وظیفه دارد وجدان‌ها را از چنگ هر گونه دستگاه‌های استحاله‌ی دینی، رهائی دهد. اما حزب کارگری (آلمان) فقط به این دلخوش داشت که از حد بورژوازی تجاوز نکند." (تاکید‌ها از مارکس است).

انگلس در زمینه‌ی "آزادی وجدان" و "امر خصوصی بودن دین" مندرج در همان برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان، با همان قاطعیت مارکس ولی در شکل ملایم‌تری برخورد می‌کند. انگلس در زمانی که بیسمارک رهبران و معتقدین بسط کاتولیسیسم را سرکوب می‌کرد (پروتستانتیسم مذہب جدید بورژوازی آلمان و در ارتباط با ضرورت تاریخی آن شکل گرفت - بود)، لغو هر گونه اقدامات سرکوب‌گرایانه‌ی پلیسی را خواستار شد. انگلس در مقدمه‌ی "جنگ داخلی در فرانسه"

۱۷- نکته‌ی فرصت‌طلبانه (وخیال‌با فانه) در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان که دقیقاً همین دو خصیصه‌ی فرصت‌طلبی و خیال‌بانی همواره مورد توجه چپ ایران قرار داشت (در اینست که رهبران آن حزب خیال کرده بودند با سرکوب‌خشن بیسمارک که علیه کاتولیک‌ها و رهبران مذہبی‌شان از فرصتی که بدست آمده باید استفاده کرد و با این "همدردی" می‌توان توده‌های مذہبی و رهبران آن‌ها را بطرف خود جلب و بسا تعدادی از آن‌ها را "جذب" کرد.

در همین رابطه، از میان تمام نمونه‌های بد، یک نمونه‌ی خوب را انتخاب می‌کنیم که مربوط به حزب عدالت و گروه سلطانه است و متعلق به ۶۳ سال پیش. سندی است که در صفحات ۷۲-۶۴ جلد اول "اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران" به چاپ رسیده است. در مقدمه‌ی این سند، دلایلی ارائه و نتیجه گرفته میشود که این سند "به احتمال قوی متعلق به گروه کمیته‌ی مرکزی منتخب کنگره‌ی انزلی (سلطان زاده) است". عنوان سند، "بیان نامه و پیشنهادات حتی الاجرای فرقه‌ی اشتراکیون - اکثریون ایران (عدالت)" نام دارد. می‌دانیم سلطان زاده که ارمنی بود، یکی از خوشنام‌ترین رهبران جنبش کارگری ایران است و از بسیاری از انحرافات بینشی رهبران چپ در آن ایام به دور بود، با این حال "بیان نامه ۰۰۰" گروه او که خود را "کامونیست بالشوئیک" می‌خواند، با "نستعین بالعداله" آغاز می‌شود.

اثر کارل مارکس می‌نویسد :

”سوسیال دموکراسی دین را به مثابه ی يك امر خصوصی در مقابل دولت تلقی می‌کند ، نه در مقابل خودش، نه در مقابل مارکسیسم ، نه در مقابل حزب کارگری” . (تاکید از انگلس است) .

لنین در مقاله ی ”برخورد حزب کارگری در باره ی دین” می‌نویسد :

”اگر انگلس با زبانی نسبتا ملایم ، اپورتونیسم سوسیال دموکراسی آلمان را که متوقع بود که دین يك امر خصوصی اعلام شود و بر اساس آن ، دین امر خصوصی برای سوسیال دموکرات ها در حزب سوسیال دموکرات تلقی گردد ، تقبیح می‌کند ، تکرار آن انحراف توسط سوسیال دموکرات های روسی ، شایسته ی محکومیتی صد بار شدید تر از محکومیت انگلس است” . (جلد ۱۵ ، ص ۴۴۲ - تاکید از لنین) .

با توجه به این عبارت لنین در مقاله ی ”برخورد حزب کارگری در باره ی دین” که به بهره برداری فرصت طلبانه ی چپ پوپولیست ایران از چند عبارت تحریف شده ی آن و نیز به شرایط و زمان نگارش آن بعدا اشاره خواهیم کرد و با توجه به شرایط مشخص کنونی کشور ما باید گفت که اپورتونیسم هنوز موجود در بخش اعظم چپ ایران در عدم برخورد مارکسیستی با دین نه صد بار بلکه يك میلیون بار شدید تر شایسته ی محکومیت انگلس است . بطوری که در صفحات بعد نیز خواهیم دید پیکار در شماره ی ۱۲۰ نشریه ی خود کسانی را که ”به هیچ وجه دمسازی مارکسیسم و مذهب را قبول ندارند” ، ”آنارشیسست” می‌خواند (شنیدن این واژه از دهان پیکار واقعا شنیدنی است !) ، از طرف دیگر ، در همان شماره و در همان مقاله ، طبق معمول دچار سرگیجه می‌شود و با نقل عبارتی ناکامل و تحریف شده از لنین ”رویزیونیست” ها را کسانی می‌دانند که ”مارکسیسم را با فلسفه ی رایج قرون وسطائی یزدان شناسی دمساز” کنند . بدین ترتیب معلوم نمی‌شود که ”مارکسیسم-لنینیسم” پیکار کجا قرار دارد : آنارشیسست هایی که دمسازی مارکسیسم و مذهب را به هیچ وجه قبول ندارند یا رویزیونیست-هایی که مارکسیسم و مذهب را با هم دمساز می‌کنند ؟ پرت و پلا گوئی از این بهتر نمی‌شود . راستش را بخواهید — ”مارکسیسم — لنینیسم” پیکار در همان ایده آلیسم مذهبی (که هنوز بطور کامل از آن نبریده) جای دارد ، جریانسی که لنین طرفدارانش را ”سازندگان خدا” می‌خواند ، که در زیر پوشش مارکسیسم افکار غیر مارکسیستی را رواج می‌دادند (۱۸) . ”آزادی وجدان” یا آزادی اعتقادات مذهبی و ”جدائی دین از دولت” . البته این هر دو شعار بورژوائی است و منتج از انقلابات بورژوا — دموکراتیک و مبارزه ی بورژوازی با فئودالیسم . و از طرف دیگر می‌دانیم که چپ سنتی ایران - مقابل هر شعار منتسب به بورژوازی عکس العمل منفی نشان می‌داد . ولی اکنون این شعارها بدرستی ، هر چند به نحوی تعجب انگیز ، از طرف پیکار و اقلیت و غیره عنوان می‌شود . تعجب انگیز است زیرا که اگر بورژوازی ایران ، مفلوک و زبون و ناقص الخلقه نبود و می‌توانست شعارهای ”آزادی دین” و ”جدائی دین از دولت” را مطرح کند ، بی هیچ تردید این شعارها مورد خصومت چپ قشری ما قرار می‌گرفت . مگر فراموش کرده ایم که تا همین چند وقت پیش ، تا قبل از ۳۰ خرداد ، دفاع از دموکراسی و آزادی های سیاسی ، نه تنها مورد کم لطفی بلکه مورد نفرت چپ خیالباف ایران قرار داشت و دفاع از ”لیبرال” ها تلقی میشد و به معنای حمایت از بورژوازی بود . چون بورژوازی بد است ، پس آزادی های دموکراتیک هم بد است ، چرا که به زعم این سازمان های اولترا انقلابی ، دموکراسی و آزادی های سیاسی

۱۸ — ”سازندگان خدا” ، يك جریان مخالف مارکسیسم بود که بنام مارکسیسم و در بطن حزب کارگری حزب سوسیال دموکرات روسیه ، پا گرفتند . در زمان سرکوب های استولینینی ، بعضی از روشنفکران ”بلشویک” حزب سوسیال دموکرات روسیه ، يك جریان فلسفی را نمایندگی می‌کردند . پس از شکست انقلاب سیاسی ۱۹۰۷-۱۹۰۵ روسیه ، این جریان بیش از پیش از مارکسیسم دوری گرفت ولی همچنان با حفظ ظاهر مارکسیستی و ارائه ی شعارهای مارکسیستی ، به نحو مودبانه ، اساسی مارکسیسم یعنی ماتریالیسم را به زیر سؤال برد و به ساختن مذهب جدید ”سوسیالیستی” ادامه داد . تلاش این جریان ، کم و بیش ، (در سطحی بسیار نازل تر) شبیه جریاناتی معروف به خطوط ۱ و ۲ و ۳ می‌باشد که هریک به نوعی طرفدار آشتی دادن دین و مارکسیسم بودند . از سردمداران ”سازندگان خدا” می‌توان از لونا چارسکی ، بوگدانف و بازارف نام برد . لنین در آثار خود ، به دفعات بی شمار با سرسختی به اثناء ماهیت ”سازندگان خدا” پرداخت و با پافشاری بسیار ، خواستار اخراج آن ها از حزب شد . لنین در آثار خود توضیح می‌دهد که به چه دلیل ، کارگران معتقد به خدا می‌توانند به عضویت حزب سوسیال دموکراسی روسیه درآمده و در آن فعالیت کنند ولی روشنفکران ”سازندگان خدا” یا هر روشنفکر غیر ماتریالیست دیگر ، چرا و به چه دلیل نمی‌توانند و نیاید از چنین امتیازی برخوردار شوند .

هدیه و صدقه‌ی بورژوازی است نه انباشت مبارزات بشریت ستمدیده و دست‌ورد‌های زحمتکشان در دوره‌های کُله بورژوازی نوپا برای از میان بردن رقیب قدرتمند خود به این دست‌های پرتوان نیاز داشت و در نتیجه ناچار بود که امتیازاتی به آن‌ها بدهد و خواست‌های آن‌ها را ناخواسته، متحقق کند. چون شعار "جدائی دین از دولت" به دلایلی که گفتیم نمی‌تواند توسط بورژوازی ایران مطرح شود، بنابراین چپ اپورتونیست ایران سه سال پس از بقدرت رسیدن حکومت دینی فوق‌ارتجاعی و قرون وسطائی، وقتی که تمام امید‌های خود را در دمسازی دین و مارکسیسم از دست می‌دهد، دل به دریا می‌زند و این شعار را مطرح می‌کند. پیکار، سلسله‌مقالاتی در لزوم جدائی دین از سیاست می‌نویسد. اقلیت سه ماه بعد، برای این که از پیکار (که هنوز آن را رقیب خود می‌دانست) عقب‌نماند، در سلسله‌مقالاتی ضرورت جدائی دین از سیاست را عنوان می‌کند.

لنین در مقاله‌ی "بازبینی سیاست داخلی" (اکتبر ۱۹۰۱) موضوعی را تعریف می‌کند که بیان حال چپ اپورتونیست ایران است (وقتی که از این ور بام به آن ور بام بیفتد) و می‌نویسد:

"استاخویچ، مارشال اشرافیت منطقه‌ی اورال خطاب به میسیونرهای آن منطقه می‌گوید: در روسیه هیچکس بهتر از کنگره‌ی میسیونرهای منطقه‌ی اورال نمی‌تواند وظیفه‌ی خود مبنی بر لزوم آزادی وجدان را بر عهده بگیرد. بنابراین من از کنگره‌ی میسیونرهای اورال می‌خواهم که صادقانه نظر خود را ابراز فرمایند و برای تحقق آن تحت اشکالی که مناسب می‌دانند، بکوشند."

لنین با ریشخند به ساده‌لوحی استاخویچ که به کشیشان پیشنهاد می‌کرد اشکال مناسبی برای تحقق امر آزادی مذہب پیدا کنند، چنین ادامه می‌دهد:

"مثل این که از کنگره‌ی کلانترهای پلیس خواسته شود که آزادی‌های سیاسی را درخواست کنند."

(مثل این که استاخویچی در جامعه‌ی ما پیدا شود که بخواهد از کنگره‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم آزادی ادیبان و مذاهب و از جمله بهائیت را درخواست کند و یا به سمینار فرماندهان سپاه پاسداران پیشنهاد شود که طی قطعنامه‌ی آزادی‌های سیاسی را خواستار شوند) باری در همان زمان بطوری که از مقاله‌ی دیگر لنین "ترویج سیاسی و نقطه نظر طبقاتی" (فوریه ۱۹۰۲) مستفاد می‌شود، این امر که لنین در مقاله‌ی خود، نقطه نظرهای بورژوا لیبرالی نظیر استاخویچ را منعکس کرده بود (پس با مواضع بورژوا لیبرال‌ها همخوانی یافته، پس از مواضع پرولتری دوری جسته، پس ... و بنابراین ۰۰۰) توفانی به پا کرد و "لنینیست"های دواشده تر از لنین (مانند بسیاری از "لنینیست"های خودمان) را به سرخشم آورد (۱۹) و یکی از آن‌ها در شماره‌ی ۱۲ "ایسکرا" لنین را متهم کرد که با انعکاس نظریات بورژوا لیبرالی نظیر استاخویچ در ایسکرا بجای مسئله‌ی اساسی زیر بنا به مقوله‌ی غیر مهم روبنائی توجه نشان داده و از "نقطه نظر طبقاتی" منحرف شده و خود را به "رفورم‌های قانونی و اداری" یعنی جدائی دین از دولت "دلخوش" داشته‌است (۲۰) لنین در مقاله‌ی "ترویج سیاسی و نقطه نظر طبقاتی" دلیل این بی‌مهری‌های خشم‌آلود را چنین توضیح می‌دهد:

"ما از نقطه نظر طبقاتی" منحرف شده ایم زیرا که کوشیده ایم در روزنامه‌ی خود، تمام اعتراضات و نارضایتی‌های لیبرالی نظیر استاخویچ در مورد دین را دنبال کنیم. (جلد ۶، ص ۲۴۵).

۱۹- انگلس در نامه‌ی مورخ ۵ اوت ۱۸۹۰ به کنراد اشمیت تعریف می‌کند که مارکس از دست پیروان خود یا "مارکسیست‌ها" (گیومه‌ها از انگلس است)، آنچنان ذله و کلافه شده بود که یک روز در آخرین سال‌های زندگی اش، در حضور انگلس، منفجر شد و این فریاد درد آلود از حنجره‌ی پیر مرد به بیرون راه یافت:

"تمام آنچه می‌دانم اینست که من مارکسیست نیستم."

۲۰- این "نقطه نظر طبقاتی" برای ما که نشریات چپ ایران بعد از انقلاب را بدقت دنبال کرده ایم، چه عبارت آشنائیت است! چه گریزگاه "شوریک" مفتنی برای برخورد نکردن با دین و حکومت اسلامی و برای توجیه سیاست اپورتونیستی (نشریات گروه‌ها و سازمان‌های رنگارنگ استالینیستی، مائوئیستی و تروتسکیستی، بویژه در دو سال اول بعد از انقلاب را باز کنید، صد‌ها بار با همین مباحث "شوریک" زیر بنا و روبنا، "نقطه نظر طبقاتی" و "رفورم‌های قانونی و اداری") برای توجیه برخورد غیر مارکسیستی نسبت به دین، مواجه خواهید شد.

فرض کنیم که استاخویچی در ایران پیدا می‌شد که از قشریون مذهبی، خواستار آزادی وجدان و جدائی دین از دولت می‌شد. آن وقت بدون تردید، چپ قشری ما نه تنها اصلی‌ترین وظیفه‌ی خود را در افشاء استاخویچ خلاصه می‌دید بلکه حتی نسبت به همین شعار مترقی جدائی دین از دولت هم خصومت می‌ورزید. آنچه در این جا و در صفحات قبل در مورد دموکراسی و آزادی‌های سیاسی گفته شد شوخی نیست بلکه به روی فاجعه‌آمیزترین و دردناک‌ترین بدآموزی‌های چپ‌سترون ایران انگشت گذاشتن است. بنابراین برای یافتن دلایل فلاکتی که جنبش چپ ایران امروز گرفتار آن است، راه

... این چپ‌از شعار "امر خصوصی بودن دین" همواره به یک نتیجه‌گیری اپورتونیستی می‌رسید: "نباید به اعتقاد توده‌ها توهین کرد". یعنی چه؟ این عبارت، در پراتیک چپ ایران، در طی چند دهه (تا به امروز)، دقیقاً چه معنا می‌داشت؟ در همان پراتیک چپ، هیچ معنائی جز این نداشت: اگر برای جلب نظر مذهبیون به خوش‌رقصی نمی‌پردازیم یعنی برای اسلام و کمونیسم، "هدف مشتـرک" نمی‌سازیم و اگر آسمان و ریسمان را به هم نمی‌بافیم که یک "اسلام مترقی" پیدا کنیم، ما که "دین و مذهب" خودمان ("کمونیسم") را داریم، به دین و مذهب "توده‌ها" چکار داریم، در باره‌ی دین و نقش مخرب آن سکوت می‌کنیم. مگر از قدیم نگفته‌اند که: عیسی به دین خود، موسی به دین خود!

دور نباید رفت. از شکست‌های پی‌درپی در چند دهه‌ی اخیر و بویژه در این چند سال اخیر، تعجب نباید کرد و این یا آن عامل درجه دوم یا چندم را علت واقعی نباید شمرد: از ماست که بر ماست. دلایل واقعی این شکست‌ها را در بینش و عملکرد خود جستجو کنیم.

بدعت نامیمونی که در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان گذاشته شد، اثر نامطلوب خود را کم و بیش در جنبش کمونیستی جهانی و بویژه در جوامع تکامل نیافته‌ای مانند کشور ما، که مارکسیسم عامیانه و اپورتونیستی همواره در آن رواج داشته و دارد، بر جا گذاشت. جای پای آن بدعت نامیمون را هم از آغاز پیدایش نوعی سوسیال دموکراسی در هشتاد سال پیش، هم در تمام سال‌های بعد از آن و هم بویژه در سال‌های پس از قیام بهمن ۵۷، نه تنها در حزب توده و اکثریت بلکه همچنین (و به همان اندازه) در اقلیت، پیکار، راه‌کارگر و غیره و غیره بخوبی می‌توان مشاهده کرد. این بدعت نامیمون، اعلام امر خصوصی بودن دین است در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان.

مگر به خاطر نداریم که چه قبل از انقلاب و چه در سه سال بعد از انقلاب، هر کمونیستی که می‌خواست علیه دین حرف بزند، پیروان بدعت اپورتونیستی حزب سوسیال دموکرات آلمان در ایران (برای اطلاع "مارکسیست - لنینیست" های ایران می‌گوئیم که این عبارت از ما نیست، از لنین است، مراجعه شود به همان مقاله‌ی "برخورد حزب کارگری در باره‌ی دین"، جلد ۱۵، ص ۴۴۲) رگه‌های گرد نشان برجسته می‌شد که نباید در صفوف به هم فشرده‌ی خلق جدائی انداخت و پرخاش می‌کردند که رفقا، نباید به اعتقادات مذهبی خلق توهین کرد. این تازه در حالتی بود که شانس می‌آوردید و به همدستی با امپریالیسم متهم نمی‌شدید که می‌خواهید رژیم ضد امپریالیست را نابود کنید، و با این دستاویزها می‌خواستند دهان هر کس را ببندند که می‌کوشید با ریشه‌های جهل و ناآگاهی همان خلق (نه با "اعتقادات" آن‌ها) مبارزه کند. کلاسیک‌های مارکسیسم به کرات گفته‌اند (و ما نیز می‌دانیم) که با تبلیغ سیاسی کمونیست‌ها، دین را نمی‌توان از بین برد تا زمانی که ریشه‌های اجتماعی آن خشکیده نشود، نه دیروز با سرکوب بورژوازی انقلابی (قصرن گذشته) و نه امروز با تبلیغ سیاسی کمونیست‌ها، دین از بین نخواهد رفت. با این همه لنین در مقاله‌ی "سوسیالیسم و دین" نه تنها به روی تبلیغ خاص کمونیست‌ها علیه دین تأکید می‌کند بلکه حتی از ضرورت ترجمه و پراکندن ادبیات بورژوائی و ادبیات آتئیستی، ضد مذهبی و افشاگرانه‌ی قرن هیجدهم فرانسه سخن می‌گوید:

"برنامه‌ی ما بطور کامل بر اساس فلسفه‌ی علمی و شدیداً ماتریالیستی بنا شده است. برای توضیح دادن برنامه‌ی ما پس‌لازمست که ریشه‌های تاریخی، اقتصادی و اجتماعی پراکنده شده توسط دین

را توضیح دهیم ۰۰۰ ما احتمالا مجبوریم که نصایح انگلس را که يك روز به سوسیالیست های آلمانی می داد دنبال کنیم : ترجمه و پخش کردن ادبیات آتیه ئیستی و افشاگرانه ی قرن هیجدهم فرانسه در میان توده ها ” .



در صفحات قبل ، در رابطه با شعار ” امر خصوصی بودن دین ” به مفهوم واقعی بودن آن یعنی ” آزادی وجدان ” (نه به مفهوم انحرافی اش : عدم برخورد با دین) ، ۱ - در رابطه با مردم (و کارگران) و ۲ - در رابطه با دولت (عدم دخالت دین در امور دولت یعنی جدائی دین از دولت ، تساوی حقوق افراد با هر دین و مذهب و یا بدون هیچ دین و مذهب در مقابل دولت و غیر رسمی یا غیر دولتی بودن دین) را مورد بررسی قرار داده ایم و اینک می پردازیم به سومین و آخرین مبحث در ارتباط با ” امر خصوصی بودن دین ” ، یا در واقع ، به امر ” خصوصی ” نبودن دین در رابطه با مارکسیسم ، حزب و سازمان کمونیستی . در آغاز چند نقل قول از کلاسیک های مارکسیسم در این زمینه ارائه می دهیم و بعد می پردازیم به این که چرا این بحث درست است .

برای مارکس و انگلس که تمام عمر نه تنها علیه انواع و اقسام ایده آلیسم بلکه حتی علیه ماتریالیست های نظیر فوئر باخ ، دورینگ و غیره (که در ماتریالیسم خود پیگیر نبوده اند) جنگیده اند مطلقا غیر قابل تصور بود که حاملین انواع و اقسام ایده آلیسم و غیر ماتریالیست ها بتوانند در يك حزب و سازمان کمونیستی راه پیدا کنند . در صفحات قبل نقل قولی از مارکس آورده ایم که به لحنی ریشخند آمیز ، رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان را مورد انتقاد قرار می دهد که فرصت طلبانه شعار بورژوازی لیبرال را به عاریت گرفته و در برنامه اش از ” امر خصوصی بودن دین ” به مفهوم آزادی وجدان (نه حتی به مفهومی به مراتب فرصت طلبانه تر از آن که چپ ایران از دیر باز به عنوان توجیه عدم برخورد با دین ، بکار می گرفت) ، سخن می گوید و اضافه می کند که حزب کارگری آلمان خود را ” فقط به این دلخوش می دارد که از حد بورژوازی تجاوز نکند ” (۲۱) و این شعار ” بیانگر چیزی جز این نیست که باید انواع و اقسام ممکن آزادی وجدان دینی را تحمل کرد در حالی که حزب کارگری وظیفه دارد وجدان ها را از چنگ هر گونه دستگاه های استحاله ی دینی رهائی دهد ” . (تاکید از مارکس) .

در صفحات قبل همچنین نقل قولی را از انگلس آورده ایم که در آنجا قسمت اول آن مورد توجه ما بود :

” سوسیال دموکراسی دین را به مثابه ی يك امر خصوصی در مقابل دولت تلقی می کند نه در مقابل خودش نه در مقابل مارکسیسم نه در مقابل حزب کارگری ” . (تاکید از انگلس) .

۲۱ - بحثی را که مارکس در اینجا با زیبایی تمام ارائه می دهد ، در مورد کشور آلمان دهه ی هفتم قرن نوزدهم ، در زمانی که بورژوازی آلمان ، شعار امر خصوصی بودن دین را مدت ها قبل (از برنامه حزب سوسیال دموکرات آلمان) عنوان کرده و در راه تحقق آن گام های بلندی برداشته بود ، کاملا درست است . اگر شعار آن روز سوسیال دموکراسی آلمان را ارتجاعی هم ندانیم (مارکس می دانست) ، در بهترین حالت فرصت طلبانه بود (در باره ی انگیزه ی این فرصت طلبی در زیر نویس ۱۷ توضیح داده ایم) . اما همین بحث کاملا درست مارکس در باره ی جامعه ی آن روز آلمان ، برای جامعه ی امروز ما که در بند خشن ترین نوع استبداد دینی بسر می برد ، قابل انطباق نیست ، و بطوری که در صفحات قبل نیز گفته ایم ، شعار ” امر خصوصی بودن دین ” به معنای درست آن ، یعنی آزادی وجدان ، (به مفهوم هر کس می تواند هر دین و مذهبش داشته باشد و یا هیچ دین و مذهب نداشته باشد) ، يك شعار مترقی است .

حتی سی سال قبل از آن تاریخ یعنی در ژانویه ی ۱۸۴۴ مارکس در ” نقد فلسفه ی حقوق هگل ” وقتی که در باره ی جامعه ی آلمان صحبت می کرد چنین می گفت :

” ما از نقطه نظر فلسفی ، معاصرین زمان خود هستیم بدون این که از نقطه نظر تاریخی ، معاصرین آن باشیم . ”

جامعه ی کنونی ما ، در زیر سایه ی شوم يك استبداد خشن دینی ، نه تنها - صد البته - ” از نقطه نظر تاریخی ” بلکه ” از نقطه نظر فلسفی ” هم با ” معاصرین زمان ” خود بودن بسیار فاصله دارد . و به همین دلیل است که گفته ایم و تکرار می کنیم و بر این گفته تاکید داریم که شعار امر خصوصی بودن دین (به مفهوم آزادی وجدان) در جامعه ی امروز ما برخلاف جامعه ی آن روز آلمان ، يك شعار درست است و باید در غیاب بورژوازی انقلابی ، توسط کمونیست ها تبلیغ شود .

در اینجا بخش پایانی آن، مورد بحث ماست. «لنین در مقاله‌ی «سوسیالیسم و دین» می‌نویسد:

«دین باید يك امر خصوصی اعلام شود. چنین است معمولاً برخورد سوسیالیست‌ها در رابطه با دین. ولی مسئله‌ی مهم، به منظور جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم، اینست که لازمست دقیقاً مفهوم کلمات را مشخص کرد. ما توقع داریم که دین يك امر خصوصی در مقابل دولت تلقی شود، ولی هرآنچه که به حزب خودمان مربوط می‌شود در هیچ حال نمی‌توانیم دین را يك امر خصوصی تلقی کنیم»:

و در جای دیگری در همین مقاله چنین می‌نویسد:

«در رابطه با حزب پرولتاریای سوسیالیست، دین امر خصوصی نیست. حزب ما مجمعی از مبارزان آگاه پیش‌آهنگ است که برای رهایی طبقه‌ی کارگر مبارزه می‌کند. این مجمع نمی‌تواند و نباید در مقابل ناآگاهی، نادانی و تاریک‌اندیشی که لازمه‌ی شکل اعتقاد مذهبی است، بی‌تفاوت بماند. ما جدائی کامل دین و کلیسا از دولت را خواستاریم و با همه پراکنده شده توسط دین با سلاح منحصراً ایدئولوژیک یعنی از طریق مطبوعات و تبلیغ خود، مبارزه می‌کنیم. مجمع ما یعنی حزب سوسیال دموکرات روسیه، به هنگام پایه‌گذاری خود این هدف را در میان اهداف دیگر، برای خود در نظر گرفته است که با هرگونه تحمیق مذهبی به نبرد برخیزد. برای ما، نبرد ایده‌ها يك امر خصوصی نیست. این نبرد مورد توجه تمامی حزب و تمامی پرولتاریاست».

بلا توضیح چند نکته ضروری است:

۱- در این مقاله بارها گفته ایم که دین مبلغ جهل و خرافات، تداوم ظلم و استثمار طبقاتی و اسارت و بردگی، دشمن تمدن و پیشرفت، آزادی و آگاهی، و يك پدیده‌ی ارتجاعی است.

۲- ماتریالیسم و ایده‌آلیسم مانع‌الجمع‌اند یعنی نمی‌توان هم‌گونیست بود و هم نوعی توهمات ایده‌آلیستی داشت. ته‌ئیت (ضد مذهبی، نه ضد افراد مذهبی) بودن، مقدم بر ماتریالیست بودن است. آته‌ئیت بودن همواره به معنای ماتریالیست بودن یا ماتریالیست پیگیر بودن نیست، ولی هر ماتریالیستی لزوماً آته‌ئیت است.

۳- «روشنفکر» مذهبی (۲۲)، بدلیل اعتقادات دینی، هم روشنفکر نیست و هم مرتجع یعنی دارای افکار و جهان‌بینی ارتجاعی است (و معنای این حرف البته این نیست که عملکرد اجتماعی تمام «روشنفکران» مذهبی همواره، ارتجاعی است).

۴- کارگر مذهبی، بدلیل مذهبی بودن، مرتجع نیست. ناآگاه است. هنوز ناآگاه است. مانند هر انسان دیگری (و بدلیل کارگر بودنش بیش از هر انسان دیگر) مستعد کسب آگاهی است. هستی اجتماعی‌اش به عنوان کارگر، نقشی عمده‌ای در شکل‌گیری آگاهی او ایفاء می‌کند. هر کارگری (حتی کارگر غیر مذهبی)، بدلیل کارگر بودن، انقلابی نیست. بدلیل کارگر بودن، بالقوه انقلابی است. عنصر آگاهی بویژه در انسان کارگر، ترکیبی از يك مجموعه است که رها نشود. ز توهمات مذهبی، تمامی آن ترکیب و حتی بخش عمده‌ی آن نیست ولی جزء لازمی از اجزاء مشکله‌آن (ترکیب) است. پروسه‌ی آگاهی در انسان کارگر با رسیدن به پوچی توهمات مذهبی و مشاهده‌ی رشته‌های نامرئی نظام طبقاتی (دین) شروع نمی‌شود. نقطه‌ی آغاز آن، دیدن رشته‌های مرئی نظام بهره‌کشی و استثمار سرمایه‌از نیروی کار است تا در ادامه‌ی خود به رشته‌های نامرئی اسارت او (دین)، برسد. و در پایان پروسه‌ای که از خود آگاهی آغاز می‌شود، عنصر آگاهی، شکل نهایی خود را پیدا می‌کند. کوتاه‌تر یا طولانی‌تر بودن این پروسه بخشا بستگی دارد به نقش روشنفکران انقلابی-کمونیست در نشان دادن و ملموس کردن ترکیب (ارگانیک) رشته‌های مرئی و نامرئی. آنتی‌تزیاب برابر نهاد آن ترکیب، ترکیب توان‌مان خود آگاهی و آموزش است.

۲۱- در زبان فارسی، اصطلاحاً افراد با سواد، تحصیل کرده، کتاب‌خوان، نویسنده و غیره را روشنفکر می‌نامند. ما با توجه به این اصطلاح ایچ، آن را حتی در مورد کسانی که بنظر ما دارای فکر روشنی نیستند، بکار گرفته‌ایم. دیدرودر سال ۱۷۷۰، بیست و چهار سال بعد از نوشتن «اندیشه‌های فلسفی»، دومین سلسله از «اندیشه» های خود را نوشت که در آن به نکته‌ی جالبی اشاره دارد:

«اگر عقل هدیه‌ی پروردگار است و اگر بتوان همین را در مورد ایمان هم عنوان کرد (پس) خداوند دو موهبت مانع‌الجمع و متضاد را به ما ارزانی داشته است.» (ملحقات اندیشه‌های فلسفی. بنگل از کتاب «ساخت‌های فکری و خلاقیت فرهنگی»)

با این مقدمات برگردیم به مسئله ای که در صفحات قبل، در باره ی خصوصی نبودن دین در مقابل مارکسیسم، حزب (یا سازمان) کمونیستی مطرح کرده ایم. حزب کمونیست یا حزب سیاسی طبقه ی کارگر، مجمعی است از کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی به منظور پیشبرد هدفی مشخص و برنامه و استراتژی معین به منظور دگرگونی جهان کهنه و ساختن جامعه ای نوین. هر حزب و به طریق اولی حزب کمونیست، دارای برنامه، اساسنامه و مرام نامه است. کسی که می خواهد به عضویت حزب کمونیست در آید دقیقاً باید بداند که در چه حزبی، با چه مرام و برنامه و هدفی وارد می شود (به این جنبه از مسئله بعداً خواهیم پرداخت) و حزب نیز بر اساس موازینی که باید علی الاصول داشته باشد، افرادی را با مشخصات معینی پس از طی دوره ی کم و بیش طولانی هواداری برای عضویت و فعالیت در صفوف خود می پذیرد (۲۳)، افرادی را که آگاهانه و آزادانه اندیشه های فلسفی و اهداف اجتماعی آن را پذیرفته باشند. حزب کمونیست اگر حزب کمونیست باشد نمی تواند کسانی (چه کارگر و چه "روشنفکر" مذهبی) را به عضویت خود بپذیرد که واقعا یا متصوراً با اهداف و برنامه ی اقتصادی و اجتماعی حزب موافق باشند و با اندیشه های فلسفی آن مخالف یا هنوز بی اعتقاد.

حزب کمونیست با سنگینی کارگری متفاوت است. در سنگینی کارگری که به خاطر دفاع از منافع صنفی و اقتصادی کارگران تشکیل می شود تمامی کارگران (چه کارگران آگاه، چه کارگران ناآگاه، چه کارگران کمونیست، چه کارگران مذهبی، چه کارگران صنعتی، چه کارگران ساختمانی، خدماتی، کارگاه های کوچک و غیره) می توانند متشکل شوند. حزب کمونیست، یک جبهه نیست که افراد و احزاب سیاسی با اعتقادات فلسفی و اجتماعی متفاوت و گاه متضاد برای رسیدن به یک هدف مشخص سیاسی به دور هم جمع شوند. حزب کمونیست، مثلاً سنگینی کارگران ساختمانی، جبهه ی ضد فاشیست، انجمن طرفداران صلح، جمعیت ضد جنگ هسته ای، انجمن دفاع از حقوق بشر، جمعیت حمایت از حیوانات و غیره نیست که افراد و گروه ها با هر جهان بینی، با هر موضع طبقاتی بتوانند در آن عضویت داشته باشند. بحث این نیست که حزب کمونیست باید یا نباید از گروه ها و انجمن های فوق حمایت کند. منظور اینست که هر چه می کند یا نمی کند، در هر حال هویت خویش را به عنوان یک حزب کمونیست حفظ می کند. باز بحث این نیست که یک حزب کمونیست (یا یک سازمان

نوشته ی لوسین گولدمن، انتشارات ۱۰/۱۸، پاریس، ص ۱۰۴) →
 "پدر طالقانی" در مقدمه ای که بر کتاب "تنبیه الامة و تنزیه المله، در اساس و اصول مشروطیت یا حکومت از نظر اسلام، تالیف آیت الله علامه مرحوم آقا شیخ محمد حسین نائینی" نوشته است، در جایی می گوید:

"... تنها دعوت پیغمبران توحید در ذات و توحید در عبادت نبوده، توحید در ذات و در عبادت، مقدمه و پایه ی فکری و عقلی بوده برای توحید در اطاعت، این سیر الاسرار دعوت پیامبران در سعادت بشر است... این همان حقیقت اسلام است که آئین پیامبر خاتم به آن نامیده شد یعنی تسلیم اراده و فکر و عمل و از میان برداشتن هر مقاومت و مانعی..." (تاکیدها از ماست).

"روشنفکران" مذهبی و رنورمیست ها و ایده آلیست های مذهبی هر توجیهی در مورد خود یا بینش "مترقیانه" ی خود ارائه دهند (مانند دکتر شریعتی در بیشتر کتاب های خود و آل احمد، در کتاب دو جلدی "در خدمت و خیانت روشنفکران" و مجاهدین در شریا نشان)، در تحلیل نهائی، بدلیل پیروی از قوانین ازلی و لایتغیر و بدلیل تعبد و تسلیم در مقابل اراده ی خدا، دشمن حرکت و تکامل اند، دارای انجماد فکری اند، مهم تر از آن تاریخ اندیشند و مبلغ تاریخ اندیشی و سکون. نه فقط احکام "انفاق"، "زهد و بی علاقی به دنیا"، "روزه و تقوی"، "محرومیت و مصیبت و شهادت"، "دعا" (تلاش مضحکی که مهدی بازرگان برای "اثبات" این احکام، از طریق ترمودینامیک و فرمول $W=U-TS$ به عمل آورد. مراجعه شود به کتاب "اسلام جوان" او)، بلکه اگر تمام آیات قرآن نیز با فرمول های ریاضی انطباق داده شود (در واقع آسان و ریسمان به هم بافته شود)، باز از آنچه در فوق در باره ی دشمنی اعتقاد دینی و الهی با تکامل و حرکت و انجماد فکری و تاریخ اندیشی، گفته ایم، چیزی کم نمی کند.

البته بحث ما در اینجا در زمینه ی فکر و اندیشه است. مسئله ی عملکرد اجتماعی و موضع طبقاتی بحث جداگانه است. در عرصه ی اجتماعی افراد و گروه های مذهبی سیاسی، چه بدانند چه ندانند، چه بخواهند چه نخواهند، از قوانین حاکم بر جامعه (در هر مقطع از پراتیک اجتماعی شان) حرکت می کنند، نه از آنچه در ذهن خود ساخته اند. این بحث ها را به تفصیل در صفحات قبل کرده ایم.

۲۳- بحث در تمامی این بخش مربوط به "اعضاء" یک حزب کمونیست است، نه طرفداران و هواداران آن که دارای روابط تشکیلاتی با حزب نیستند و در تصمیم گیری های حزب شرکت ندارند. برای طرفداران یک حزب، آتئیست و ماتریالیست بودن، یکی از شروط اساسی نیست. این ها می توانند لانیک (غیر مذهبی) بوده و یا هنوز کم و بیش از توهمات مذهبی نبریده باشند.

کمونیستی) در هیچ ائتلاف سیاسی (حتی با نیروهای مذهبی) شرکت نمی‌کند. باز منظور اینست که هر تاکتیک سیاسی که در پیش می‌گیرد یا نمی‌گیرد، در راستای یک استراتژی مشخص است.

تا این جا به یک جنبه از مسئله، که چرا پذیرفتن افراد مذهبی (حتی کارگر مذهبی) به عضویت یک حزب کمونیست (یا یک سازمان کمونیستی) نادرست است، پرداخته ایم و اکنون جنبه‌ی دیگر آن را مورد توجه قرار می‌دهیم.

همان طوری که یک حزب یا سازمان کمونیستی حق و وظیفه دارد بر اساس موازین و ضوابطی، افراد (کارگر و غیره) را در صفوف خود بپذیرد، همین طور هم هر فرد باید آگاهانه و آزادانه حزب یا سازمانی را انتخاب کند که می‌خواهد در صفوف آن فعالیت کند و چه بسا هستی خود را در راه اهداف آن بگذارد. بنابراین، باید پیشاپیش دقیقاً و کاملاً بداند که در چه حزب یا سازمانی با چه جهان بینی، هدف و برنامه‌ای وارد می‌شود. مخفی کردن و درپرده‌ی استتار نگه داشتن تمامی یا جنبه‌هایی از هویت واقعی، جهان بینی، اهداف و برنامه‌ی یک حزب یا سازمان کمونیستی، با قرار دادن آیه‌های قرآن در صدر برنامه‌ی خود یا تکیه کردن بر "احکام اجتماعی مترقی اسلام" و غیره نه تنها از نظر اخلاق انسانی و کمونیستی، ریاکارانه و فرصت طلبانه و زشت و مشمئزکننده است، نه تنها با وسیله‌های مخدوش، اهداف خوب و انسانی را نمی‌توان متحقق کرد، بلکه توسل به چنین وسایلی، احدی، نه "روشنفکر" مذهبی و نه کارگر مذهبی را فریب نمی‌دهد. به تاریخ مراجعه کنیم. تجربه‌ی یک سیاست ورشکسته‌ی هشتاد ساله در مقابل ماست (۲۴).

در صورت ورود فرضی "روشنفکران" مذهبی در یک حزب یا سازمان کمونیستی، نه تنها در آموزش دادن به کارگران و سایر زحمتکشان و در کمک به آن‌ها برای رهایی از توهّمات اسارت بار مذهبی، نقش سازنده‌ای نخواهند داشت بلکه با تمام وجود در تداوم ناآگاهی آن‌ها خواهند کوشید. حتی تصور این که موجوداتی نظیر جلال آل احمد به هر شکل وارد یک حزب یا سازمان کمونیستی شوند رعشه آور است (۲۵).

"روشنفکران" مذهبی (مانند روشنفکران غیر مذهبی) در عین حال اندیوید والیست‌اند و نمی‌توانند در هیچ "قالب"

۲۴- حتی در زمان مشروطیت، زمانی که در "مرام نامه‌ی حزب اجتماعیون - عامیون" گفته می‌شد:

"ملت مقدسه‌ی ما حالیه در وادی جهالت زبون شده و به نادانی گرفتارند و خیر خود را از شر تمیز نمی‌دهند. لهذا بایست مطالب را متدرجا اظهار کرد." ("اسناد تاریخی، جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران"، جلد اول، ص ۴۰). در همان ایام، شیخ مرتجع، فضل الله نوری که مجلس شورای ملی را مخالف "شرع انور" می‌دانست و خواستار "مجلس شورای اسلامی" شد، همان مردم زبون شده در وادی جهالت و گرفتار به نادانی، در مقابل مجلس شورای ملی اجتماع کرده و توطئه‌های شیخ فضل الله و محمد علی شاه را خنثی کردند، در همان ایام، وقتی که شیخ فضل الله برای نشر افکار ارتجاعی خود در صد دانش‌آموز روزنامه برآمد، هیچ یک از چاپخانه‌های تهران حاضر به چاپ روزنامه‌ی او نشدند و بالاخره شیخ مجبور شد چاپخانه‌ای خریداری کند.

۲۵- آل احمد در سال‌های ۲۰ وارد حزب توده شد و در همان سال‌ها مدیر (داخلی) مجله‌ی "مردم"، ارگان "شوریک" حزب توده بود. پس از انشعاب به نیروی سوم پیوست و در حزب زحمتکشان در کنار دکتر بقائی قرار گرفت و بجای "مردم" در "شاهد" به قلم فرسائی پرداخت. سال‌های سی به طاقیت گذشت و به داستان نگاری. در سال‌های چهل مسلمان شد. در همین سال‌ها با ادا و اطوارهای قلمی، بسا پرداختن به مسائل اسلامی - سیاسی، با نوشتن "غرب زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران" و غیره بصورت یکی از جاده صاف‌کنان رژیم اسلامی کنونی درآمد. آل احمد از موضع فوق ارتجاعی، به روشنفکران حمله برد و مدت‌ها قبل از خمینی آن‌ها را "غرب زده" خواند (اکثریت قریب به اتفاق واژه‌ها و تعابیر و اصطلاحات امروز رژیم آخوندی برای اولین بار در سال‌های چهل و پنجاه توسط او و دکتر شریعتی از کتب پیوسیده و گرد گرفته مذهبی استخراج گردیده و بکار برده شده بود) و روشنفکران واقعی را آخوند‌ها یا بقول خودش "روشنفکران سنتی" نامید و در میان آن‌ها عالی‌ترین نمونه‌های روشنفکری را افرادی مثل "شهید شیخ فضل الله" و بویژه خمینی (که بخش اعظم کتاب در تمجید و تحسین از فرد اخیر الذکر است) برشمرد. حتی بطوری که در "درآمد" کتاب می‌نویسد، انگیزه‌ی اساسی نوشتن کتاب "در خدمت و خیانت روشنفکران" ملهم از ماجرای ۱۵ خرداد آیت الله خمینی بوده است: "طرح اول این دفتر در دی ماه ۱۳۴۲ ریخته شد. به انگیزه‌ی ۱۰۰۰ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲" (جلد اول، ص ۱۶، نقطه چین‌ها از متن کتاب است که خواننده می‌تواند پر کند). نویسندگانی مانند صادق هدایت را به جرم آتیه‌یست بودن یا بقول خودش فقط بدلیل این که از "فرهنگ اسلامی بریده و حتی به آن کین می‌توزد"، "سگ ولگرد" خواند (همان کتاب، همان جلد، ص ۱۸۵)، نقاط منفی و مثبت زندگی هدایت و آثار او به عنوان یک نویسنده‌ی بزرگ در اینجا مورد نظر نیست. آنچه می‌تواند قابل طرح و بحث باشد این سؤال است: آیا انسانی که تمام عمر بر باورهای خویش پای نهد، "سگ ولگرد" است یا آخوند زاده‌ای که یک عمر در حیرانی و سرگشتگی از خرابه‌ای به خرابه‌ای دیگر سرکشید، چیزی نیافت و سرانجام، به اصل خود رجعت کرد؟

تشکیلاتی خود را "محصور" کنند . "روشنفکران" مذهبی اگر هم بخواهند در يك سازمان سیاسی فعالیت کنند ، علی رغم بکار بردن تمام حیلدهای از نوع حزب توده ای در دفاع از " احکام اجتماعی مترقی اسلام " ، " جذب " هیچ حزب یا سازمان کمونیست (یا " کمونیست ") نخواهند شد و قطعاً احزاب و سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی را انتخاب نخواهند کرد .

نکته ی دیگر این که ، لاند کردن ، توطئه کردن و عوامل نفوذی روانه کردن از خصلت های خرده بورژوائی است . دیدیم " کمونیست هائی " که در سازمان مجاهدین لاند کرده بودند چه " کمونیست هائی " از آب درآمدند . وقتی افراد مذهبی بویژه " روشنفکران " مذهبی در يك حزب یا سازمان کمونیستی " لاند " کنند یا ما آن ها را در حزب یا سازمان خود تحصیل کنیم و یا بدتر از همه ، درها را برای ورود آن ها باز بگذاریم ، از هم اکنون می توان پیش بینی کرد که چه " حزب کمونیست " ی

حزب کمونیست اگر حزب کمونیست باشد نمی تواند کسانی (چه کارگر و چه " روشنفکر " مذهبی) را به عضویت خود بپذیرد که واقعا یا متصورا با اهداف و برنامه ی اقتصادی و اجتماعی حزب موافق باشند و با اندیشه های فلسفی آن مخالف یا هنوز بی اعتقاد .

خواهیم داشت .

در مورد کارگران مذهبی نیز از جنبه ای که در این بخش مورد بحث ماست ، قضیه متفاوت از " روشنفکران " مذهبی نیست . در مورد این که حزب یا سازمان کمونیستی در قبال کارگران مذهبی و نا آگاه چه وظایفی دارد و اصولاً عبور از نا آگاهی به آگاهی طی چه پروسه ای انجام می شود ، در صفحات قبل سخن گفتیم . این که نا آگاهی در بین کارگران مذهبی يك امر مقدر و الهی نیست و کارگران مذهبی بالاخره از سازمان های بورژوائی و خرده بورژوائی قطع امید خواهند کرد ، جزء بدیهیات است و نمی تواند مورد تردید باشد . بحث در این بخش ، این ها نیست بلکه بر سر انتخاب آزاد کارگران مذهبی در حال حاضر است ، صرف نظر از این که ما چه بگوئیم و چه بخواهیم . بحث اینست که ما حتی اصول اساسی جهان بینی مارکسیستی را زیر پا بگذاریم ، بحث اینست که يك حزب یا سازمان کمونیستی الان (تجربیات تاریخی به کنار) بخواهد در صدر برنامه ی خود آید ای از قرآن قرار دهد یا در برنامه و مرام نامه ی خود سطر سطر به " احکام اجتماعی مترقی اسلام " تکیه کند و هزار بار قسم بخورد که هدف مشترک اسلام و مارکسیسم عدالت اجتماعی است ، يك کارگر مذهبی در حال حاضر ، اگر بخواهد آزادانه بین يك حزب یا سازمان کمونیستی و " انجمن کارگران مسلمان " مجاهدین یا انجمن اسلامی حزب جمهوری اسلامی و غیره یکی را انتخاب کند ، انتخاب او در حال حاضر هر چه باشد ، قطعاً حزب یا سازمان کمونیستی نخواهد بود . از این بابت نیز نباید دچار خیال بافی شد که " روشنفکران " مذهبی ، کارگران مذهبی و توده های مذهبی با فرصت طلبی ، با کلی گوئی ، با مبهم گوئی ، با ریاکاری و دروغ به طرف ما جلب می شوند . خلاصه این که ، سؤال مفروض (و چه بسیار رایج در چپ ایران ، از دیر باز) خصوصی بودن دین در رابطه با مارکسیسم و حزب و سازمان کمونیستی را از هر زاویه که نگاه کنیم ، توهم است ، و ادامه ی آن ، تکرار فاجعه . کارگران مذهبی و توده های مذهبی ، نه در کوتاه مدت و نه دراز مدت به طرف احزاب و سازمان های به اصطلاح کمونیستی بی پرستی و بی هویت جلب نمی شوند . کارگران مذهبی و توده های مذهبی ، در طی يك دوره ی طولانی و دشوار مبارزه ی بی امان و صادقانه ی ما ، در صورت قطع امید آن ها از توهمات مذهبی و از سازمان ها و احزاب بورژوائی و خرده بورژوائی ، در صورت بسیاری دادن ما به تسریع پروسه ی آگاهی آن ها ، در صورت پایبندی ما بد اصول اعتقادی خود ، در صورت مشاهده ی تاکتیک های درست ما . . . به طرف کمونیست ها ، سازمان و حزب کمونیستی جلب می شوند . تکرار تجربیات اسف بار گذشته همچنان ره به نا کجا آباد می برد .



پیکار که در زمان رشد بادکنکی اش، ملغمه ای بود از استالینیزم، مائوئیسم و ایده آلیسم (و نه مارکسیسم - لنینیسم) ، در آخرین شماره های نشریه ی خود (شماره ی ۱۲۰) ، کسانی را که "د مسازی مذهب و مارکسیسم را به هیچ وجه قبول ندارند" ، "آنارشیت" می خواند . بنا به منطق پیکاری ، مارکس ، انگلس و لنین که تمام عمر با "د مسازی مذهب و مارکسیسم" (بخوانید التقاط ایده آلیسم و ماتریالیسم) مبارزه کرده اند ، بزرگترین "آنارشیت ها" بشمار می روند . در طول تاریخ جنبش کمونیستی جهان ، نمونه های بسیار می توان ارائه داد که "مارکسیست ها" بی با تکیه به "مارکسیسم" پایه های اساسی آن یعنی ماتریالیسم را یا با نا آگاهی و بد آموزی و یا آگاهانه و مود یانه ، مورد سؤال قرار دادند . مخاطبان "نقدی بر فلسفه ی حقوق هگل" و "فوترباخ و فلسفه ی آلمانی" ، انواع و اقسام "ماتریالیست های" توده ای ، پیکاری ، اقلیتی ، اکثریتی و غیره هستند . "مارکسیست - لنینیست" هایی هستند که مارکس و انگلس و لنین را خوانده اند و با خوانده اند و بد فهمیده اند و یا هر چه مصلحت ایجاد می کرده که بفهمند ، فهمیده اند . به این مطلب دوباره بساز خواهیم گشت . ولی فعلا ببینیم که مارکس و انگلس و لنین در باره ی دین چه می گویند . لازم به تذکر است عباراتی که در زیر نقل خواهد شد و یا قبلا نقل شده ، فقط چند عبارت است از صدها صفحه ای که در این باره نوشته اند و لزوما بهترین نمونه ها نیز نیست ولی به هر حال می تواند تصویر کلی از مسئله ی مورد بحث ما بدست دهد (۲۶) . مارکس در مقدمه ی نقد فلسفه ی حقوق هگل ، می نویسد :

"انتقاد از دین ، شرط اولیه ی هر انتقاد است" .

"اساس انتقاد غیر مذهبی در اینست که انسان ، دین را ساخته و نه دین انسان را و قدر مسلم ، دین ، شعور از خویش و احساس از خویش انسانی است که هنوز خود را نیافته و یا خود را از نوگم کرده"

"این دولت و جامعه اند که دین ، شعور وارونه ی جهان را تولید می کنند چرا که خود آن ها ، جهانی وارونه اند" .

"امحاء دین یا خوشبختی موهوم خلق چیز است که به خوشبختی واقعی او شکل می دهد" .

"توقع این که انسان از موهومات وضعیت خود چشم پوشی کند مثل اینست که توقع داشته باشی م ا و از وضعیتی که به موهومات نیاز دارد چشم ببوشد انتقاد از دین ، توهمات انسان را نابود می کند برای این که او فکر کند و به واقعیت خود ، همچون انسانی بدون اوهام که به سن عقل رسیده شکل دهد برای این که خورشید واقعی اش را به گرد خود بگرداند . دین که چیزی جز یک خورشید موهوم نیست تا وقتی به گرد انسان می گردد که او در گرد خود نگریده باشد" . (تاکید ها همه از مارکس است) .

انگلس در تحقیقات بسیار درخشان خود نظیر : "برنو بائر و مسیحیت اولیه" ، "اداء سهم نسبت به تاریخ مسیحیت اولیه" و غیره همین ایده ها را دنبال می کند . مارکس در برخورد با دین ، بسیار کوبنده ، قاطع و حتی انعطاف ناپذیر ، خشن و پرخاشگر است . مارکس هر جا که شیوه ی حمله ی مستقیم و شدید را در پیش نگیرد ، هنرمندانه از سلاح هجو و طنز و استهزاء گزنده استفاده می کند اما انگلس ، که کوبندگی و قاطعیت برخورد او نسبت به دین به هیچ وجه کمتر از مارکس نیست ، شیوه های کم و بیش متفاوتی را در پیش می گیرد . این شیوه ی انگلس بی تردید ، ثمره جدل های قلمی اوست از دوره ی نوجوانی و آغاز دوره ی جوانی با هم کلاسی های سابق دبیرستانی خود (که برخی از آن ها شاگردان مدرسه کشیشی بودند) (۲۷) . انگلس در تحقیقات علمی خود در باره ی ادیان ، بویژه مسیحیت ، پیچی و بی پایه بودن ادیان و شیادی بنیانگذاران آن ها و رهبران دینی را به نحوی ملموس برای همگان به نمایش می گذارد . ابعاد شگفت انگیز اطلاعات و دانش انگلس (در این زمینه مانند چه بسیار زمینه های دیگر) ، اسناد و مدارک انکار ناپذیری که ارائه

۲۶- این نمونه ها و سایر نمونه های مقاله ی حاضر عموماً از کتاب "درباره ی دین" ، مجموعه ی نوشته های مارکس و انگلس در این باره ، "ادیسون

سوسیال" و از کلیات آثار لنین (ترجمه ی فرانسوی) انتخاب و مستقیماً به فارسی ترجمه شده اند .

۲۷- برای مطالعه ی این نامه های انگلس مراجعه شود به "مکاتبات مارکس و انگلس" ، جلد اول ، "ادیسون سوسیال" .

می‌دهد، نحوه‌ی بررسی و تسلط اعجاب‌انگیز او به موضوع و شیوه‌ی کاملاً اقتناعی و عاری از برخورد تهاجمی اش چنانسان بود که محال است بهتر از او بتوان پوچی دین را به نمایش گذاشت. انگلس، ادیان را بطور کلی به دو دسته تقسیم می‌کند:

۱- "ادیان طبیعی" مانند "بت پرستی سیاهان" و "دین اولیه‌ی آریائی". او در مورد ادیان طبیعی می‌گوید:

"این ادیان بی‌آن که یک شیاد در آن‌ها نقش داشته باشد، متولد شده‌اند."

و اضافه می‌کند:

"هر چند که گسترش بعدی آن‌ها، خیلی زود، شیادی مبلغان بت پرست و کاهنان را اجتناب ناپذیر کرد."
۲- "ادیان ساختگی": انگلس تمام ادیانی را که توسط یک فرد (پیغمبر) ساخته و پرداخته شده است، "ادیان ساختگی" می‌داند و می‌گوید:

"این ادیان در کنار شور و هیجان مذهبی صادقانه‌ای که برانگیختند، از همان آغاز تولد خسبود، نتوانستند از شیادی، دغلکاری و قلب تاریخ خودداری کنند."

او در همین تحقیقات فوق‌العاده عمیق خود به خوبی ثابت می‌کند که انجیل‌های موجود (به غیر از انجیل‌های بسیار متعدد دیگر که برای جلوگیری از وجود تفاوت‌های عجیب و تناقض‌های چشم‌گیر در کلام خدا در قرون وسطی توسط کلیسا

بدعت نامیمونی که در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان گذاشته شد، اثر نامطلوب خود را کم و بیش در جنبش کمونیستی جهانی و بویژه در جوامع تکامل نیافته‌ای مانند کشور ما، که مارکسیسم عامیانه و اپورتونیستی همواره در آن رواج داشته و دارد، بر جا گذاشت. جای پای آن بدعت نامیمون را هم از آغاز پیدایش نوعی سوسیال دموکراسی در هشتاد سال پیش، هم در تمام سال‌های بعد از آن و هم بویژه در سال‌های پس از قیام بهمن ۵۷، نه تنها در حزب توده و اکثریت بلکه همچنین (و به همان اندازه) در اقلیت، پیکار، راه کارگر و غیره و غیره به خوبی می‌توان مشاهده کرد. این بدعت نامیمون، اعلام امر خصوصی بودن دین است در برنامه‌ی حزب سوسیال دموکرات آلمان.

نابود شدن)، هیچکدام کلام خدا و مسیح نبوده بلکه تمامی آن‌ها - که هر یک گاهی بین صد تا دویست سال پس از مرگ مسیح نوشته شده‌اند - ساخته و پرداخته‌ی ذهن کنیشان و رهبران مذهبی‌اند. او در این تحقیقات نشان می‌دهد که در انجیل‌ها چیزی وجود ندارد که از نظر تاریخی قابل اثبات باشد و آنچه در انجیل‌ها به عنوان وقایع بسیار مهم زمان عیسی عنوان می‌شود توسط هیچ یک از نویسندگان و مورخان معاصر عیسی، کمترین اشاره‌ای به آن‌ها نشده است. او نه با شعار و دشنام بلکه با تحقیقات پر دامنه‌ی خود حتی وجود تاریخی فردی بنام عیسی مسیح را به زیر سؤال می‌کشد. با این همه انگلس این کلام عمیق را که می‌تواند سرمشقی در زمینه‌ی نحوه‌ی برخورد با دین قرار گیرد، ارائه می‌دهد:

"نمی‌توان از جنگل دینی که دنیای متمدن را به اطاعت واداشته و مدت هزار و هشتصد سال بخشش اعظم بشریت متمدن را به زیر سلطه‌ی خود داشته است با گفتن این که رشته‌ای از پوچی است که توسط مثنی شیاد ساخته و پرداخته شده، خلاصی یافت. در حالتی می‌توان از جنگل آن خلاصی یافت که قادر باشیم منشاء اش را، گسترش را بر پایه‌ی شرایط تاریخی موجود (در آن ایام)، در لحظه‌ای که متولد شد و در لحظه‌ای که بصورت دین حاکم درآمد، توضیح دهیم."

لنین، در مقاله‌ی "لئون تولستوی، آئینه‌ی انقلاب روسیه" می‌نویسد:

"دین یکی از پلیدترین چیزهاییست که می‌تواند در جهان وجود داشته باشد." (جلد ۱۵ - ص ۲۲۳).
با این همه در میان چند هزار صفحه‌ای که لنین در رابطه‌ی مستقیم و غیر مستقیم با دین نوشته است، مقاله‌ای ۱۳ صفحه‌ای هم دارد تحت عنوان "برخورد حزب کارگری در باره‌ی دین". بخشی از این مقاله، پایه‌ی "شوریک" جنبش چپ

ایران در چندین دهه‌ی گذشته بویژه در سه چهار سال اول بعد از انقلاب، در زمینه‌ی نحوه‌ی برخورد با دین را تشکیل می‌دهد. رونوشت برداری، تقلید و تکرار طوطی وار از عبارات بخشی از همین مقاله، بجای چند هزار صفحه از نوشته‌های مارکس، انگلس و لنین، در پشت چند عبارت از یک بخش یک مقاله مخفی شدن. یکی از بارزترین خصوصیات اپورتونیسیم همین است. اپورتونیسیم سلطه جو، سلطه پذیر نیز هست و برای اثبات "حقانیت" وجودی اش به اتوریته نیاز دارد. برای این که زنده بماند، باید دیگران را بدنبال خود بکشد و برای کشاندن اینان بدنبال خود، بایستد برای شان خوراک تهیه کند. اگر چیز دندان گیری بدست نیآورد، باید به جعل و تحریف متوسل شود و دروغ بگوید. باری، بیرون کشیدن چند عبارت از بخشی از یک مقاله ۱۳ صفحه‌ای بدون توجه به کلیت همان مقاله، اگر ناشی از سوء نیت نباشد، ناشی از ناآگاهی است. تحریف آشکار جوهر کلام و اعتقادات عمیقاً ماتریالیستی نوشته‌های لنین حتی در همین مقاله‌ی مورد بحث است که مستمسک اپورتونیسیت‌ها و پوپولیست‌های ما در ارائه‌ی تز "دسازی مذهبی" و مارکسیسم قرار داشته است و دارد. اگر چه در مقاله‌ی حاضر اشاراتی به "برخورد حزب کارگری در باره‌ی دین" لنین کرده ایم ولی متأسفانه فرصت باز کردن این منشاء انحراف و بدآموزی و کج اندیشی چپ ایران در عدم برخورد با دین

۰۰۰ اوج فلاکت در چپ ایران چنان است که حتی در شرایط فوق العاده متفاوت حکومت دینی امروز ایران با شرایط جوامع اروپائی اواخر قرن ۱۹ و جامعه‌ی روسیه در اوایل قرن ۲۰، نوعی بیش از این نداشته باشیم کسانی که خود را مارکسیست - لنینیست می‌دانند لااقل به همان اندازه‌ی مارکس، انگلس و لنین به مبارزه با دین. این دشمن فرهنگ و پیشرفت بپردازند.

را در اینجا نخواهیم داشت. شکافتن این دمل چرکین و نشان دادن جنبه‌ها و جوانب این اپورتونیسیم نصاب و شارلاتانیسم سیاسی، به مقاله‌ی مفصل جداگانه‌ای نیاز دارد. باری لنین، در بخش دیگری از همین مقاله‌ی "برخورد حزب کارگری در باره‌ی دین" (که اپورتونیسیت‌ها این بخش را کاملاً نادیده می‌گیرند) چنین می‌نویسد:

"جای هیچگونه تردیدی نیست آنچه به دین مربوط می‌شود امروز بخش‌های وسیعی از "جامعه" را در بر گرفته و در محافل روشنفکری نزدیک به جنبش کارگری و همچنین در محافل کارگری نفوذ یافته است. سوسیال دموکراسی باید برای شناساندن نقطه نظر خود در باره‌ی دین، قاطعانه دخالت کند. تا می‌بیش سوسیال دموکراسی بر پایه‌ی سوسیالیسم علمی یعنی مارکسیسم بنا شده است، پایه‌ی فلسفی مارکسیسم، همان طوری که بارها و بارها مارکس و انگلس اعلام داشته اند، ماتریالیسم دیالکتیک است که سنت‌های تاریخی ماتریالیسم قرن هیجده در فرانسه و فوئر باخ در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم را کاملاً از آن خود کرده است. این ماتریالیسم به نحو انکارناپذیری "آته" و بطور قاطعانه‌ای مخالف هر گونه دین است. لازم به یاد آوری است که در سرتاسر آنتی دورینگ انگلس، که نسخه‌ی دستنویس آن توسط مارکس مطالعه شده، یک فرد آته و ماتریالیست مانند دورینگ متهم می‌شود که استواری کامل و کافی ایدئولوژیکی در ماتریالیسم خود ارائه نمی‌دهد، و به نحو غیر مستقیم نسبت به دین و فلسفه‌ی دینی دسازی نشان داده است. لازم به یاد آوری است که انگلس در اثر خود در باره‌ی "لودویک فوئر باخ" او را سرزنش می‌کند که مبارزه اش با دین نه با هدف نابودی آن بلکه با هدف وصله پینه کاری و ایجاد یک دین جدید "مترقی" و غیره انجام گرفته است. ۰۰۰ و مارکسیسم همواره دین و کلیساها و انواع و اقسام نهادهای کنونی آن را به مثابه‌ی ارگان‌های ارتجاع و بورژوازی تلقی می‌کند که در خدمت دفاع از استثمار و مسموم کردن طبقه‌ی کارگر قرار دارند." (کلیات آثار، جلد ۱۵، صفحات ۴۳-۴۲ تاکید از ماست).

اپورتونیسیت‌های جنبش کارگری ایران که برخی از عبارات مقاله‌ی "برخورد حزب کارگری در باره‌ی دین" را با دغل کاری مقلد کرده و تحریف می‌کنند، باید پاراگراف فوق را دوباره، سه باره، ده باره بخوانند. لنین هیچ جا، حتی در همین

مقاله ، ضرورت برخورد قاطعانه با دین را فراموش نمی‌کند . فقط شیوه ی برخورد او با دین در اینجا و در موارد بسیار دیگر ، همان طوری که قبلا اشاره کردیم مشابه برخورد انگلس با این مسئله است (۲۸) . او در همین مقاله می‌نویسد :

” پیوند زدن تبلیغ ایدئولوژیک یعنی پخش و نشر پاره ای افکار و مبارزه با دشمن فرهنگ و پیشرفت یعنی دین که هزاران سال است توده ها را سرکوب می‌کند با مبارزه ی طبقاتی یعنی مبارزه برای اهداف مشخص در قلمرو اقتصادی و سیاسی ” .

مگر هیچ مارکسیست ایرانی ، حتی در شرایط کاملا متفاوت ایران کنونی با شرایط اواخر قرن نوزدهم در اروپا و اوایل قرن بیستم در روسیه با ” پیوند زدن ” مبارزه علیه دین با مبارزه ی طبقاتی ، می‌تواند مخالف باشد ؟ مگر ما ، در شرایط بسیار ویژه ی جامعه ی کنونی مان می‌گوئیم که مبارزه ی طبقاتی علیه سرمایه داری باید تعطیل گردد و فقط باید به مبارزه علیه دین پرداخت ؟ مگر ما می‌گوئیم که تمام صفحات نشریه ی خود را باید به تبلیغات آنتیستی و مبارزه علیه دین اسلام و مذهب تشیع اختصاص دهیم ؟ نه ، اوج فلاکت در چپ ایران چنان است که حتی در شرایط فوق العاده متفاوت حکومت دینی امروز ایران با شرایط جوامع اروپایی اواخر قرن ۱۹ و جامعه ی روسیه در اوایل قرن ۲۰ ، توقعی بیش از این نداشته باشیم کسانی که خود را مارکسیست - لنینیست می‌دانند لااقل به همان اندازه ی مارکس ، انگلس و لنین به مبارزه با دین ، این دشمن فرهنگ و پیشرفت بپردازند . به سیاست فلاکت بار و ورشکسته ی هشتاد ساله در مباحثات با دین و مساز ” مذهب و مارکسیسم ” یعنی التقاط ایدئالیزم و ماتریالیسم ، خاتمه دهند . و از این فرصت تاریخی که دین اسلام و مذهب تشیع خود را افشاء کرده ، ماهیت واقعی خود را به نمایش گذاشته اند ، استفاده شود و به انواع اقسام ایدئالیزم خرده بورژوائی و نیز به بورژواها و دشمنان طبقاتی کارگران فرصت وصله پینه کاری مجدد مذهب داده نشود . و یا دامنه ی عوام فریبی آن ها را محدود کنیم و حداقل با آن ها چنان دمساز نشویم که توهم جدید و بدبختی های جدید آفریننده شود (۲۹) .

۲۸- ما چند بار در این مقاله در مورد شیوه و شکل برخورد مارکس از یکطرف و انگلس و لنین از طرف دیگر ، سخن گفته ایم . گفته ایم که نحوه ی برخورد مارکس در باره ی دین ، عمدتا (نه همواره) مستقیم ، تند ، خشن ، حتی گزنده و استهزاء آمیز است ، در حالی که شکل برخورد انگلس و لنین به همین مسئله ، به نوعی نرم و ملایم جلوه گر می‌شود . با این همه ، گفته ایم و باز تاکید می‌کنیم که محتوای برخورد این ها ، به هیچ وجه دارای قاطعیتی کمتر از محتوای برخورد مارکس نیست و در نوشته ی آن دو نیز ، هیچ چیز ناتمام گفته ، نا گفته و یا مبهم گفته شده وجود ندارد . آیا کدام یک از این دو نحوه یا شکل برخورد ، درست تر است ؟ موضوع ، قابل بحث است . بنظر ما ، هر دو . و هر یک بجای خود ، در ارتباط با موضوع ، زمان ، مکان و مخاطب . تمامی ظرافت برخورد کمونیست ها در مورد دین در همین نکته خلاصه می‌شود . توضیح می‌دهیم :

انگلس وقتی که می‌کوشد ثقلی بودن تمام انجیل های موجود را اثبات کند ، نمی‌تواند با ادعا ، ریشخند و یا احتمالا نهمت و دشنام ، موضوع را ” ثابت ” کند . باید استدلال کند ، اسناد و مدارک (بویژه از منابع کلیسا و نزدیکان آن) ارائه دهد . واقعیت های انکار ناپذیر را در مقابل دروغ و تحمیق بنشانند . مارکس هم اگر می‌خواست در این زمینه تحقیق کند ، با دقت و موشکافی عجیبی که در متد علمی او سراغ داریم ، بدون زره ای تردید ، همین شیوه را بکار می‌گرفت . ما (کمونیست های ایرانی) نیز اگر بخواهیم مثلا احکام متناقض قرآن کنونی را نشان دهیم و حتی بخواهیم نشان دهیم که ” شأن نزول ” یا منشاء هر یک از آن ها در ارتباط با کدام خواست لحظه ای و مشکلات شخصی محمد و توجیه دین او صورت گرفته و هر یک از آیات ، چگونه و چرا صادر یا ” نازل ” شده است) و اگر بخواهیم از تمام بحث ها ، پرت و پلا گویی موجود در آن کتاب را نتیجه بگیریم ، مجبوریم که از همان شیوه ی استدلالی ، مستند و اقتناعی انگلس استفاده کنیم . یا لنین وقتی که در مورد دین صحبت می‌کند و مخاطب او توده های کارگر هنوز ناآگاه و هنوز کم و بیش متوهم نسبت به دین اند ، با این که اهدا در مورد دین که بقول او ” پلید ترین چیزها نیست که در جهان می‌تواند وجود داشته باشد ” ، چیزی را ناگفته یا ناتمام نمی‌گذارد ، با این حال لحن او ، نمی‌تواند خشن ، گزنده و استهزاء آمیز باشد . ما هم وقتی که مخاطبان ما ، توده های هنوز ناآگاه و هنوز کم و بیش متوهم به دین باشند ، باید از چنین شیوه ای استفاده کنیم . اما زمانی که مارکس ، خزعلات کارل هاینریش هرمنس ، مدیر ” گارت کلن ” ، یکی از معروف ترین ، سمج ترین و وقیح ترین مدافعان مسیحیت در زمان خود را پیش رو دارد ، برای او هیچ چاره ای جز استفاده از هنر هجو و طنز باقی نمی‌ماند (و این هنر را چه درخشان ، چه استادانه و چه زیبا بکار می‌گیرد) ، و این شیوه ی او ، از نظر کاربرد و تاثیر (در این موارد) هزار بار بیشتر از یک مقاله ی ” جدی ” است (مثلا مراجعه شود به ” (پاسخ به)) ” سر مقاله ی شماره ی ۱۷۹ ، ” گارت کلن ”) . چرا که در مقابل یک مشت چرندیات محال و حتی عبث است که جدی برخورد شود . ما نیز در مقابل اباطیل موجوداتی (هزار بار ابله تر از ک . ه . هرمنس) نظیر آیت الله خمینی ، آیت الله منتظری (که وجودشان دشنام و توهین به بشریت و رژیم منحوسشان ، ریشخند طخ تاریخ است) ، چاره ای جز برخورد طنز آلود و ریشخند آمیز نتوانیم داشت .

۲۹- سازمان فدائیان خلق (اکثریت ، جناح چپ اکثریت ، اقلیت و غیره) که نمونه ی تیپیک پوپولیسم در ایران معاصر است (و هر جناح ی

آیا خواستن این‌ها برای سازمان‌هایی که خود را مارکسیست - لنینیست می‌دانند، چیز زیاد است؟ برای این‌که عقب‌ماندگی چپ ایران از قافله‌ی تاریخ و یا کیفیت بسیار نازل چپ عقب‌مانده‌ی ایران را نشان دهیم باید بگوئیم که مارکس و انگلس با روشن بینی و دوراندیشی عمیق خود زمانی به دین حمله می‌کردند که بظاهر تصور نمی‌رفت بهتر و بیشتر از بیسمارک بتوان دین را مورد حمله قرار داد. بیسمارک با "مبارزه به خاطر فرهنگ" خود، خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین حملات علیه کاتولیک‌ها و رهبران مذهبی آن‌ها را آغاز کرده بود. در آن ایام، دین "مظلوم" بود نه مانند کشور ما، ظالم و حاکم. مارکس و انگلس ضمن حمله به دین، فراموش نمی‌کردند که شیوه‌های وحشیانه بیسمارک را نیز افشاء کنند، نه بخاطر دفاع از این موقتاً "مظلوم" بلکه بخاطر این‌که بدرستی اعتقاد داشتند که این شیوه‌های سرکوبگرانه، دین را نابود نمی‌کند بلکه برعکس، آن را تقویت خواهد کرد. لنین حتی در همان مقاله‌ی "برخورد حزب کارگری در باره‌ی دین" یک لحظه مبارزه با دین را فراموش نمی‌کند و تازه، او این مقاله را در زمانی نوشت (۱۹۰۹) که حزب سوسیال دموکرات روسیه در "دوما" چند نماینده داشت، فعالیت‌ها و روزنامه‌های حزب، کم و بیش آزاد بود، نمایندگان سوسیال دموکراسی از تریبون مجلس به متولیان دین حمله می‌کردند و در سخنرانی‌های خود، که متن آن‌ها غالباً توسط لنین نوشته می‌شد، جنایات دین را افشاء می‌کردند و این سخنرانی‌ها در ابعاد وسیع در بین توده‌ها انعکاس می‌یافت. سازمان‌های چپ ایران در اوج قدرت خود، در سال‌های اول و دوم پس از انقلاب، (الان که هیچ)، هیچ یک حزب کارگری نبودند تا چه رسد به حزب کارگری سرتاسری. نشریات آن‌ها در بین کارگران و سایر زحمتکشان پخش نمی‌شد و خوانندگان نشریاتشان را عموماً اعضاء و هواداران خود آن‌ها یا عناصر چپ تشکیل می‌داد و بنابراین علی‌القاعده موضوع "توهین به اعتقادات مذهبی توده‌ها" نمی‌توانست مطرح باشد، هیچ یک از این سازمان‌ها و حتی مجموعه‌ی همه آن‌ها، از اعتبار نفوذ حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه برخوردار نبودند و در نتیجه ملاحظات اجتماعی یک چنان حزب کارگری

گرایش آن بیانگر جنبه‌هایی از بیولیسیم است)، پس از آن همه توهم پراکنی نسبت به کل حاکمیت کنونی و جستجوی جناح‌ها و "شخصیت"‌های "مترقی" در میان بخشی از حاکمیت رژیم اسلامی (و از بد حادثه، انتخاب منفورترین جناح‌ها و گروه‌هایی نظیر حزب جمهوری اسلامی و "شخصیت"‌هایی مانند بهشتی، خمینی، منتظری و غیره) بالاخره بخشی از آن بنام اقلیت، با حفظ انحرافات شوریک - ایدئولوژیک فدائیان، با اتخان نوعی رادیکالیسم سیاسی از اکثریت جدا شد. این انشعاب، از بابت ایجاد خط مرز بین عداوم مبارزه و خیانت، البته، حد اقل در کوتاه مدت، مثبت بود، ولی انحرافات شوریک - ایدئولوژیک اقلیت که در تمامی زمینه‌ها (و از جمله در عدم برخورد صریح و قاطع با دین) دست نخورده باقی مانده، بازتاب خود را در عرصه‌ی سیاسی هم نشان داد: فدائیان بویژه اقلیت پس از آن همه توهم پراکنی نسبت به مجاهدین یا بقول خودشان "انقلابیون"، "نیروهای ترقی خواه"، "دموکرات‌های انقلابی" و غیره، بدلالی که در صفحات قبل به آن اشاره کرده‌ایم، گویا (موقتاً) از آن‌ها قطع امید کرده و در این اواخر، بجای مبارزه ایدئولوژیک سالم و اصولی به دشنام‌گویی و فحاشی لجام‌گسیخته نسبت به آن‌ها پرداخته‌اند. اقلیت یک باره کشف می‌کند که مجاهدین "دموکرات و آزادی خواه" نیستند:

"مجاهدین آزادی خواه و دموکرات! (علامت تمسخر از "کار" اقلیت است) وعده دموکراسی و آزادی را به مردم می‌دهند اما..." (کار ۱۵۸، ۴ آبان ۶۱).

تازه بر اقلیت معلوم می‌شود که مجاهدین، طرفدار اسلام راستین و جمهوری اسلامی هستند و خواستار "برقراری یک حکومت مذهبی در ایران" (همان جا). مجاهدین که هیچگاه از روز آغاز فعالیت خود در اواخر دهه‌ی چهل و اوایل دهه‌ی پنجاه تا به امروز مسلمان بودن و برداشت خاص خود از اسلام را مخفی نکرده‌اند و از انقلاب بهمین تا به امروز، آرمان خود، جمهوری اسلامی یا جمهوری دموکراتیک اسلامی را کتمان نکرده‌اند، اقلیت تازه این مسئله را کشف می‌کند و آن را به عنوان بزرگترین عیب مجاهدین بر می‌شمارد و گویا فراموش کرده است که بیش از چهار سال و نیم قبل از آن در ۱۲ فروردین ۵۸، مجاهدین به رفاندن جمهوری اسلامی، رای مثبت داده بودند، اقلیت پس از چهار سال و نیم تازه متوجه می‌شود که:

"آن‌ها ((مجاهدین)) پس از آن همه مصایبی که توده‌ها از جمهوری اسلامی کشیده‌اند دوباره وعده‌ی جمهوری اسلامی به مردم می‌دهند و البته واژه‌ی "دموکراتیک" را هم چاشنی آن می‌کنند تا به خیال خود آن را از رژیم خمینی متمایز کنند." (همان جا).

بدنیال مطلب فوق بلافاصله چنین می‌خوانیم:

"اما نه تنها تجربه‌ی چهار سال توده‌های مردم در ایران بلکه تجربه‌ی سرتاسر تاریخ بشریت گواهی می‌دهد که مذهب بسا دموکراسی آشتی‌ناپذیر است و اساساً هر حکومت مذهبی، دشمن دموکراسی است. هر جمهوری اسلامی نفی جمهوری، نفی دموکراسی، نفی آزادی و نفی ابتدائی‌ترین حقوق بشر است. خمینی جنایتکار، علی‌رغم جنایاتش یک خدمت‌ارزنده به مردم

را نداشتند . پس کجای کار این سازمان ها می‌لنگید و می‌لنگد ؟ بنظر ما ریشه ی بد آموزی ، گيجی و سردرگمی آن ها را در عرصه ی شوریک - ایدئولوژیک باید جستجو کرد که این خود از يك طرف ، بازتابی است از انحرافات جنبش کمونیستی در سطح جهانی و انتقال آن از چندین دهه ی پیش به ایران ، و از طرف دیگر ، بازتابی است از عدم تکامل تاریخی جامعه و رشد اعوجاجی و ناموزون و یا ، در واقع ، عدم رشد کافی مناسبات تولیدی و حضور قدرتمند فرماسیون های اقتصادی - اجتماعی (در عرصه ی زیر بنائی و بویژه روینائی) و سطح عمومی نازل جنبش کارگری در ایران . به بیان ساده تر ، همان طوری که قبلا هم اشاره کردیم ، چپ عقب مانده ی ایران محصول جامعه ی عقب مانده ی ایران است . گوئی که این مصیبت به تنهائی کم بود که به ناب ترین انحرافات جنبش کمونیستی جهانی (استالینیستی ، مائوئیستی ، تروتسکیستی) نیز می‌بایست آراسته شود .

۴

بد آموزی ها از مارکسیسم ، کج اندیشی ها ، نعل وارونه زدن ها در چپ ایران در عدم برخورد روشن و قاطع نسبت به دین محدود به یکی دو زمینه نیست و در این نوشته ی مختصر نمی‌توان به تمام جنبه های آن پرداخت . در اینجا تاکید بر این نکته مجددا ضروری است که در مقابل عدم برخورد قاطع و مارکسیستی اپورتونیست ها نسبت به دین ، نباید سه دام عبارات ظاهر فریب " توهین نکردن به اعتقادات مذهبی توده ها " ، " خصوصی بودن امر دین " (به مفهوم غلط رایج آن قبلا اشاره کردیم) و غیره افتاد و باید آنچه را که در واقع ، در پشت این عبارات فریبنده پنهان است ، دید و افشاء کرد . نباید به دام اپورتونیست های دانای مودی و یا نادان پر مدعا (ولی تو خالی) چپ ایران افتاد و مرعوب آیه های تحریف شده ، مجرد و بی ارتباط با موضوع آنان از مارکس و انگلس و لنین گردید ، باید با تکیه بر آثار همین مارکس ، انگلس ، لنین ، جعل و تقلب و تحریف آن دانایان و بی دانشی این نادانان را افشاء کرد و نشان داد که این اندیشه های غیر

→ کرد . او را ز جمهوری اسلامی را بر ملا کرد و به همه نشان داد که جمهوری اسلامی ابتدائی ترین حقوق بشری را نقض خواهد کرد " . (همان جا) .

ما برای این که مانند اقلیت (و سایر کسانی که تا دیروز در موضع تحسین و ستایش از مجاهدین قرار داشتند و امروز يك مرتبه به فحاشی و دشنام عصبی و لجام گسیخته متوسل شده اند) تعادل خود را از دست ندهیم ، دو نکته را لازمست قبلا تذکر دهیم :

۱- برنامه ی " دولت موقت " شورای ملی مقاومت ، به معنای درست و دقیق عبارت ، برنامه ی يك " حکومت مذهبی " نیست بلکه همان طوری که در شماره ۱۱۰ (دوره ی قبل رهائی) گفته ایم ، تلفیقی از برنامه ی خرده بورژوازی و بورژوازی (در عرصه ی زیر بنائی و رو بنائی) است .

۲- واقعیت ، لااقل در شکل ظاهر آن ، مغایر با گفته ی اقلیت است . بدین معنا که در مصوبات شورای ملی مقاومت و مواد الحاقی به " برنامه ی دولت موقت " آمده است که مجلس موسسان حداکثر ظرف شش ماه تشکیل می‌شود . دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی کنار می‌رود و اختیارات

خود را به مجلس موسسات تفویض می‌کند و این مجلس موسسان است که شکل و محتوای جمهوری آینده را تعیین خواهد کرد . از این دو نکته که بگذریم ، حکم فوق الذکر اقلیت البته يك حکم درست است ولی متأسفانه شنیدن آن از زبان اقلیت را نمی‌توان جدی گرفت .

چرا که فردا ممکنست ، بی آن که خم به ابرو بیاورد ، حکمی ۱۸۰ درجه مغایر آن ارائه دهند . در طی این چهار پنج سال ، آنقدر از فدائیان بویژه از اقلیت (چرا که مثلا اکثریت راه خیانت را در پیش گرفت و در این راه - تا قبل از این که مزد خیانت خود را مانند حزب توده از رژیم

اسلامی دریافت کند - ثابت قدم بود) ، احکام ضد و نقیض و (مانند آیات قرآن) ناسخ و منسوخ از يك شماره به شماره ی بعدی و در مقالات يك شماره دیده و به این امر عادت کرده ایم که دیگر هیچ حکمی از احکام اقلیت را نمی‌توانیم به عنوان بی بردن به اشتباهات پیشی غیر اصولی

آن و تغییر مواضع ، باور کنیم . تکرار و تداوم اشتباهات و تغییر تقریبا هر روزه ی مواضع ، ذاتی اقلیت و هر شکل بیولیتی نظیر آنست . هیچ وقت پایان نمی‌پذیرد چرا که يك بیماری علاج ناپذیر است . اگر همه ی این اشکالات هم وجود نمی‌داشت ، قضیه این است که " پیشروی آگاه

و گردان رزمنده ی پرولتاریا " ، چهار سال از " توده های مردم در ایران " ، چندین قرن از " تجربه ی سراسر تاریخ بشریت " ، بیش از دو قرن از بورژوازی ، قریب یکصد و پنجاه سال از جنبش کمونیستی (انتشار مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس) ، بیش از هشتاد سال از سوسیال

دموکراسی در روسیه و نوشته های لنین (علی رغم این که هر شماره از " کار " را که باز کنید ده ها نقل قول بجا و بیجا و غالباً بیجا از لنین خواهید یافت) ، عقب مانده است . " پیشروی آگاه " پرولتاریا " زمانی به این حکم می‌رسد که قبلا بخش بزرگی از توده ها به آن رسیده اند ،

چنین " سازمانی " حتی در زمانی که بزرگترین سازمان چپ ایران بود ، بد لایلی که گفتیم ، چاره ای جز دنباله روی از توده ها نداشت و بجای آموزش دادن به توده ها ، به وظیفه ی کوچک آموختن از آن ها و " پس روی " قناعت می‌کرد و امروز دیگر به حساب بقایای اقلیت (آنچه پس از

انشعابات پی در پی بعد از " نخستین کنگره " و غیره ، در واقع ، از آن باقی مانده) ، کاملاً روشن است . " عنصر تاریخی فدائی " ، پس از ورشکستگی شوریک ، ایدئولوژیک و سیاسی ، به تاریخ (یعنی به گذشته) تعلق دارد .

مارکسیستی و اپورتونیستی چه چیزهایی را بیان و یا در واقع، پنهان می‌کند . هدف اساسی ما در مبارزه با دیپلماسی، آن طوری که اپورتونیست‌های جنبش کارگری می‌گویند، "توهین" به اعتقادات توده‌ها نیست، مبارزه با دشمن آگاه‌سی زحمتکشان، مبارزه با دشمن آزادی، تمدن، پیشرفت و در یک کلمه، مبارزه با دشمن بشریت است . نشان دادن واهی بودن آن "اعتقادات" و آن باورهای بی پایه ایست که توسط دین و رهبران آن برای به اسارت کشیدن انسان‌ها، تجدید تولید می‌شود . دین، زائیده‌ی جهل و شرایط مادی زندگی انسان‌ها است . با تغییر شرایط مادی و آموزش و آگاهی است که دین از بین خواهد رفت . این دو عامل به روی هم تاثیر متقابل می‌گذارند . لنین بدرستی اشاره می‌کند :

"هر چه آموزش در میان توده‌ها گسترده تر گردد، پیشداوری‌های مذهبی بیشتر جای خود را به آگاهی سوسیالیستی خواهند داد و پیروزی پرولتاریا، که رهائی تمام محرومان و ستمدیدگان از بردگی که جامعه‌ی مدرن آن‌ها را به بند کشیده، نزدیک تر خواهد بود" . (جلد ۵، ص ۳۲۴)

هدف ما از مبارزه با دین، بردن این "آموزش هر چه بیشتر" بین کارگران و سایر استثمار شونده‌گان است نه آن طوری که اپورتونیست‌های رنگارنگ وطنی در توجیه "شوریک" خود عنوان می‌کنند: "توهین به اعتقادات توده‌ها" . ما برای بردن این آموزش در میان کارگران و سایر زحمتکشان ناچاریم با باورهای بی پایه‌ی توده‌های نا آگاه و با خرافاتی که دین در میان آن‌ها برده است، مبارزه کنیم و این اسمش ایدا "توهین" نیست . مثلا اگر ما به زحمتکشان روستائی بگوئیم که بـا در شرایط خاص جوی ایجاد می‌شود و با دعا و خواندن نماز باران، باران نمی‌بارد، ما اسمش را می‌گذاریم مبارزه با خرافات مذهبی، باورهای بی پایه‌ی زحمتکشان و آموزش به آن‌ها، اپورتونیسم چپ ما اسمش را می‌گذارد: "توهین به اعتقادات توده‌ها" . چکار باید کرد؟ آیا ما نباید این حکم علمی را عنوان کنیم؟ از این نمونه‌ها و هزاران می‌توان ارائه داد که هر یک از آن‌ها، خود را در مقابل سد غیر قابل عبور "توهین نکردن به اعتقادات توده‌ها"، متوقف خواهد

برای این که عقب ماندگی چپ ایران از قافله‌ی تاریخ و یا کیفیت بسیار نازل چپ عقب مانده‌ی ایران را نشان دهیم باید بگوئیم که مارکس و انگلس با روشن بینی و دوراندیشی عمیق خود زمانی به دین حمله می‌کردند که به ظاهر تصور نمی‌رفت بهتر و بیشتر از بیسمارک بتوان دین را مورد حمله قرار داد .

یافت و در نتیجه در پرداختن به هر مسئله‌ی کوچک و بزرگی که از دور یا نزدیک به دین (و در مورد ما مشخصا به دین اسلام و مذهب تشیع) مربوط می‌شود هر بار با قضیه‌ی "توهین" مواجه خواهیم شد . خلاصه برای این که خیال خود را در "توهین نکردن به اعتقادات توده‌ها" یکسر راحت کنیم باید مانند اپورتونیست‌های چپ ایران، دین را به عنوان یک چیز مقدس و نزدیک نشدنی، با احترام تمام لب طاقچه گذاشت و مطلقا در باره‌ی آن سخن نگفت، و مانند همیـن چپ فرصت طلب گمان برد که با "مبارزه‌ی طبقاتی" و "نابودی سرمایه داری"، "سوسیالیسم" برقرار خواهد گردید و دین از بین خواهد رفت و عنصر آگاهی بدنبال آن خواهد آمد . یعنی عکس کردن پروسه . این بحث‌ها را اگر بخواهیم ساده تر کنیم باید گفت که نه پرولتاریای آگاه و متشکل بلکه چند سازمان زبرتی و سرشار از انحرافات ایدئولوژیک، شوریک و سیاسی، بجای آن‌ها و به نمایندگی از آن‌ها، با چند سازمان خرده بورژوائی و بورژوائی متحد خواهند شد، سرمایه‌داری وابسته را از بین خواهند برد، جمهوری دموکراتیک خلق را به وجود خواهند آورد و از طریق کودتای پنهانی یا آشکار، متحدین خود را از صحنه خارج خواهند کرد، به طرف سوسیالیسم براه خواهند افتاد و دین را سرکوب خواهند کرد . این سناریوی مضحک در این چند سال ده‌ها بار، با لحنی کمی پوشیده تر و مبهم تر از طرف این یا آن سازمان چپ ایران ارائه شده (و در چند کشور آسیائی و آفریقائی هم به کمک برادر بزرگ به روی صحنه آمده) است . بدیهی است که در این سناریو، عنصر آگاهی جایی نمی‌تواند داشته باشد و "پیشروی آگاه و رزمنده‌ی پرولتاریا" حساب همه چیز را می‌کند و بجای پرولتاریا همه مقدمات و موخرات را فراهم می‌سازد، بار سنگین یک مبارزه‌ی طولانی را از دوش پرولتاریا بر می‌دارد و سوسیالیسم را ساخته و پرداخته شده تحویل می‌دهد . البته نه به پرولتاریا، بلکه به خودش!! در این سناریو، عنصر آگاهی نه تنها جایی ندارد، بلکه سرخر و مزاحم هم هست، هم به هنگام ساختمان سوسیالیسم هم پس از پایان

ساختمان سوسیالیسم. این به اصطلاح کمونیست‌ها و سوسیالیسم با همه‌ای آن‌ها را فعلا رها کنیم و به بحث خود در باره‌ی برخورد کمونیست‌ها نسبت به دین ادامه دهیم. از مفهوم پرت "توهین نکردن به اعتقادات توده‌ها" که بگ‌ریم، البته برخوردی که کمونیست‌ها در هر شرایط، حتی در شرایط ویژه‌ی جامعه‌ی امروز ایران در رابطه با دین باید داشته باشند، بجای برخورد خصمانه، کینه‌توزانه و بورژوا مآبانه باید قبل از هر چیز، روشنگری و دادن آگاهی را هدف قرار دهد. حال این سؤال ممکنست پیش بیاید که در مقابل یورش همه‌جانبه‌ی یک رژیم اسلامی در فروکردن خرافات و موهومات مذهبی در مغز توده‌ها، با استفاده از تمام وسائل ممکن و متصور از جمله سرکوب وحشیانه‌ی فیزیکی و روانی و فشار اقتصادی و از طریق استفاده از روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون در تمام ساعات روز و شب، در مقابل مسخ تاریخ و فرهنگ، نابودی علم، ایجاد تروریسم فکری، شستشوی مغزی و هزاران وسیله‌ی کثیف دیگر چه باید کرد؟ بنظر ما حتی امروز باید با خونسردی و صبورانه ولی قاطعانه و به نحوی روشن و سازش‌ناپذیر با دین به مقابله برخاست. بنظر ما حتی امروز اصلی‌ترین وجه مبارزه با دین، مبارزه در عرصه‌ی ایدئولوژیک و تبلیغ سیاسی است. با سرنگونی رژیم اسلامی، وظیفه‌ی کمونیست‌ها در مبارزه با دین خاتمه نخواهد یافت، همان طوری که مبارزه‌ی کمونیست‌ها تا احیای نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم، بی‌وقفه ادامه خواهد داشت. دین که سخت‌جان‌تر از تک‌تک نظام‌های طبقاتی است (و در کنار نظام‌های طبقاتی و با تطبیق خود با هر نظام طبقاتی پیشرفته‌تر، حیات خود را تضمین کرده، از بین نخواهد رفت در نتیجه وظیفه کمونیست‌ها در مبارزه با دین، حتی پس از آغاز ساختن سوسیالیسم نیز ادامه خواهد یافت. مدعیان سوسیال دموکراسی و کمونیسم در ایران، طی هشتاد سال، از بدوش کشیدن بار این مبارزه و از انجام یکی از وظایف اساسی خود، خودداری کردند. و آنچه ما امروز در جامعه‌ی خود با آن مواجهیم یکی از اثرات عدم انجام این وظیفه‌ی اساسی است. به هر تقدیر، بنظر ما، حتی امروز در شرایطی که دین در ابعادی تا دیروز "باور نکردنی"، چهره سیاه و وحشی خود را بر اساس یک حکومت صد در صد اسلامی یعنی اسلام راستین (یعنی اسلام کاملاً و واقعاً منطبق با قرآن و احادیث و روایات) به نمایش گذاشته است، در زمانی که حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی،

هدف اساسی ما در مبارزه با دین، آن طوری که اپورتونیست‌های جنبش کارگری می‌گویند، "توهین" به اعتقادات توده‌ها نیست، مبارزه با دشمن آگاهی زحمتکشان، مبارزه با دشمن آزادی، تمدن، پیشرفت و در یک کلمه، مبارزه با دشمن بشریت است.

فرهنگی، مدنی جامعه و حتی زندگی خصوصی افراد، از چنگال مخوف آن درامان نمانده است، در زمانی که آرزوی هزار و چهار صد ساله‌ی رهبران مذهبی و دستیاران و پیروان ریز و درشت آن‌ها در برپایی حکومت محمد و خلافت عدل علی، تحقق یافته است ("دبه" در آوردن کنونی برخی از آن‌ها، چیزی از اصل قضیه را تغییر نمی‌دهد)، وجه اصلی مبارزه‌ی کمونیست‌ها با دین باید در عرصه‌ی ایدئولوژیک و تبلیغ سیاسی باشد. از طریق کارهای تحقیقی افشاگرانه، نوشته‌های مستند و روشنگرانه و آگاهی دهنده و از طریق تبلیغ و ترویج باید واقعیات را در مقابل موهومات قرار داد. تصادفاً ابزار این مبارزه‌ی ایدئولوژیک و تبلیغ سیاسی به بهترین نحوه‌ی ممکن به یمن حکومت اسلامی در اختیار کمونیست‌ها قرار گرفته است. امروز راحت‌تر از هر زمان دیگری می‌توان زنجیرهای اسارتی را که دین (حتی بند بند حلقه‌ها و اجزای آن زنجیرها را) قرن‌هاست به دست و پای بشریت محروم و ستمدیده بسته، هر چه دقیق‌تر و ملموس‌تر به کارگران و سایر زحمتکشان جامعه نشان داد. کمونیست‌ها باید در مقابل فضاخت و رسوائی اسلام راستین، قبل از این که انواع و اقسام "اسلام‌های راستین" دیگر از راه برسند و به رفع و رجوع وصله و پینه کردن دین اسلام بپردازند، در تعمیق تجربیات روزمره کارگران و سایر زحمتکشان بکوشند. کمونیست‌ها امروز باید تز جدائی کامل دین از دولت را در تمامی ابعاد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مدنی و جدائی کامل دین از دستگاه‌های آموزشی را بطور قاطع و انعطاف‌ناپذیر مطرح کنند. کمونیست‌ها باید نشان دهند که چرا دین (چه راستین و چه غیر راستین) به عنوان یک نهاد، به هیچ وجه نباید در سیاست (دولت،

آموزش، قضاوت و غیره) دخالت داشته باشد و چرا نباید به هیچ وجه رضایت داد که ذهن کودکان و نوجوانان ما از خرافات و خزعبلات مذهبی انباشته شود. باید نشان داد که در صورت عدم برخورد قاطع و سازش ناپذیر و فقدان مرزبندی مشخص در این زمینه چه نتایج فاجعه آمیزتری بیار خواهد آمد، و این تعبیر زیبایی مارکس در مقدمه ی نقد فلسفه ی حقوق هگل، در این زمینه، چه گویاست:

” اگر کلاه گیس گرد و غبار گرفته ای را نفی کنیم، باز کلاه گیس بدون گرد و غبار خواهیم داشت.“

باید به يك دوره ی هشتاد ساله ی توهم پراکنی در مورد اسلام ارتجاعی و اسلام ”مترقی“ خاتمه داد. امروز وظیفه ی کمونیست ها فقط ”نفی کلاه گیس گرد و غبار گرفته“ نیست بلکه تسریع پروسه ی بدور ریخته شدن هر دو ”کلاه گیس“ است.

کمونیست ها باید در مقابل فضااحت و رسوائی اسلام راستین، قبل از این که انواع و اقسام ”اسلام های راستین“ دیگر از راه برسند و به رفع و رجوع و وصله و پینه کردن دین اسلام بپردازند، در تعمیق تجربیات روز مری کارگران و سایر زحمتکشان بکوشند.

در جوامع کلاسیک، بورژوازی در مبارزه ی خونین خود علیه فئودالیسم، پایگاه فکری آن را نیز متلاشی کرد (البته از بین نبرد، نمی توانست از بین ببرد و نمی خواست از بین ببرد) ولی در جوامع تکامل نیافته ای نظیر ایران که بورژوازی موجودی ناقص الخلقه، زبون و فاقد هویت مشخص طبقاتی (به مفهوم دقیق عبارت است)، مبارزه با دین یعنی با ابزار عمدی فریب و تحمیل توده ها و تداوم استثمار کارگران و سایر زحمتکشان جامعه، دشمن آزادی و پیشرفت و تمدن و تکامل جامعه، قبل از همه، بدوش کمونیست هاست. شانه خالی کردن از بدوش کشیدن این وظیفه ی اساسی تاریخی، شانه خالی کردن از بدوش کشیدن یکی از مهمترین و حیاتی ترین وظایف کمونیست ها، بویژه در مقطع کنونی حیات جامعه ماست که دین سلالاری و حکومت مذهبی، با جنایات بیشمار خود گرانها ترین فرصت را برای انجام این وظیفه ی تاریخی در اختیار کمونیست های طرفدار رهائی طبقه ی کارگر از اسارت سرمایه، قرار داده است. اگر ما این کار را نکنیم، بخش هایی از خرده بورژوازی یا بورژوازی با ترمیم سوراخ های شکاف برداشته ی این سد و با وصله و پینه کاری ها، با ارائه ی انواع و اقسام اسلام های ”راستین“ (که در صفحات قبل در باره ی آن ها سخن گفته ایم) وظیفه ی خود را با حرکت از منافع بظاهر مغفالت و تطبیقاتی، بخوبی انجام خواهند داد. سدهای محکم تر و خوش نماتری برای جلوگیری از رهائی طبقه ی کارگر بوجود خواهند آورد و به استثمار و ناآگاهی تداوم خواهند بخشید.

زمانی بود که کم و بیش می شد ادعا کرد که با حمله به دین توده ها را از خود خواهیم راند. این ادعا در آستانه ی قیام بهمن ۵۷ و مدتی پس از آن، بسیار رواج داشت، این ادعا، درست یا غلط (در همان وقت از اساس غلط)، لااقل الان صادق نیست، نه تنها حلقه ی طرفداران این تز، بسیار تنگ تر شده بلکه مهمترین این که توده ها، حداقل بخش قابل توجهی از آن ها، از دین رهایی یافته یا در حال رهایی شدن هستند. اگر کمونیست های ایران هوشیار باشند، با کمک به این رهایی ها و در حال رهایی شدن ها، با تعمیق تجربه ی روزمره ی آن ها و با بردن عنصر آگاهی در میان آن ها، در هموار کردن راه تدارک انقلاب سوسیالیستی می توانند گام های غول آسایی بردارند، گام هایی که هر چند با چشم های عادی و غیر مسلح، در کوتاه مدت، مرئی نباشد. اگر قبول داریم که رژیم ولایت فقیه، دشمن کارگران و سایر زحمتکشان و حامی سرمایه داران است، اگر قبول داریم که دین در تمامی ادوار تاریخ و در تمام جوامع بشری طرفدار نظام و طبقه ی حاکم بوده است (قرن های متمادی در خدمت نظام های پیش سرمایه داری و امروز در خدمت سرمایه داری)، بنا براین مبارزه با دین و افشاء ماهیت آن یکی از پیش شرط های مبارزه ی طبقاتی و ضد سرمایه داری است. چرا که دین یکی از سد های محکم در مقابل آگاهی کارگران و رهائی جامعه از استثمار در جوامع طبقاتی است (۳۰). اگر تا کنون دین،

۳۰- دید مکانیکی و تجریدی انواع و اقسام ”مارکسیست - لنینیست“ های وطنی در دو سه سال اول بعد از انقلاب، در مطلق کردن زیر بنا (اقتصاد) و در بی توجهی کامل به اهمیت مسائل روحانی (که دین بخشی از آن، و در شرایط ویژه ی جامعه ی ما، بخش قابل توجهی از آن است)، و در ارائه ی تز اپورتونیستی و غیر مارکسیستی: در مبارزه با امپریالیسم و ”سرمایه داری وابسته“ گویا کم سرمایه داری از بین

همه جا ، در پشت طبقه ی حاکم قرار داشت و اگر امروز نیز دین ، همه جا ، پشت سر نظام سرمایه داری مخفی شده است ، در شرایط کاملاً بدیع در کشور ما ، این سرمایه است که خود را زیر عبای دین ، مخفی کرده است . آیا در این حال ، بجای مبارزه با سرمایه باید تمامی تلاش خود را در مبارزه با دین متمرکز کرد ؟ هیچ کمونیستی چنین نمی گوید . تمام بحث ما اینست که شرایط ویژه ی جامعه ، برخورد مشخص می طلبد . بحث ما اینست که جنبش چپ ایران از آغاز تا امروز ، در زمینه ی برخورد با دین ، برخوردی سازش کارانه ، فرصت طلبانه و غیر مارکسیستی داشته است و این برخورد غلط ، لااقل امروز در شرایط ویژه ی جامعه باید تصحیح شود ، یعنی علی رغم شرایط کاملاً متفاوت ایران با اروپای اواخر قرن نوزدهم و روسیه اوایل قرن بیستم ، از طرف کسانی که خود را مارکسیست یا مارکسیست — لنینیست می دانند ، لااقل تا همان حد مارکس و انگلس و لنین با دین بطور جدی مبارزه شود . بیان ضرورت انجام حداقل وظیفه ی کمونیست ها آیا توقع زیاد است ؟ بحث ما اینست که از شرایط مناسبی که حکومت اسلامی بوجود آورده و جنایات این رژیم متکی بر دین — اسلام و قرآن ، باید حداکثر استفاده را کرد و باید ماهیت اسلام واقعا راستین یعنی اسلام صدر اسلام (۲۳ + ۵ سال) ، یعنی اسلام خمینی را به کارگران و سایر زحمتکشان جامعه (و نیز به بسیاری از مدعیان مارکسیسم — لنینیسم) نشان داد و مدام چشم به اسلام " مترقی " ، " ضد امپریالیست " ندوخت و بختک هشتاد ساله ی مسازی دین و مارکسیسم را هر روز به نوعی و به شکلی تداوم نداد . باید نشان داد و می توان نشان داد که انواع و اقسام اسلام های " راستین " دیگر ، اسلام راستین نیستند و کسانی که از آن دم می زنند ، دانسته یا ندانسته دروغ می گویند . باید نشان داد و می توان نشان داد که اسلام عمیقاً و واقعا راستین (با توجه به قرآن ، احادیث و روایات ، زندگی و عملکرد محمد و امامان شیعه و غیره) همین اسلامی است که خمینی و رژیم نفرت انگیز او بطور مجسم در مقابل چشمان ما و جهانیان به نمایش گذاشته است .

شرایطی که مردم کشور ما در آن بسر می برند ، شرایطی که کمونیست ها و زحمتکشان جامعه ی ما با آن مواجه اند در تاریخ مدرن جامعه ی بشری و در جنبش کمونیستی جهان بی نظیر است . مارکس و انگلس و لنین ، البته در تاریخ بسیار نمونه هایی از این قبیل آشنائی داشته اند ولی برخلاف کمونیست های ایرانی ، با یک چنین پدیده ی شومی مستقیماً مواجه نبوده اند . نیروهائی که عادت کرده اند در هر مورد نسخه ی پیچیده شده های از انبان " ارشیو های کلمات قصار " کلاسیک های مارکسیسم ، بویژه از لنین ، بیرون بیاورند ، البته نباید تعجب کرد که در این زمینه ، مانند بسیاری از زمینه های دیگر ، گیج شوند و بطوری که شاهد بوده ایم به مدت دو سه سال بعد از ظهور و قدرت گرفتن یک حکومت اسلامی

می رود و با ازمیان برداشته شدن سرمایه داری وابسته ، دین هم یک مرتبه از بین خواهد رفت ، ضربات خرد کننده ای به اعتبار چپ ایران (به ویژه به خود آن سازمان ها) وارد آورد و اثرات شومی در منحرف کردن روند انقلاب سیاسی بهمن ۵۷ و در خنثی کردن شور انقلابی کارگران و سایر زحمتکشان و متعاقباً در پراکندن یاس و ناامیدی در میان آن ها و منفعل کردن نشان بر جا گذاشت . در غلط بودن این ترزاها ، در عرصه ی شوریک ، برای ما از همان آغاز تردیدی وجود نداشت و براتیک اجتماعی نیز ورشکستگی آن ها را نشان داد . یکی از مواردی که مارکسیست ها را از دکامتیست ها و دیالکتیسیست ها را از مکانیست ها جدا می کند ، همین مقوله ی زیر بنا و روبناست که در این جا فرصت باز کردن آن را نداریم فقط به دو رکن اساسی آن بطور گذرا ، اشاره کنیم :

- ۱- زیر بنا ، نه لزوماً در هر شرایط ، بلکه در نهایت ، تعیین کننده است .
- ۲- پیوند زیر بنا و روبنا ، نه مکانیکی ، بلکه دیالکتیکی است ، ارتباط آن ها نه یک جانبه بلکه دو جانبه است و نتیجتاً تاثیر آن ها بر هم تاثیر متقابل است .

در مورد دومین ترانحرانی چپ اپورتونیست و بویولیت ایران (طرفداران انواع و اقسام انقلاب های دو طبقه و چند طبقه) باید گفت از انحرافات بینشی و شوریک این ترکه بگیریم ، شکل معکوس آن درست است ، بدین معنا که با مبارزه با دین ، با نظام طبقاتی و سرمایه داری هم مبارزه کرده ایم ؛ مرگ آن را تسریع می کنیم و سوسیالیسم راحت تر و با پرداخت بهائش کمتر می تواند متحقق شود . مبارزه با دین یکی از پیش شرط های مبارزه با نظام طبقاتی است . بورژوازی انقلابی قرن نوزدهم بسیار هوشیارتر ، آگاه تر و انقلابی تر از به اصطلاح کمونیست های امروزی ما بود چرا که بد رستی در یاقته بود که بدون مبارزه ی قاطع با دین و بدون در هم شکستن ستون فقرات دین ، دشمن خود (انودالیسم) را نمی تواند از پای در آورد . بورژوازی بدون مبارزه با دین ، بر فنودالیسم پیروز نمیشد . بدون مبارزه ی قاطعانه ی کمونیست ها با دین ، بدون دخالت گسترده و همه جانبه ی عنصر آگاهی ، پرولتاریا به مفهوم واقعی بر بورژوازی پیروز نخواهد شد و سوسیالیسم به مفهوم واقعی آن تحقق نخواهد یافت . " سوسیالیسم " هائی از نوع ساخت " یالتا " ، پرولتاریای مایوس از " سوسیالیسم " را به زیر پرچم ژان پل دوم ها ، استقف کلمپ ها و لئخ والساها (که بطوری که تلویزیون نشان داده است در مقابل ژان پل دوم زانو می زند و دست او را می بوسد) خواهد برد .

در ایران، مرتباً به معنای دقیق کلمه، هذیان بگویند. باری که امروز در مقابله با دین بدوش کونیست‌های ایرانی است به مراتب سنگین‌تر از باری است که بدوش رهبران سوسیالیسم علمی و مارکسیست‌های جوامع پیشرفته بود. به هر تقدیر، حداقل چیزی که می‌توان گفت اینست که امروز، برخورد قاطعانه نسبت به دین یکی از اساسی‌ترین وظایف کونیست‌های کشور ما است و امروز (کمتر از هر زمان دیگر)، تحت هیچ توجیه "شوریک" یا عملی (دقیق‌ترین که پراگماتیسم اپورتونیستی) نمی‌توان از بدوش کشیدن بار این وظیفه، شانه خالی کرد. شاید (با توجه به شناختی که از گروه‌ها و سازمان‌های چپ سنتی داریم، می‌گوئیم "شاید"، یعنی زیاد هم نباید امیدوار بود) که این حرکت ما آغازی باشد برای خاتمه دادن به گیج‌سری‌ها و پرت‌وپلاگوئی‌های چپ ایران (۳۱). یک انحراف ریشه‌دار هشتاد ساله، بلافاصله، با "معجزه" هم تصحیح شدنی نیست و این انحراف یعنی سنت اپورتونیستی عدم برخورد با دین، حلقه ایست از زنجیر انحرافات موجود و سنت‌های انحرافی دیگر در جنبش کونیستی جهانی و بازتاب تمامی آن انحرافات در چپ ایران، حلقه‌هایی که به هم پیوند خورده و در مجموع چیزی را تشکیل داده‌اند بنام جنبش چپ ایران که هم اکنون (هر چند در هم‌ریخته‌ولی کم و بیش موجود) در برابر خود داریم. نظر به اعتقادی که به صحت و حقانیت مبارزه با دین و ضرورت آن داریم به عنوان یک سازمان کونیستی وظیفه حتمی خود دانسته‌ایم که آن را بدواً در سطح چپ ایران و متعاقباً در سطح وسیع‌تر مطرح کنیم و در حد توان خود در تصحیح مواضع غیر ماتریالیستی، التقاطی، اپورتونیستی یا غیر مارکسیستی حاکم بر جنبش چپ ایران بکوشیم.*

د. قباد

۳۱- مخاطب ما در این دوره‌ی جدید رهائی، همان طوری که در آغاز این مقاله گفته‌ایم، عمدتاً توده‌های چپ است. توده‌هایی که سه "سرخورده از آموخته‌های پر خدشه‌ی گذشته و ناتوان از شناخت ریشه‌های کج روی، دچار انفعال و پراکندگی شده‌اند" و نه لزوماً سازمان‌های سنتی چپ ورشکسته در عرصه‌ی شوریک، ایدئولوژیک و سیاسی.

برای ارتباط با کمیته خارج از کشور سازمان وحدت کمونیستی، به
آدرس های زیر تماس بگیرید.

آدرس ها:	
ALIAS Postfach 396 1060 Wien AUSTRIA	ANDICHE-RAHAI Rue du Progres, 111a 2300-LA CHAUX-DE-FONDS SUISSE



هموطنان مبارز

ادامه مبارزه رفقایمان در ایران با رژیم قرون وسطائی و وحشی خمینی
و تهیه امکانات لازم جهت تداوم این مبارزه، جز با یاری و همکاری تک تک
شما امکان پذیر نخواهد بود. مطمئن باشید که کمک های مالیتان، هر
قدر هم ناچیز باشد در رفع تنگناها و مشکلات و مبارزات رفقایمان در ایران
نقش تعیین کننده ای خواهد داشت. کمک های مالی خود برای ارسال
به داخل را به آدرس بانکی زیر ارسال دارید.

CREDITANSTALT
6020 21 27837
Schottengasse 6
1011 Wien
AUSTRIA

"... بنظر ما، حتی امروز در شرایطی که دین در ابعادی تا دیروز "باور نکردنی"، چهره سیاه و وحشی خود را بر اساس يك حکومت صد در صد اسلامی یعنی اسلام راستین (یعنی اسلام كاملا و واقعا منطبق با قرآن واحادیث و روایات) به نمایش گذاشته است، در زمانی که حیات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، مدنی جامعه و حتی زندگی خصوصی افراد، از چنگال مخوف آن در امان نمانده است، در زمانی که آرزوی هزار و چهار صد ساله ی رهبران مذهبی و دستیاران و پیروان ریز و درشت آنها در برپائی حکومت محمد و خلافت عدل علی، تحقق یافته است ("دبه" در آوردن کفونی برخی از آنها، چیزی از اصل قضیه را تغییر نمی دهد)، وجه اصلی مبارزه ی کمونیستها بادین باید در عرصه ی ایدئولوژیک و تبلیغ سیاسی باشد. از طریق کارهای تحقیقی افشاگرانه، نوشته های مستند و روشنگرانه و آگاهی دهنده و از طریق تبلیغ و ترویج باید واقعیات را در مقابل موهومات قرار داد. تصادفا ابزار این مبارزه ی ایدئولوژیک و تبلیغ سیاسی به بهترین نحوه ی ممکن به یمن حکومت اسلامی در اختیار کمونیستها قرار گرفته است. امروز راحت تر از هر زمان دیگری می توان زنجیرهای اسارتی را که دین (حتی بند بند حلقه ها و اجزاء آن زنجیرها) قرن هاست بدست و پای بشریت محروم و ستم دیده بسته، هر چه دقیق تر و ملموس تر به کارگران و سایر زحمتکشان جامعه نشان داد. کمونیستها باید در مقابل فضاخت و رسوائی اسلام راستین، قبل از این که انواع و اقسام "اسلام های راستین" دیگر از راه برسند و به رفع و رجوع و وصله و پینه کردن دین اسلام بپردازند، در تعمیق تجربیات روزمره کارگران و سایر زحمتکشان بکوشند. کمونیستها امروز باید تز جدائی کامل دین از دولت را در تمامی ابعاد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مدنی و جدائی دین از دستگاه های آموزشی را بطور قاطع و انعطاف ناپذیر مطرح کنند. کمونیستها باید نشان دهند که چرا دین (چه راستین و چه غیر راستین) به عنوان يك نهاد، به هیچ وجه نباید در سیاست (دولت، آموزش، قضاوت و غیره) دخالت داشته باشند و چرا نباید به هیچ وجه رضایت داد که ذهن کودکان و نوجوانان ما از خرافات و خزعبلات مذهبی انباشته شود. باید نشان داد که در صورت عدم برخورد قاطع و سازش ناپذیر و فقدان مرزبندی مشخص در این زمینه چه نتایج فاجعه آمیزتری بیار خواهد آمد، و این تعبیر زیبایی مارکس در مقدمه ی نقد فلسفه ی حقوق هگل، در این زمینه چه گویاست:

"اگر کلاه گیس گرد و غبار گرفته ای را نفی کنیم، باز کلاه گیس بدون گرد و غبار خواهیم داشت."

باید به يك دوره ی هشتاد ساله ی توهم پراکنی در مورد اسلام ارتجاعی و اسلام "مترقی" خاتمه داد. امروز وظیفه ی کمونیست ها فقط "نفی کلاه گیس گرد و غبار گرفته" نیست بلکه تسریع پروسه ی بدور ریخته شدن "کلاه گیس" است."

I.S.F.

BOX 88

172 23 SUNDBYBERG

SWEDEN

نشانی:

بها معادل ۳ مارک آلمان غربی

بازتکثیر از

هواداران سازمان وحدت کمونیستی در اروپا